



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

لطف دوست

مجموعه اشعار سید محمد لائق مجاہد و دربارہا

بہ اہتمام: ید اللہ قریبانی، محمد نوری



انستار فاؤنڈیشن
Anstara Foundation

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان شناسی فرهنگی با رویکرد تبلیغ بین الملل

نویسنده:

محمد نوری

ناشر چاپی:

توانمندان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	لطف دوست : مجموعه اشعار سیدمحمدکاظم مجاب و دربارہ ہا
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشارہ
۲۱	فہرست
۳۵	طلیعه
۴۱	پیشگفتار
۴۳	رہنمود و توصیہ
۴۷	زندگی نامہ خودنوشت
۵۲	فصل نخست: سرودہ ہای فارسی و عربی
۵۲	اشارہ
۵۴	اشعار فارسی
۵۴	غزلیات
۵۴	أجیرینا أجیرینا
۵۶	نشان ما
۵۷	بیان بلبل
۵۸	سر غم - گل دل سوخته
۶۰	حدیث عشق
۶۱	عیش دل دادہ
۶۲	شہرہ صحرای جنون
۶۵	شب وصل
۶۶	نسیم بہشت
۶۸	حاصل عمر
۶۸	یاد دوست

۷۰	رهروان فتح
۷۲	پروانه وجود
۷۳	نقش خیال
۷۵	غوغای شب
۷۷	مجلس انس
۷۹	صف حشر
۸۰	عید غدیر
۸۲	شب هجر
۸۲	وصف عنقا
۸۳	خطه عشق
۸۶	عاشق خسته دل
۸۶	خیال رخ
۸۷	لطف دوست
۸۹	حریف درد
۹۰	فتنه پنهان
۹۱	میهمانی گل
۹۳	کویر عاشقی
۹۴	نقش بار
۹۶	تشنگان عشق
۹۸	ناله بلبل
۱۰۰	اشک عاشقان
۱۰۱	اسیر زلف
۱۰۲	ماجرای آب
۱۰۵	مدح حضرت امام حسین علیه السلام
۱۰۵	خروس سحری
۱۰۷	قلب سوخته

- ۱۰۹ اشک چشم شب روان
- ۱۱۰ حدیث خال لب
- ۱۱۱ تمنای دل
- ۱۱۲ طمع خام
- ۱۱۴ روز میعاد
- ۱۱۶ عشق یگانه
- ۱۱۸ تمنای وصال
- ۱۲۰ شعر جان سوز
- ۱۲۱ پیام جاودان
- ۱۲۱ باد صبا
- ۱۲۳ محرم اسرار
- ۱۲۵ شمع خلوت
- ۱۲۷ جلوه ساقی
- ۱۲۸ حدیث عشق
- ۱۲۹ انفاس قدسیان
- ۱۳۱ شب انتظار
- ۱۳۱ بر آستان دوست
- ۱۳۳ امید وصال
- ۱۳۵ سفر رهروان عشق
- ۱۳۵ عشق گل
- ۱۳۸ نفس اطهر
- ۱۴۲ صف همسفران
- ۱۴۳ راز مقدس
- ۱۴۴ صدای آشنا
- ۱۴۶ دوستان با وفا
- ۱۴۸ حیات نفس

- ۱۵۰ داغ دل
- ۱۵۲ یار من گل
- ۱۵۴ وصف یار
- ۱۵۵ بوی گل
- ۱۵۶ دام عشق
- ۱۵۹ راز دل
- ۱۶۱ سیر آسمان
- ۱۶۱ تضمین با غزل سعدی
- ۱۶۲ دل بیمار
- ۱۶۴ خواست شاعر
- ۱۶۷ شب قدر
- ۱۶۸ هستی عاشق
- ۱۶۹ اشک آه
- ۱۷۱ صحبت دوست
- ۱۷۳ وصف دوست
- ۱۷۵ مدینه
- ۱۷۷ تنهایی
- ۱۸۰ روزن دل
- ۱۸۱ توشه عمر
- ۱۸۴ راه وصل
- ۱۸۶ لذت دیدار
- ۱۸۸ در شهادت حضرت امیر علیه السلام
- ۱۸۹ توبه زاهد
- ۱۹۰ راز شب
- ۱۹۲ نقش یار
- ۱۹۴ بدرقه راه

۱۹۶	رفتن یار
۱۹۷	جفای دوست
۱۹۹	هجرت گل
۲۰۱	مهدی (عج)
۲۰۴	حُسن یوسف
۲۰۵	مویه
۲۰۷	حدیث آب
۲۱۲	قصاید
۲۱۲	میلاد مولای متقیان علیه السلام
۲۱۴	بیاد مرحوم علامه امینی(ره) صاحب الغدیر
۲۱۶	درّ دریای صفا
۲۱۷	شب رحلت
۲۲۱	هجران دوست
۲۲۲	یار دیرین
۲۲۶	ماه رمضان یادت بخیر
۲۲۹	مدح و منقبت مولای متقیان علیه السلام
۲۳۱	حفظ اسرار
۲۳۴	در رثای عالمی ربانی
۲۳۶	در رثای مجاهد نستوه
۲۳۹	آیت عظاما
۲۴۱	متفرقات
۲۴۱	تولد حضرت رسول(ص)
۲۴۱	شوق دیدن
۲۴۴	جواد نوجوان
۲۴۴	وفایی و ضیایی
۲۴۵	منظرگاه یار

- ۲۴۶ تخمیس با غزل سعدی
- ۲۴۸ تخمیس با غزل استاد شهریار
- ۲۵۰ تخمیس با غزل علامه طباطبائی
- ۲۵۲ قتل حضرت امام حسین(ع)
- ۲۵۴ امام جواد(ع)
- ۲۵۵ یاد تو
- ۲۵۵ کوری در گلشن
- ۲۵۷ همسر خرم
- ۲۵۷ امام ناسع
- ۲۵۸ تخمیس با غزل حافظ
- ۲۶۰ بیاد شهادت حضرت علی(ع)
- ۲۶۳ یادگار خط
- ۲۶۴ تخمیس با غزل حافظ
- ۲۶۷ نصیب قدسی
- ۲۷۰ رباعیات - دو بیتی ها
- ۲۸۷ اشعار عربی
- ۲۸۷ در رثای فقیهی مجاهد
- ۲۸۸ مدح مولای متقیان(ع)
- ۲۹۰ بحق علی(ع)
- ۲۹۱ ابتلا
- ۲۹۲ لا نراه و لا یرانا
- ۲۹۳ البكاء
- ۲۹۴ اشکو الی الله
- ۲۹۵ مصطفانا
- ۲۹۷ الخ صدیق
- ۲۹۹ فصل دوم: اشعار درباره

- ۲۹۹ اشاره
- ۳۰۱ راه حق، سید مهدی صدر الحفاظی
- ۳۰۷ همنشین آفتاب، حجت الاسلام والمسلمین دکتر سعید مقدس
- ۳۱۵ الخطیب الزاهد العالم السید کاظم المجاب الدزفولی، عبدالستار الحسنی
- ۳۱۸ تخمیس با غزل سعدی، یاحسن، شوش دانیال
- ۳۲۳ شیفته کرده مرا، سید احمد عالم زاده
- ۳۲۷ شاعر اندیشمند معاصر، محمدابراهیم فراهانی
- ۳۳۰ صاحب معانی و بحر مثنائی، ابوالفضل عرب زاده متخلص به جاوید
- ۳۳۳ سروده های مجابی، موسی عصمتی
- ۳۳۸ بهار سبز، محمد حسینی
- ۳۴۱ فروغی فراتر از خورشید، یدالله قربعلی
- ۳۴۸ خطیب وارسته، پریسا بقال زاده
- ۳۵۱ عرفان ناب، علی اکبر صفری
- ۳۵۴ فاضل فرهیخته، غلامعلی محول
- ۳۵۸ فصل سوم: اشعار اهدایی
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۶۰ چشم انتظار، پریسا بقال زاده
- ۳۶۳ مظلومیت اهل بیت علیهم السلام، دعبیل خزاعی
- ۳۷۷ مدح امام المنتظر، محمود وجدانی نژاد
- ۳۸۲ رباعی، محمد حسن وجدانی نژاد
- ۳۸۷ فصل چهارم: بررسی و تحلیل
- ۳۸۷ اشاره
- ۳۸۹ رسایی و حکمت در اشعار سید محمد کاظم مجاب، محمدرضا سنگری
- ۴۰۰ مجابیات یا شعر شیعی-مجموعه اشعار سید محمد کاظم مجاب، محمد نوری
- ۴۲۱ حضرت معصومه سلام الله علیها از نگاه مرحوم مجاب، اعظم قاسمی
- ۴۲۷ مجابیات: تأثیر و تأثرها، علی نوری

فرهنگ روضه خوانی از منظر مرحوم مجاب، عبدالحمید کاشانی ۴۳۶

درباره مرکز ۴۶۰

لطف دوست : مجموعه اشعار سیدمحمد کاظم مجاب و دربارہ ہا

مشخصات کتاب

سرشناسه : قریبعلی، یداللہ، ۱۳۴۲ -، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : لطف دوست : مجموعه اشعار سیدمحمد کاظم مجاب و دربارہ ہا / به اہتمام یداللہ قریبعلی، محمد نوری.

مشخصات نشر : قم: توانمندان: دفتر فرهنگ معلولین، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاہری : ۲۰۷ ص.

شابک : ۲۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۶۰۶-۹-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامہ.

عنوان دیگر : مجموعہ اشعار سیدمحمد کاظم مجاب و دربارہ ہا.

موضوع : شعر فارسی قرن ۱۴

موضوع : Persian poetry ۲۰th century

موضوع : مجاب، سیدمحمد کاظم، ۱۳۰۸ - ۱۳۹۰.

موضوع : شاعران نابینا

موضوع : Blind poets

شناسه افزوده : نوری، محمد ۱۳۴۰ شہریور -، گردآورنده

ردہ بندی کنگرہ : ۱۳۹۶ ی ۸۷ ج ۲ / PIR ۸۳۶۱

ردہ بندی دیویی : ۸۶۲/۱

شماره کتابشناسی ملی : ۵۰۱۹۲۷۵

ص: ۱

لطف دوست: مجموعه اشعار سید محمد کاظم مجاب و دربارہ ہا

بہ اہتمام: یداللہ قربعلی نجف آبادی ؛ محمد نوری

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۶۰۶-۹-۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه قیمت: ۰۰۰/۲۰۰ ریال

ناشر: توانمندان طرح جلد: استودیو نیم

قم، بلوار محمدامین، خیابان گلستان، کوچه ۱۱، پلاک ۴، دفتر فرهنگ معلولین

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۴۵۲ فکس: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۵۵۲

ہمراہ: ۰۹۱۲۵۵۲۰۷۶۵

www.HandicapCenter.com , www.DataDisability.com , info@handicapcenter.com

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

که باشم من که مانم بر در دوست
جهان و اهل آن شد مظهر دوست
اگر سیاره ای باشم در افلاک
روم گردون شوم دور سر دوست
شوم چون عالم لاهوت بی رنگ
که تا شرحی دهم از دفتر دوست
نظر گر بر منش نبود عجب نیست
که غیر از گل نباشد منظر دوست
خدا داند که این هم لطف او بود
که بوسیدم من مسکین در دوست
نه آنم تا شبی آید برم یار
نه آن تا شب روم اندر بر دوست
اگر «قدسی» شوم خوانند شاید
رفیقان شعر من در محضر دوست
غزلی از مرحوم مجاب
الهام بخش نام این کتاب

«مجاب نامه» نام مجموعه ای از کتاب و نرم افزار است که به مناسبت پنجمین سالگرد رحلت حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب (متخلص به قدسی) در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد و شامل شش عنوان زیر است:

۱. حاصل عمر: زندگی، فعالیت های سید محمد کاظم مجاب

۲. لطف دوست: مجموعه اشعار سید محمد کاظم مجاب و درباره ها

۳. دانشنامه معارف شیعه: تدوین و تنظیم سخنرانی های سید محمد کاظم مجاب، ۴ جلد

۴. مجموعه نرم افزاری سید محمد کاظم مجاب: دیداری و شنیداری، هشت DVD

۵. راهنمای آثار

۶. نقش یار: مجموعه تصاویر سید محمد کاظم مجاب

این مجموعه شامل هشت جلد کتاب؛ نیز هشت عدد نرم افزار (DVD) و در بردارنده آثار باقی مانده از ایشان یعنی یک مقاله با عنوان زندگی نامه خودنوشت و سخنرانی ها، اشعار سروده و مکتوب شده و تصاویر شخصی یا عکس های مجالس ایشان؛ همچنین مقالات، اشعار و کتب درباره مرحوم مجاب است.

میراث حدود هفت دهه تلاش و فعالیت در این مجموعه گردآوری شد؛ آنگاه عالمان، شاعران، پژوهشگران و نویسندگان علاقه مند به افکار و منش آقای مجاب به بیان احساسات خود درباره ایشان پرداختند؛ یا حوادث مرتبط را تجزیه و تحلیل، جمع بندی و مجموعه سازی کردند. در نهایت مجموعه حاضر فراهم آمد. با اینکه برای آماده سازی آن، فرصت ضیق بود، ولی با تلاش و سخت کوشی، نیز همراهی خانواده محترم، راهنمایی و مساعدت های حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی و بالاخره تلاش شبانه روزی کارمندان دفتر فرهنگ معلولین به اهداف پیش بینی شده، رسیدیم. به امید رضایت خداوند و خوشنودی روح آن مرحوم.

مدیریت بزرگداشت

فعالان نکوداشت حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب

به مناسبت پنجمین سالگرد رحلت

شورای علمی:

سید احمد اشکوری

علی اکبر مهدی پور

علاء الدین نجف

مهدی مهریزی

محمد مهدی ارگانی بهبهانی

ابوالفضل عرب زاده

سید رضا حسینی امین

سید علی صدرالسادات

سید ناصر مجاب

سید احمد رشیدی فر

عبدالحسین طالعی

موسی عصمتی

یدالله قریعلی

منصور رضوانی

قدرت الله شفیعی

علی اکبر صفری

دبیر: محمد نوری

شورای اجرایی و ارتباطات:

عبداللہ امینی پور

اباذر نصر اصفہانی

حسین روحانی صدر

مریم قاسمی

مسعود باقری

منصورہ ضیائی فر

محمد باقر یوسف وند

پریرسا عالم زاده

دبیر: علی نوری

ص: ۶

فهرست

طلیعه. ۱۵

پیشگفتار. ۲۱

رهنمود و توصیه. ۲۳

زندگی نامه خودنوشت... ۲۷

فصل نخست: سروده های فارسی و عربی.. ۳۱

اشعار فارسی.. ۳۳

غزلیات.. ۳۳

أَجیرینا أَجیرینا ۳۳

نشان ما ۳۴

بیان بلبل.. ۳۴

سر غم - گل دلسوخته. ۳۴

حدیث عشق.. ۳۵

عیش دل داده. ۳۵

شهره صحرای جنون. ۳۵

شب وصل.. ۳۶

نسیم بهشت.. ۳۶

حاصل عمر. ۳۷

یاد دوست.. ۳۷

رهروان فتح. ۳۷

پروانه وجود. ۳۸

نقش خیال. ۳۸

غوغای شب.. ۳۹

مجلس اُنس... ۳۹

صف حشر. ۴۰

عید غدیر. ۴۰

شب هجر. ۴۱

وصف عنقا ۴۱

خطّه عشق.. ۴۱

ص: ۷

عاشق خسته دل. ۴۲

خیال رخ. ۴۲

لطف دوست.. ۴۲

حریف درد. ۴۳

فتنه پنهان. ۴۳

میهمانی گل.. ۴۳

کویر عاشقی.. ۴۴

نقش یار. ۴۴

تشنگان عشق.. ۴۵

ناله بلبل.. ۴۵

اشک عاشقان. ۴۶

اسیر زلف.. ۴۶

ماجرای آب.. ۴۶

مدح حضرت امام حسین علیه السلام. ۴۷

خروس سحری.. ۴۷

قلب سوخته. ۴۷

اشک چشم شب روان. ۴۸

حدیث خال لب.. ۴۸

تمنای دل. ۴۸

طمع خام. ۴۹

روز میعاد. ۴۹

عشق یگانه. ۵۰

تمنای وصال. ۵۰

شعر جان سوز. ۵۱

پیام جاودان. ۵۱

باد صبا ۵۱

محرم اسرار. ۵۱

شمع خلوت.. ۵۲

جلوه ساقی.. ۵۳

حدیث عشق.. ۵۳

انفاس قدسیان. ۵۳

شب انتظار. ۵۴

ص: ۸

بر آستان دوست.. ۵۴

امید وصال. ۵۴

سفر رهروان عشق.. ۵۵

عشق گل.. ۵۵

نفس اطهر. ۵۶

صف همسفران. ۵۷

راز مقدس... ۵۷

صدای آشنا ۵۷

دوستان با وفا ۵۸

حیات نفس... ۵۸

داغ دل. ۵۹

یار من گل.. ۵۹

وصف یار. ۶۰

بوی گل.. ۶۰

دام عشق.. ۶۰

راز دل. ۶۱

سیر آسمان. ۶۲

تضمین با غزل سعدی.. ۶۲

دل بیمار. ۶۲

خواست شاعر. ۶۳

شب قدر. ۶۳

هستی عاشق.. ۶۴

اشک آه. ۶۴

صحبت دوست.. ۶۵

وصف دوست.. ۶۵

مدینه. ۶۶

تنهایی.. ۶۶

روزن دل. ۶۷

توشه عمر. ۶۷

راه وصل.. ۶۸

لذت دیدار. ۶۹

در شهادت حضرت امیر علیه السلام. ۶۹

ص: ۹

توبه زاهد. ۶۹

راز شب.. ۷۰

نقش یار. ۷۰

بدرقه راه. ۷۱

رفتن یار. ۷۲

جفای دوست.. ۷۲

هجرت گل.. ۷۲

مهدی (عج). ۷۳

حُسن یوسف.. ۷۴

مویه. ۷۴

حدیث آب.. ۷۵

قصاید. ۷۷

میلاذ مولای متقیان علیه السلام. ۷۷

بیاد مرحوم علامه امینی (ره) صاحب الغدیر. ۷۷

درّ دریای صفا ۷۸

شب رحلت.. ۷۸

هجران دوست.. ۷۹

یار دیرین.. ۷۹

ماه رمضان یادت بخیر ۸۰

مدح و منقبت مولای متقیان علیه السلام. ۸۱

حفظ اسرار ۸۱

در رثای عالمی ربانی.. ۸۲

در رثای مجاهد نستوه. ۸۳

آیت عظاما ۸۴

متفرقات.. ۸۵

تولد حضرت رسول(ص). ۸۵

شوق دیدن. ۸۵

جواد نوجوان. ۸۶

وفایی و ضیایی.. ۸۶

منظرگاه یار. ۸۶

تخمیس با غزل سعدی.. ۸۶

تخمیس با غزل استاد شهریار. ۸۷

ص: ۱۰

تخمیس با غزل علامه طباطبائی .. ۸۸

قتل حضرت امام حسین (ع). ۸۸

امام جواد (ع). ۸۹

یاد تو. ۸۹

کوری در گلشن .. ۸۹

همسر خرم. ۹۰

امام ناسع. ۹۰

تخمیس با غزل حافظ .. ۹۰

بیاد شهادت حضرت علی (ع). ۹۱

یادگار خط .. ۹۲

تخمیس با غزل حافظ .. ۹۲

نصیب قدسی .. ۹۳

رباعیات - دو بیتی ها ۹۵

اشعار عربی .. ۱۰۱

در رثای فقیهی مجاهد. ۱۰۱

مدح مولای متقیان (ع). ۱۰۱

بحق علی (ع). ۱۰۲

ابتلا .. ۱۰۲

لا نراه و لا یرانا ۱۰۲

البكاء. ۱۰۲

اشکو الی اللہ. ۱۰۳

مصطفانا ۱۰۳

اخِ صَدِیقٍ.. ۱۰۴

فصل دوم: اشعار دربارہ. ۱۰۵

راہ حق، سید مہدی صدر الحفاظی.. ۱۰۷

ہمنشین آفتاب، سعید مقدس ۱۱۱

الخطیب الزاہد العالم السید کاظم المجاب، عبدالستار الحسنی.. ۱۱۳

تخمیس با غزل سعدی، یا حسن.. ۱۱۵

شیفتہ کردہ مرا، سید احمد عالم زادہ ۱۱۷

شاعر اندیشمند معاصر، محمد ابراہیم فراہانی.. ۱۱۹

ص: ۱۱

صاحب معانی و بحر مثنائی، ابوالفضل عرب زاده.. ۱۲۱

سروده های مجابی، موسی عصمتی.. ۱۲۳

بهار سبز، محمد حسینی.. ۱۲۵

فروغی فراتر از خورشید، یدالله قربعلی.. ۱۲۷

خطیب وارسته، پریسا بقال زاده.. ۱۳۱

عرفان ناب، علی اکبر صفری.. ۱۳۳

فاضل فرهیخته، غلامعلی محول.. ۱۳۵

فصل سوم: اشعار اهدائی.. ۱۳۷

چشم انتظار، پریسا بقال زاده.. ۱۳۹

مظلومیت اهل بیت علیهم السلام، دعبل خزاعی.. ۱۴۱

مدح امام المنتظر، محمود وجدانی نژاد.. ۱۴۷

رباعی، محمد حسن وجدانی نژاد.. ۱۵۱

فصل چهارم: بررسی و تحلیل.. ۱۵۵

رسایی و حکمت در اشعار مرحوم مجاب، محمدرضا سنگری.. ۱۵۷

مجاویبات یا شعر شیعی، محمد نوری.. ۱۶۳

حضرت معصومه (س) از نگاه مرحوم مجاب، اعظم قاسمی.. ۱۷۹

مجاویبات: تأثیر و تأثرها، علی نوری ۱۸۳

فرهنگ روضه خوانی از منظر مرحوم مجاب، عبدالحمید کاشانی.. ۱۹۱

سالشمار زندگانی

تولد ۱۳۰۸

نابینایی ۱۳۰۹

شروع منبر ۱۳۱۵

فوت پدر ۱۳۲۱

شروع درس حوزوی ۱۳۲۳

غرق شدن برادرش سید مصطفی ۱۳۳۵ش/۱۳۷۵ق

انتشار نامه روشن بینان ۱۳۴۳

مهاجرت به اهواز ۱۳۵۰

مهاجرت به قم ۱۳۵۹

انتشار دیوان قدسی ۱۳۷۶

ضبط مجالس حسینی ۱۳۸۰

انتخاب به عنوان مبلغ برتر ۱۳۸۴

اعطای تقدیرنامه جهت نکوداشت مبلغین اردیبهشت ماه ۱۳۸۴

ضبط مجالس فاطمیه در تهران ۱۳۸۸

تولید نرم افزار سخنرانی فاطمیه ۱۳۸۹

وفات اسفند ماه ۱۳۹۰

انتشار CD سخنرانی های فاطمی ۱۳۹۱

انتشار CD مجالس حسینی ۱۳۹۱

انتشار خاطره در سایت ریحی مختوم ۱۳۹۲

لوح فشرده سخرانی ها ۱۳۹۲

لوح فشرده منبرها در کتابخانه محقق طباطبایی ۱۳۹۴

بزرگداشت دفتر فرهنگ معلولین ۱۳۹۵

ملاقات خانواده با آقای شهرستانی آذرماه ۱۳۹۵

تشکیل شورای نكوداشت دی ماه ۱۳۹۵

انتشار مجموعه ۸ جلدی مجاب نامه اسفند ماه ۱۳۹۵

تولید مجموعه نرم افزاری DVD ۸ اسفند ماه ۱۳۹۵

ص: ۱۳

سید محمد کاظم مجاب متخلص به قدسی در ۱۳۰۸ش در دزفول چشم به جهان گشود. در یک سالگی به دلیل بیماری «چشم سرخی» از بینایی هر دو چشم محروم شد. ابتدا نزد پدرش حجت الاسلام سید محمدعلی مجاب قرآن و حدیث را فرا گرفت، سپس نزد استادانی چون آیت الله محمدعلی بیگدلی و آیت الله سید مهدی حکیم زاده مشهور به حکمی، ادبیات عرب و صرف و نحو و منطق را فرا گرفت. سپس فقه و اصول را نزد آیت الله سید اسدالله نبوی و آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ انصاری تا آخر سطح عالی تلمذ نمود.

در سال ۱۳۵۰ به اهواز مهاجرت کرد و تا ۱۳۵۹ در این شهر به تدریس و تبلیغ مشغول بود؛ در ۱۳۵۹ به قم مهاجرت کرد و فصل جدیدی در زندگی او گشوده شد. نزد استادانی چون آیت الله شیخ احمد سبط الشیخ انصاری به دانش اندوزی مشغول شد. ایشان حافظ کل قرآن کریم، حافظ کل نهج البلاغه و بسیاری از احادیث و ادعیه بود.

در منبر و بیان معارف اهل بیت علیهم السلام سبک خاص به خود داشت؛ و به دلیل منبرهای پر مطلب و جذابش بسیاری از مراجع محترم تقلید و مشاهیر قم و دیگر شهرها او را برای مجالس، دعوت می کردند.

روش او در تبلیغ، مناسب است به عنوان الگویی مناسب توسط طلاب جوان و مداحان و مبلغان پیروی گردد. ایشان به رغم نابینایی همواره در تلاش و پیشرفت بود و از افتخارات تشیع و از مفاخر معاصر ایران قلمداد می شود. به همین دلیل دفتر فرهنگ معلولین به توصیه حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی در صدد برآمد زندگی نامه جامعی درباره ایشان تألیف و منتشر کند؛ همچنین میراث بر جای مانده از آن مرحوم را آماده انتشار نماید؛ و مجلس بزرگداشتی برای ایشان برپا نماید.

جهت تحقق این اهداف از پژوهشگران میرز و نویسندگان شناخته شده دعوت به همکاری شد؛ لازم است از همه بزرگانی که در این فرصت محدود برای تحقق نکوداشت، بسیار کوشیدند و مساعدت فرمودند، تشکر شود. همچنین خانواده آن مرحوم به ویژه آقای سید ناصر مجاب زحمات فراوان در انجام این مهم داشته اند. برادر بزرگوار مرحوم یعنی دکتر سیدمحمدی مجاب و دامادهای محترم به ویژه دکتر سید علی صدر السادات از هیچ کوشش و مساعدتی دریغ نفرمودند؛ ما به نوبه خود از همه این عزیزان سپاسگزاریم. حاصل زحمات همگان، مجموعه ای است که تقدیم می گردد. لازم است از فرد

فرد عزیزانی که در این کار سترک، بزرگ و ماندگار، قدم های شایسته برداشتند، تشکر کنیم. در واقع با زحمات اینان، مرحوم مجاب در تاریخ ایران و اسلام و شیعه بیشتر احیا و شناخته خواهد شد و جوانان امروز و فردا می توانند از ایشان الگو گرفته و در راه پیشرفت و تعالی خود به او اقتدا کنند. به ویژه افراد دارای معلولیت اعم از نابینایان، ناشنوایان و دیگران با درس آموزی از وقایع زندگی ایشان می توانند آینده سعادت‌مندی را برای خود رقم زنند و بسازند.

اما مجموعه اقداماتی که قرار شد در دفتر فرهنگ معلولین درباره این شخصیت گرامی به مناسبت پنجمین سالگرد رحلت ایشان اجرا گردد به شرح زیر است:

مجاب نامه

مجموعه هشت جلد کتاب با عنوان مجاب نامه (۱ تا ۵) به شرح زیر در دستور کار است و :

۱. حاصل عمر: زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم مجاب، یک جلد.

این کتاب شامل زندگی خودنوشت و شرح حوادث به روایت دیگران، مقالات و مصاحبه ها درباره شخصیت، خاندان، آثار و نیز درباره اجازات ایشان است.

۲. لطف دوست: مجموعه اشعار سید محمد کاظم مجاب (قدسی)، یک جلد.

اشعار مرحوم مجاب، اشعار درباره، هدایی ها و نیز بررسی و تحلیل شعر ایشان در این کتاب عرضه شده است.

۳. دانشنامه معارف شیعه: تدوین و تنظیم سخنرانی ها، چهار جلد.

ص: ۱۶

سخنرانی های مرحوم در مجالس مختلف از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰ است. گروه بیست نفری از متخصصان چند رشته در حال مکتوب و آماده سازی این مجموعه است و به صورت دانشنامه عرضه می گردد.

۴. نقش یار: مجموعه تصاویر سید محمد کاظم مجاب، یک جلد

۵. راهنمای آثار، یک جلد

این کتاب به معرفی میراث ایشان مانند اشعار، کتب و سخنرانی ها به روش علمی می پردازد.

مجموعه نرم افزاری

هشت لوح فشرده (DVD) با عنوان مجموعه نرم افزاری سید محمد کاظم مجاب: دیداری شنیداری در چهار گروه زیر عرضه می گردد:

۱- مجالس فاطمیه، یک عدد

سخنرانی های سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ در قم و تهران به مناسبت شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

۲- مجالس حسینی، یک عدد

سخنرانی های سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ به مناسبت مجالس در ایام عاشورا و محرم در قم و تهران است

۳- مجالس طباطبایی، پنج عدد

سخنرانی ها در سال های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ در قم، کتابخانه مرحوم علامه سید عبدالعزیز طباطبایی برای نخبگان به مناسبت های مختلف

۴- مجالس مذهبی، یک عدد

سخنرانی ها در سال های ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰ در قم، مراکز علمی و تبلیغی به مناسبت های مختلف برای عموم مردم

سخنرانی هایی که به صورت نوار کاست از ایشان باقی مانده، تبدیل به فایل های الکترونیکی جدید شده و در هشت DVD عرضه می گردد. این سخنرانی ها به روش علمی مجموعه سازی عرضه خواهد شد. هدف این است که علاقه مندان و مبلغین از سبک، روش و محتوای منبر آن مرحوم مستقیماً استفاده کنند.

مجموعه فعالیت هایی که در روز نشست یعنی ۲۰ اسفندماه ۹۵ عرضه می شود، در دو سامانه ضبط و ثبت می گردد:

۱- گزارمان، یک جلد کتاب کاغذی

اقدامات ارتباطی، تبلیغاتی، چاپ و نشر و خدماتی که از چند روز قبل از ۲۰ اسفندماه ۹۵ شروع و در این روز به پایان می رسد، در این کتاب، گزارش می گردد.

۲- گزارش صوتی - تصویری، یک DVD

رخدادها، سخنرانی ها، حواشی، اجرای سرودها، مصاحبه ها و اظهارنظرها در روز بزرگداشت در قالب یک عدد DVD عرضه می شود.

اطلاع رسانی

علاوه بر فعالیت های سایت دفتر فرهنگ معلولین و گروه تلگرامی معلولان فرهیخته وابسته به همین دفتر، چند اقدام ویژه دیگر برای پوشش دادن خبری - تبلیغاتی بزرگداشت مرحوم مجاب انجام می پذیرد:

۱- هفته نامه بزرگداشت

هشت شماره نشریه با عنوان «بزرگداشت» از اول بهمن ماه منتشر می گردد. این نشریه هفته نامه است و درصدد ایجاد رونق در امور بزرگداشت است. این پروژه شروع شده است. این هفته نامه الکترونیک و در سایت دفتر فرهنگ معلولین موجود و قابل دسترسی است.

۲- کتابچه زندگی نامه و خدمات، سه زبانه

به منظور آگاهی عمومی مردم جزوه تاشو به سه زبان فارسی و عربی و انگلیسی با عنوان زندگی نامه و خدمات حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب (قدسی) عرضه می شود.

۳- کتابچه پنجمین سالگشت عروج ملکوتی

به منظور آگاهی رسانی به عموم مردم نسبت به اقدامات دفتر فرهنگ معلولین، جزوه ای تاشو به سه زبان با عنوان «فعالیت ها و اقدامات به مناسبت پنجمین

سال عروج ملکوتی» منتشر شده است. این اثر درباره فعالیت ها و اقدامات دفتر فرهنگ معلولین به مناسبت سالگرد درگذشت مرحوم حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب است.

۴- سرود

آماده کردن چند سرود از اشعار مرحوم مجاب و عرضه در روز نشست. سپس انتشار به صورت نرم افزار.

۵- اطلاعیه های تبلیغاتی

از آبان ماه ۹۵ تبلیغ برای همایش بزرگداشت روی سایت ها و گروه های تلگرامی آغاز شد. و اطلاعیه هایی طراحی و منتشر گردید. استفاده از این شیوه مدرن خوب جواب داد و ظرف سه ماه مقالات و مصاحبه های بسیار واصل گردید. غیر از اطلاعیه های رسانه ای، چند نوع بَیْر و تیزر جهت نصب در محوطه همایش طراحی و نصب شده است.

لازم است از همه بزرگانی که در این فرصت محدود برای تحقق این نکوداشت، کوشیدند و مساعدت فرمودند، تشکر شود. خانواده آن مرحوم به ویژه آقای سید ناصر مجاب زحمات فراوان در انجام این مهم داشته اند. برادر بزرگوار، دکتر سید محمدی مجاب و دامادهای محترم به ویژه دکتر سید علی صدر السادات از هیچ کوشش و مساعدتی دریغ نفرمودند؛ ما به نوبه خود از همه این عزیزان سپاسگزاریم.

در پایان لازم است این مساعی و تلاش ها را ادامه توصیه ها و راهنمایی های جناب حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی دامت افاضاته و حمایت های خالصانه استاد حاج علاء الدین نجف دانست.

امید دارد با این اقدامات، یاد و خاطره، اخلاق و منش، نیز آثار ایشان ترویج شود و برای همیشه از خطر فراموشی و نسیان حفظ گردد و یاد این خادم فرهنگ شیعه همیشه زنده بماند.

دفتر فرهنگ معلولین

ص: ۱۹

یکی از ابعاد مهم شخصیت مرحوم سید محمد کاظم مجاب، روح لطیف او در سرودن اشعار است. اولین بار دیوانی از او در سال ۱۳۸۵ ق/ ۱۳۴۳ ش یعنی در ۳۶ سالگی ایشان منتشر شد.

دومین دیوانش هم در سال ۱۳۷۶ منتشر شد. اما کمتر در محافل فرهنگ و ادب از شعر او سخن به میان آمد و در پایان نامه ها نیز به بررسی و نقد شعر او پرداخته اند؛ با اینکه اشعارش در مقایسه با بعضی از دیگر شاعران از آرایه ها و زیبایی های ظاهری و معنوی بسیاری برخوردار است.

یکی از دلایل مطرح نشدن و ناشناخته ماندن او این است که دیوان اول او در سال ۱۳۴۳ در دزفول منتشر شد. اگر این دیوان در تهران منتشر می شد، وضعیتی بهتر از نظر معرفی به محافل و مراکز علمی و ادبی می داشت.

دوم اینکه هر دو دیوان او در نشریات به ویژه مجلات کتابگزار معرفی و مطرح نشده است. سومین دلیل آن را باید در دوری جامعه مذهبی از اینگونه امور در گذشته دانست. حوزه های علمیه با اینکه علاقه مند شعر مذهبی بودند ولی در گسترش آن کمتر قدم بر می داشتند؛ اما در سال های اخیر حوزه علمیه به این جنبه از فرهنگ دینی هم توجه نشان داده است.

این دفتر شامل اشعاری است که مرحوم مجاب طی چند سال سروده و در مجالس مختلف خوانده و گاه به حک و اصلاح آنها مبادرت ورزیده است. اشعارش قالب های غزل، قصیده و رباعی دارد. نیز چند قطعه به زبان عربی دارد که در بخش مستقل تجمیع شده است.

فصل دوم شامل اشعاری است که دیگر شاعران درباره شخصیت، منابر، اخلاقیات نیکو و آثارش سروده و برای ما فرستاده اند.

فصل سوم شامل شعرهای اهدایی است که شاعران درباره موضوعات مهم سروده و به آقای مجاب اهدا نموده اند. بالاخره فصل چهارم شامل مقالاتی است که به تجزیه و تحلیل و سبک شعری مرحوم مجاب پرداخته اند.

به هر حال این دفتر تلاشی در جهت معرفی جنبه های مختلف شعر و شاعری مرحوم مجاب است، شعر او و اشعار درباره او را «مجاوبات» نامیده اند. امید اینکه این نامگذاری مقبول باشد. جا دارد مدیریت حوزه علمیه از چنین شاعران روحانی که عمر خود را در مسیر اعتلای فرهنگ مذهبی گذاشتند تجلیل و تکریمی داشته باشد؛ مگر چند شاعر روحانی در سطح مرحوم مجاب در حوزه علمیه بوده است؟

مهم ترین ویژگی شعرها و مباحث دفتر حاضر، نگاهی جدید به شعر شیعی در چارچوب اشعار آقای مجاب است و امید است موجب اعتلای شعر مذهبی گردد.

این دفتر پیش از انتشار، به آقایان سید ناصر مجاب، سید علی صدرالسادات، محمدرضا سنگری و علی اکبر صفری تقدیم گردید؛ با تشکر از همه این عزیزان که به رغم مشغله های فراوان، قبول زحمت فرموده و با مطالعه این مجموعه، نکاتی را متذکر شدند. این نکات تماماً اعمال شد.

پنج شنبه ۱۱ آذرماه ۱۳۹۵ (اول ربیع الاول ۱۴۳۸) با هماهنگی پیشین خانواده مرحوم حجت الاسلام سید محمد کاظم مجاب با حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای سید جواد شهرستانی ملاقات داشتند. در این جلسه سید ناصر مجاب (پسر)؛ سید علی صدر السادات (داماد)؛ سید احمد رشیدی فر (داماد)؛ آقا سید محمد تقی معصومی (داماد)؛ سید محمد و سید مهدی (نوادگان)؛ علی اکبر صفری، علی نوری و محمد نوری (از مدیریت دفتر فرهنگ معلولین) حضور داشتند.

مرحوم مجاب هر چند از کودکی بر اثر بیماری نابینا شده بود ولی تحت تربیت پدرش مرحوم محمد علی مجاب از هفت سالگی تبلیغ دینی و منبر را شروع کرد. سبک خاصی در منبر و تبلیغ داشت که اغلب می پسندیدند و سال ها منبری بیوت مراجع و مراکز علمی و حوزه علمیه بود. از این رو جناب آقای شهرستانی با ایشان رابطه دوستی داشته و کاملاً او را می شناخت. زیرا در مجالس، سبک منبر ایشان را دیده و ارادت خاصی به ایشان داشته است.

به منظور بزرگداشت مرحوم مجاب توسط دفتر فرهنگ معلولین، و بررسی

جوانب و ابعاد این بزرگداشت، خانواده مرحوم خدمت جناب آقای شهرستانی رسیدند تا از نظرات و رهنمودهای ایشان استفاده کنند و بزرگداشتی در شأن آن مرحوم و متناسب با خدماتی که هفت دهه در جهت ترویج تعالیم شریعت و معارف اهل بیت علیهم السلام داشت برگزار گردد. در این جلسه آقای سید ناصر مجاب، و سید علی صدر السادات از طرف خانواده و آقای محمد نوری از طرف دفتر فرهنگ معلولین گزارشی در باب پیشرفت های اجلاس بزرگداشت مرحوم مجاب عرض کردند. سپس جناب آقای شهرستانی سخنان زیر را بیان فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم؛ شما خانواده محترم، پسر، دامادها و نوادگان مرد بزرگی هستید و از اینکه تشریف آوردید متشکرم. منبر مرحوم مجاب خود قاعده ای قابل توجه بود. یعنی وقتی گفته می شد: مجاب؛ نه حاشیه داشت؛ نه مشکل ساز بود و نه مخالف آنچنان داشت. همه او را دوست می داشتند؛ زیرا فقط درباره صاحب منبر یعنی امام حسین علیه السلام و اصحابش می گفت.

هر منبرش، نکته و مطلب جدید داشت، حرف برای گفتن بسیار داشت؛ چون بسیار مطالعه می کرد. بسیاری از افراد که چشم دارند و توان مطالعه دارند، به اندازه ایشان اهتمام ندارند ولی ایشان به رغم نابینایی، همت بلند در مطالعه و یادگیری مطالب و سپس عرضه آنها داشت. از همه مهم تر زبان شیرین او و لحن گیرا و جذابش بود. صحبت هایش لطیف و بسیار دلنشین بود. بسیاری معتقدند بین منبری های معاصر، مرحوم مجاب گوی سبقت را ربوده است.

اگر سخنرانی هایی که از ایشان به یادگار مانده، خوب پیاده شود و تبدیل به متن مکتوب گردد. البته به شرط اینکه ظرافت ها لحاظ شود، استفاده آن عمومی تر می گردد؛ ولی صوت او هم قابل استفاده است. لذا هر دو کار انجام شود، خوب است؛ یعنی هم به صورت کتاب و هم به صورت صوتی؛ تا همه بتوانند از این آثار استفاده کنند. ما هم حمایت می کنیم تا این کارها در دفتر فرهنگ معلولین به خوبی اجرا گردد. این دفتر خدوم همه کسانی است که دارای نوعی آسیب جسمی بوده و به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام هم خدمت کرده اند.

به همت خانواده محترم و این دفتر ان شاء الله درباره همه فضلا و روحانیونی که به رغم مشکلات جسمی، خدماتی داشته اند، آثاری منتشر شود و جلساتی برای تکریم آنان برپا شود. اینجانب علاقه دارم و قبول دارم چون کسانی مثل آقای مجاب در حوزه های ایران و عراق و حتی حوزه های شیعه دیگر کشورها بوده اند و هستند ولی کمتر به معرفی آنان اهتمام شده است. با اینکه اینان خدمات بزرگی داشته اند. آقای امام جزایری که چند ماه قبل اقدام شد و مجلسی برپا گردید و کتابی درباره ایشان منتشر شد، بسیار زحمت کشیده و در تدریس و تبلیغ موفقیت داشته است؛ همچنین آقای مجاب. البته من معتقدم برای زنده ها و احیا باید بیشتر تلاش کرد چون تأثیر آن بیشتر است. من هم شروع کرده ام و تا الآن برای چند شخصیت، تکریم و تقدیر انجام شده است.

اما می دانید این گونه کارها نیاز به زمان و برنامه ریزی دارد. شخصیت هایی هستند که فراوان خدمت کرده اند اما حتی یک صفحه مطلب درباره آنها منتشر نشده است؛ تدوین یک کتاب درباره چنین شخصیت ها و جمع آوری اطلاعات و اسناد، زمان بر و پر مشکل و پرفراز و نشیب است. اما الحمدلله نیروهایی هستند که جذب این گونه کارها شده اند و با علاقه و تعهد کار می کنند، من هم آنان را یاری می رسانم.

احیای آثار این افراد علاوه بر اینکه خدمت به مکتب شیعه است، خود این افراد از عمق قلبشان دعا می کنند و دعایشان حتماً مؤثر است. از یک طرف فرزند یا داماد یا خویشاوند آن مرحوم هستید و دین و تعهدی نسبت به آن مرحوم بر ذمه دارید. انجام چنین تعهدی خوب و مطلوب است؛ اما مطلوب تر و بهتر اینست که با قصد قربت شروع کنید و ثواب مضاعف کسب خواهید کرد. در موارد بسیار دیده ایم کسانی علاوه بر قصد و انگیزه خانوادگی و خویشاوندی، قصد تقرب هم کرده اند و با خدای خود پیمان بسته اند کاری را برای رضای او و مبتنی بر ضوابط الهی انجام دهند، آثار وضعی کارشان را در همین دنیا مشاهده کرده اند.

ما مرده پرست هستیم. خادمان و مشاهیر و بزرگان را در زمانی که زنده هستند، تقدیر و تکریم نمی کنیم. تجلیل در زمان حیات بسیار مؤثرتر و مفیدتر است. کسی که تجلیل شده، شارژ می شود و نیروی تازه می گیرد و انگیزه و توانایی چند برابر پیدا می کند؛ مهم تر اینکه در جامعه الگوسازی و فرهنگ سازی می گردد. کسانی سعی می کنند از این الگوها پیروی کنند و به نوعی ترویج محاسن اخلاقی خواهد

شد. بهر حال با تکریم بعضی از شخصیت های مؤسسه آل البیت علیه السلام شروع کردیم، امیدواریم با برنامه ریزی و فرهنگ سازی گسترش و تعمیم پیدا کند.

دزفول در جنگ تحمیلی، بسیار مقاومت کرد و بسیار شهید داد. چون فرهنگ مذهبی در مردم قوی بود و مردم از اعماق قلوبشان، تعالیم اهل بیت علیهم السلام را قبول داشتند. همه اینها به خاطر خدمات فرهنگی کسانی مثل مرحوم مجاب و آقای قاضی^(۱) است. بنابراین این گونه افراد هم به مذهب و تشیع و اسلام خدمت کردند و هم به کشور و مردم.

لذا احیای آثار و تجلیل از اسم و خدمات این بزرگوار، ضروری و واجب است. ایشان سال ها با خلوصی ویژه خدمت کرد. با وضع جسمانی که داشت اساساً وظیفه ای بر دوش او نبود؛ اما بیشتر از بسیاری از ماها کار و مجاهدت داشت؛ چون انگیزه الهی و قوی داشت؛ چون شور و عشق به اهل بیت علیهم السلام داشت؛ چون برای فرهنگ سازی مردم سری پر شور داشت؛ حالا- حیف نیست ما از چنین کسی تجلیل نکنیم؟! او نیازی به تکریم و تجلیل ما ندارد؛ ولی این اقدام ما در واقع نشان دادن برجستگی ها و زیبایی های فرهنگ خودمان و معرفی شخصیت های خودمان به جهان است.

یکی از علما می گفت رفتم خدمت آیت الله بروجردی و گفتم اجازه می فرمایید از سهم امام برای جشن نیمه شعبان خرج کنیم، آقای بروجردی گفت: یک مقدار از پول امام برای خود امام خرج شود عیبی ندارد. در مورد آقای مجاب باید گفت: ایشان بسیار خدمت کرد و مجالس بسیار برپا کرد و برای تکریم و اعتلای تعالیم و معارف دینی بسیار کوشید؛ اگر ما هم مجلسی برای او به پا کنیم عیبی ندارد؛ لذا مناسب است و جا دارد ما هم از او تکریم کنیم و مجلسی به او اختصاص دهیم.

روایتی هست که می فرماید کسی که برای خدا حرکت و فعالیت کند، نمو و رشد می کند. مرحوم مجاب کارهایش از خلوص و صدیق و صفا بود، و پیامش و تبلیغ رو به گسترش بود.

امیدوارم در همه کارها و نیز در این کار یعنی اقدام برای مرحوم سید مجاب موفق باشید.

ص: ۲۶

۱- . آیت الله مجدالدین قاضی، امام جمعه وقت.

این نوشتار با عنوان «شرح حال شاعر به قلم خودش» و با امضای «حاج سید محمد کاظم مجاب» در ابتدای کتاب نامه روشن بینان: برگزیده از اشعار قدسی، گردآوری عالمشاه (۱) آمده است. با توجه به اینکه تاریخ نشر این کتاب ۱۳۴۳ ش / ۱۳۸۵ ق است، یعنی حدود ۵۲ سال قبل چاپ شده و در آن زمان مرحوم مجاب ۳۶ سال داشته است.

در یکی از روزهای آخر اسفندماه ۱۳۰۸ چشم به زندگی دنیا گشودم. هنوز یک سال از عمرم نرفته بود. به طوری که شایع است و خودم یادم نیست بعد از یک چشم سرخی ممتد هر دو چشم خود را از دست دادم. مرحوم پدرم که آدم زاهد و وارسته ای بود به آینده من زیاد فکر می کرد به خصوص که آن روزها مصادف با سال های اتحاد شکل و کشف حجاب بود و وضع روحانیت آینده نامعلومی داشت. او سعی می کرد چیزهایی را که یک روحانی و بالاخص یک منبری باید حفظ داشته باشد به من یاد دهد. ابتدا قرآن و ادعیه ماه رمضان و مطالب متفرقه از شعر و غیره آن را با کوشش فراوان به من یاد داد و حتی گاهی با تهدید مرا وادار می کرد که آنها را تکرار کنم تا کاملاً حفظ شوم. او منبری نبود و مطالب را نامرتب به من یاد می داد و معتقد بود که کار مرتب کردن آنها بعداً با خود من خواهد بود. باری همان سال ها پسر عمویی داشتم به نام حاج آقا سید حسین شفیعی که مدرسه می رفت. شب ها به درس هایی که او حاضر می کرد گوش می دادم و مطالبی از قبیل تاریخ و جغرافیای پنجم و ششم و آیات منتخبه را حفظ کردم به طوری که در سیزده سالگی که پدرم را از دست دادم قریب دو ثلث قرآن و مطالب متنوعه دیگر را از قبیل احادیث و تواریخ و اشعار از بر داشتم.

ص: ۲۷

۱- . این کتاب در دزفول، توسط کتابفروشی عالمشاه در سال ۱۳۸۵ ق منتشر شده است.

مرحوم پدرم سفارش مرا به دو نفر از وعاظ شهر یعنی مرحوم ملاعبدالرضا ترابی ناصح و آقای حاج ملامرتضی ترابی شریفی کرده و سفارش نموده بود تا تحصیلات خود را بعد از او پیش آنها ادامه دهم. بعد از مرحوم پدرم، عائله ای شامل دو خواهر و دو برادر و مادرم به گردن من افتاد. لازم بود با به دست آوردن پولی از راه منبر، زندگی آنها را تأمین کنم.

در یکی از روزهایی که پیش مرحوم ناصح می رفتم، رفیق من آقای آقا سید محمدحسین قدوسی از دزفولی های مقیم بروجرد که او نیز از دو چشم نابینا بود خبر تازه ای به من گفت؛ او گفت: خدمت شخص بزرگی رفته و رساله فارسی آیت الله اصفهانی را می خواند. این شخص بزرگ که بعداً یکی از استادان من شد، از مشاهیر و جامع معقول و منقول حجت الاسلام آقای حاج آقا محمدعلی بیگدلی بود. روزهای بعد من نیز هم به همراه ایشان خدمت آقای بیگدلی رفتم و به درس هایی که او می خواند گوش می دادم. او طلاب زیادی داشت. خدمت او صرف و نحو می خواندند و من هم یک طرف نشسته و گوش می دادم. مدتی گذشت. به قسمتی از اصطلاحات علمی آشنا شدم اما اظهار این مطلب ممکن نبود یعنی من آن رو را نداشته که بگویم فاعل و مفعول و مضاف الیه را می فهمم که چیست و مبتدا و خبر رامی دانم که کدام است تا اینکه با نهایت کم رویی خدمت یکی از طلاب ایشان امثله را خواندم، بعد کتاب های بصرویه و تصریف و اجرومیه تا اوایل الفیه را در خدمت حضرت آیت الله حاج سید مهدی حکمی خواندم. دیگر تقریباً کار از کار گذشته بود و آقای بیگدلی و طلاب ایشان فهمیده بودند که من هم درک این گونه مطالب را دارم. لذا بقیه الفیه و سیوطی و منطق را در خدمت او خواندم و تا حدود رسائل و مکاسب را در خدمت مراجع تقلید و آیات عظام مانند حضرت آیت الله العظمی جناب حاج آقا سید اسدالله نبوی و آیت الله آقا شیخ منصور سبط الشیخ خواندم.

ایام ملی شدن صنعت نفت پیش آمد و مرحوم علامه کبیر آیت الله المجاهد حضرت آقای حاج آقا سید ابوالقاسم کاشانی برای وحدت ممالک اسلامی قیام فرمودند. تبلیغات ایشان نیز در من مؤثر افتاد؛ از آن پس منابر خود را به این هدف مقدس که آرزوی هر مسلمان واقعی است اختصاص دادم و در این راه از تحمل توهین ها و مسخره ها و اتهامات که از طرف مخالفین این هدف مقدس می شد سرباز نزد. باری آن دوره هم گذشت.

شرح

این هجران و این خون جگر

این

زمان بگذار تا وقت دگر

یکی از خاطرات تلخ زندگی من مرگ برادر کوچکم مصطفی بود. رابطه شدید حقیقی بین من و او و قطع شدن دفعی آن، چنان تکانم داد که اگر تفضلات الهی نمی بود نزدیک بود که تار و پود وجودم به کلی از هم پاشیده و به زندگی من هم نیز خاتمه داده شود، اینجا بود که قطعات شعری همچون لخته های خون چرکی که از داخل زخم ها بیرون می آوردند به دادم رسید. با گفتن غزل هایی که در این کتاب از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، دل خود را خالی می کردم و می گفتم:

ما درد

هجر او را با دوستان نگفتیم

بهتر

که کس نداند راز نهان ما را

از

دفتر فراقش خوانید شعر قدسی

روزی

اگر بجویند یاران نشان ما را

البته مقصودم این نیست که پیش از آن موقع شعر نگفته ام بلکه از زمان بچگی این طبع را داشته، گاهی انگشتی و گاهی مجاب و در این اواخر قدسی تخلص کردم. در خاتمه تذکر دو نکته لازم است.

۱- مطالعه زندگی اشخاص مانند من که همه اش با ناکامی و محرومیت مانند تمام شاعران بوده است، انسان را متوجه این نکته می کند که این جور آدم ها وقتی از کسی نوازشی یا مهربانی دیدند، چون از دیگران کمتر آن را می بینند، آن را فراموش نکرده و بعداً به صورت عشق و محبت احساسات آنها را تهییج و انگیزه شاعری در آنها به وجود می آید.

۲- چون آدم های نابینا تراکم اخبار در ذهنشان کمتر است، مطلبی را که شنیدند با فرصت بیشتری در ذهن ایشان آمد و رفت می کند و طبع ایشان برای جواب و تأثر که تنها انگیزه شعر و موسیقی است آماده می شود.

غرض از تذکر این دو نکته این بود که این مبحث را رها کرده و دنباله آن را به متخصصین روان پزشکی که قطعاً اطلاعاتشان در این باره از بنده بیشتر است بدهم. اکنون این اشعار را از نظر خود بگذرانید.

قدسیا درد غم هجر بسی باشد سخت خاصه این درد که بر بار تو سر بار تو بود(۱)

حاج سید محمد کاظم مجاب

ص: ۲۹

۱- . نامه روشن بینان، ص ۴-۹.

فصل نخست: سروده های فارسی و عربی

اشاره

ص: ۳۱

مجموعه اشعار مرحوم مجاب اولین بار به همت یکی از نخبگان دزفول به نام سید موسی عالمشاه در سال ۱۳۴۳ ش/۱۳۸۵ ق به زیور طبع آراسته شد. آقای عالمشاه مدیر کتاب فروشی عالمشاه در دزفول بود. و با اینکه در آن زمان، یک ناشر شهرستانی بود، ولی از نظر زیبایی و رعایت نکات فنی کتاب قابل توجه به نام نامه روشن بینان: برگزیده از اشعار قدسی منتشر کرده است.

مرحوم صدر صاحب انتشارات صدر در تهران مجدداً مجموعه اشعار آقای مجاب را همراه با اضافاتی در سال ۱۳۷۶ منتشر کرد. مدیریت بزرگداشت مرحوم مجاب با راهنمایی و همکاری خانواده ایشان و حذف و اضافاتی، مجموعه اشعار آن مرحوم را در این فصل می آورد. آمار این اشعار این گونه است:

غزلیات، ۹۶ قطعه

قصیده ها، ۱۰ قطعه

متفرقه ها، ۲۰ قطعه

رباعیات و دوبیتی ها، ۴۲ قطعه

اشعار عربی، ۹ قطعه

در مجموع ۱۷۷ قطعه شعر از ایشان بر جای مانده است. ایشان از خردسالی شعر سرایی را تمرین می کرد و این اشعار طی هفت دهه از عمرش جمع آوری شده است.

در فصل آخر این کتاب چند مقاله به تجزیه، تحلیل و بررسی محتوای اشعار ایشان می پردازند.

ص: ۳۲

أجیرینا أجیرینا

تو که فرزند موسای کبیری

تو که معصومه فرد بی نظیری

تو که در شهر چون بدر منیری

اجیرینا، اجیرینا، اجیری

تو که درد یتیمی ناله داری

به دل داغ پدر چون لاله داری

غم زهرای هجده ساله داری

به حق مادرت گرمی پذیری

اجیرینا، اجیرینا،

اجیری

سر کوی محبت خانه ماست

کنار مرقدت کاشانه ماست

همین شهر تو عُش و لانه ماست

اگر نیست این تمنای کبیری

اجیرینا، اجیرینا، اجیری

در هر خانه ای دیدم که بسته

به پشت هر دری قومی نشسته

دلم

چون کاسه ای شد لب شکسته

در آوردم به دکان جبیری

اجیرینا، اجیرینا،

اجیری

تو که از خاندان عزّ و جاهی

رُخت شد مظهر لطف الهی

ضریری گر شبی افتد به چاهی

چه باشد گر که دستش را بگیری

اجیرینا، اجیرینا،

اجیری

ز بس دل در فراقش صابری کرد

به حال ما مسلمان کافری کرد

در این خانه «قدسی» شاعری کرد

تمنا داشت تمری یا شعیری (۱)

اجیرینا، اجیرینا،

اجیری

ص: ۳۳

نشان ما

دانی چه کرد گردون آخر جهان ما

را

در عهد او نمی خواست دور زمان

ما را

آن مه که برد از ما غول اجل به تاراج

یکسان ز داغ او کرد روز و شبان

ما را

از بس که ناله می کرد بلبل به یاد

آن گل

از آه نیمه شب سوخت این آشیان

ما را

داغ غمش به پیران چندان نکرد

تأثیر

آخر بهانه کردند قلب جوان ما را

هرگز گمان نکردیم روزی چنین

بدوران

یاران خلاف کردند آخر گمان ما

را

گفتم غم فراقش در شعر هم نگوئیم

اما فضول کردند طبع و زبان ما

را

باشید تا بنالیم بر یاد او چه

بلبل

شاید صبا رساند آه و فغان ما را

گر مژده وصالش بار دگر بیارند

حق باشد ارستانند این نقد جان

ما را

از دفتر غم او خوانید شعر

«قدسی»

روزی اگر بجویند یاران نشان ما

را

آخر ز راه بردند او را گروه شب

رو

با اینکه دیده بودند اشک روان

ما را

بیان بلبل

چنان من دوست دارم طرف باغ و سیر نسرين را

که ترسم

در ره عشقش خطر افتد دل و دین را

گلم با دوستان تازه چندان می شود سرخوش

که می ترسم

ز خاطر وارهاند عهد دیرین را

بیان می کرد

بلبل راز دل با شاخه نسرین

اگر باد

خزان می سوخت جای لاله گلچین را

امید وصل

ما را زنده تا امروز می دارد

وگر نه پیش از این

می دادم از کف جان شیرین

را

سر غم - گل دلسوخته

گر چه از

یاد ندادم من بی دل غم او را

خرمم

زانکه نگفتم بکسی ماتم او را

عالمی

داشت دلم با شب و روزان وصالش

که ندانست

کسی غیر خدا عالم او را

دل عاشق ز

چه رو مانده گرفتار و پریشان

او که

پیموده ره زلف خم اندر خم او را

دوستان

درد فراقش به جهان کم شمريد

آتش است

آنکه کسی کم نشمارد کم او را

ابر تار

آمد و باران غمش بر همه بارید

گل دل

سوخته داند اثر شبنم او را

دل عاشق

بکسی سر غم یار نگوید

خاصه آن

دل که گرفتند از او محرم او را

هرگز از

دست فراقش بسلامت نرود دل

آنکه کرده

است تمنای دل خرم او را

تا خروس سحری خواند نخفتم همه شب ها

بلکه جویم

ز دم صبح نشان دم او را

بلبلی شاخ گلی دید بیادش غزلی گفت

ما ز

«قدسی» نشنیدیم حدیث غم او را

حدیث عشق

اگر خواهی بینی وصل او را

برون کن از دلت هر آرزو را

بشو همرننگ و هم بو با گل باغ

بنه با ژاله طرح گفتگو را

شبی همراه شبنم رو به گلزار

بین آن لاله های طرف جو را

پرس از آن نسیم عنبر آگین

حدیث عشق ما و وصل او را

بپرس از رنگ مهتاب و رخ گل

حدیث خنده آن ماهرو را

مپرس از می که می هرگز ندارد

به مستی آن لب و آن گفتگو را

کسی گر نغمه ای آرد ز «قدسی»

بپرس آن بلبلان شعر گو را

عیش دل داده

دلی دارم

که بی رویش نخواهد زندگانی را

غمی دارم

که با آن غم نخواهم عیش فانی را

نه بی رویش هوای چشم روشن می کنم روزی

نه بی

وصلش تمنا می کنم عیش جوانی را

تأمل کن

زمانی ای اجل شاید شب دیگر

بگویم با

لب لعلش غم درد نهائی را

نه من بس

در صف دلدادگان دلداده تر بودم

که او از

دل ستانان برده گوی دل ستانی را

دم صبح و

کنار جوی و طرف لاله نسرين

سلام از

من رسانید آن بهار زندگانی را

بگوئیدش که قدسی با غمت تا هست میسازد

اگر عشق تو

نبود، او نخواهد عیش فانی را

شهره صحرای جنون

ما که

باشیم که عنقا گذرد بر سر ما

یا برسید

ز دل خسته ما دلبر ما

قطره

شبندی از برگ درختی دم صبح

یادش آرد

ز رخ زرد و دو چشم تر ما

بلبلی

اندر لب جویی کافیت

که بیاد

آوردش مطلعی از دفتر ما

عاقبت

شهره صحرای جنوان خواهد کرد

درد هجران

وی و طبع سخن گستر ما

نالہ نی

دل ما بود در او آتش هجر

بادہ رنگ

رخ اوست آمده در ساغر ما

کوی او

باغ بهشت است و وصالش فردوس

قامتش

سایہ طوبی و لبش کوثر ما

تا پس از

سوختن ما گذرد باد صبا

آورد بویی

از او بر سر خاکستر ما

قدسی این بس که خودش گفت شبی یاران را

در مبندید

که یک خسته بُود بر در ما

شب وصل

چندی است نیافتاده به رویت نظر

ما

می پرسدت از ناله دل چشم تر ما

گفتم که جوان مانم و پیری نرسد

زود

شاید به سر کوی تو افتد گذر ما

ما سر به در میکده دوست بسودیم

گو اینکه در این ره برود جان و

سر ما

آنانکه ز مستوری ما راز ندانند

آیند و پرسند ز مستان خبر ما

یا عمر بسر می شد و یا شام غم

دوست

یا بر سر آن کوچه نمی شد گذر ما

هرکس که تو را دیده یقین کرده و

دانست

کز عشق تو شد شهر اقامت سفر ما

آن می که شب وصل ز دستش به سبوریخت

عیش دگران گشته و خون جگر ما

او گفت که امشب در این باغ

مبندید

شاید برسد «قدسی» بی بال و پر

ما

نسیم بهشت

قصه خنده

او بود شبی با دل ما

تا سحر جز

هوس گریه نشد حاصل ما

هر سحر

منزل ما داشت نسیمی ز بهشت

بسر

رهگذرش بودی اگر منزل ما

گر از آن

مُشک سیه، نافه گشایی می کرد

بین دل های

جوان بود مکان دل ما

چون صبا

بر سر خاکم شب نوروز گذشت

به نثار

قدمش لاله دمید از گل ما

مشکلات

همه گیتی به خرد حل کردیم

عشق او

مسئله ای ماند و غمش مشکل ما

عاقبت اشک

شب و آه سحر کرد اثر

که دل

سنگدلی سوخت به حال دل ما

ص: ۳۶

غیر از

این جان بلا دیده نبند «قدسی» را

رحمتی کرد

بر این تحفه ناقابل ما

حاصل عمر

هر آه که بود در دل ما

برفی شد و سوخت حاصل ما

راز دل خود به کس نگفتیم

تا لاله بروید از گل ما

ما شکوه ز تیغ او نکردیم

چون بود هم او مقابل ما

آنجا که سحر گذشت و گل چید

آنجاست همیشه منزل ما

جز وصف لب و رخس نبوده

اندر همه عمر حاصل ما

این است که وصف او ندانست

«قدسی» به خدا مگر دل ما

یاد دوست

گر چه از

وصل لب و لعل تو ناکامیم ما

خوش دلیم

از آنکه با یاد تو آرامیم ما

در خیال

آن شب وصلی که ما بودیم و یار

روز را با

روشنان بخشید در شامیم ما

نام ما را

گر بپرسی، عاشقی آواره ایم

گر نباشد

نام ما عاشق که بد نامیم ما

لایق بزم

تو پیری نیست؟! ای زیبا جوان

همچو پیر

خسته دل قانع به پیغامیم ما

روزها

بگذشت که اندر راه وصل آن پری

همنوای

بلبل و با ژاله همگامیم ما

آرزوی

دیدن گل بهر پیران عیب نیست

خاصه

کاندر راه وصل آن گل اندامیم ما

تا بینمت

سحرگاهان چو گل در طرف جو

زنده و

شوخ و جوان در صرف ایامیم ما

گفت تر

سازاده «قدسی» عاشق ما را بگو

گر به بزم

ما در آیی اهل اسلامیم ما

رهروان فتح

مستند

ساغر و جام از جوش باده ما

عیسی شده

است مفتون بر طفل ساده ما

ما آن

پیادگانیم کامروز با همه روز

از فوق

جوّ بیایند سوی پیاده ما

آن شب

روان که رفتند تا پای تخت خورشید

آیند و

باز بینند مهر نهاده ما

ص: ۳۷

این

لولیان بخفتند زین های و هوی مستی

شاید به

خواب بیند آن ایستاده ما

ما رهروان

فتهیم همراه سوره فتح

یاران

شکست خوردند از بنده زاده ما

پروانه وجود

چرا ویرانه شد کاشانه ما

چرا شد کنج مسجد خانه ما

ترحم عاقبت دیدی نکردند

رفیقان بر دل دیوانه ما

چنان کردند با ما آشنایان

که گرید دیده بیگانه ما

درختان خون بریزند از پَر خویش

چو خواند بلبل افسانه ما

مگر ویرانه ای جای دگر نیست

که زد این عُشر بر ویرانه ما

غمی که شمع می سوزد سحرگاه

چه خواهد کرد با پروانه ما

جوانی طی شد و پیری به سر رفت

نیامد قاصد جانانه ما

اگر شد بخت من یک لحظه بیدار

سراغی بر گرفت از خانه ما

پرسید از کسی فرزانه فرزندان

که چون شد والد فرزانه ما

حدیث میخ و در با وی مگویید

که لرزد آستن حنانه ما

مگوبیدش صدای دست سیلی

شبی پیچید در کاشانه ما

بخوانید از برایش شعر «قدسی»

که یادی کرده از دُر دانه ما

نقش خیال

شد این

جوانی ما در غم تو پیر بیا

نه ایم

منتظر کس در این کویر، بیا

کسی

نمانده که با یاد او غزل گوئیم

بغیر نقش

خیال تو در ضمیر، بیا

برای بلبل

مست جوان چو بوی بهار

رفیق خسته

دل و آرزوی پیر، بیا

شکایت دل

ما را نمی دهد کس گوش

خودت

شکایت ما را به کف بگیر، بیا

خدا گواه است که من درد دل نخواهم گفت

بغیر

پهلوی آن تخت و آن سریر، بیا

بینی که

خنده و احساس عاشقانه صبح

چگونه له

شده دست شب سریر، بیا

ص: ۳۸

چقدر طعنه

زند کور بر طراوت باغ

بس است

زخم نظر بر من بصیر، بیا

اگر چه

دیده یعقوب شد ز هجران کور

بیار

پیرهن یوسف ای بشیر، بیا

اسیری من و صد همچو من که چیزی نیست

شده است

گل به کف باغبان اسیر، بیا

هزار دل

شده سیر از حیات و این دل من

هنوز

منتظر است و نگشته سیر، بیا

غوغای شب

در منظر این بستان مأوای من است امشب

در عالم خلق و امر غوغای من است

امشب

امشب که شب وصل است با خویش نپردازم

پروانه آنم کو پروای من است

امشب

امشب من و یار خود بر اوج هوا

پریم

من جای ویم امروز او جای من است

امشب

من مست شراب او - او مست جمال

خود

پس نرگس مست او صهبای من است امشب

از بس که به سرعت رفت آن تیره شب هجران

دیروز من است امروز فردای من است امشب

او شاه و منش بنده شاهی که کند

خنده

بر صورت هر میت مولای من است

امشب

با منطقیان رفتیم تا خانه وصل

او

دیدیم که آن کُلّی کبرای من است

امشب

دیروز که از کوری می کرد ز من

دوری

در دامن این مهتاب پیدای من است امشب

من زاهد و او مطرب در صومعه سر

گردان

در میکده چون آئیم همتای من است امشب

در دوره رنگ و بو او آنسو و من

این سو

در عالم بیرنگی جویای من است

امشب

من حافظ این درسم از مرگ نمی ترسم

چون مزده وصل او بشرای من است امشب

نه شمس و نه طاهر - نه سعدی و نه حافظ

هر شاعر و هر عارف گویای من است امشب

من قدسی مجنونم سرگشته در این صحرا

آنکس که نخواهم گفت لیلائی من است امشب

مجلس انس

عزیزان یاد دیشب یاد دیشب

بیاد خاطر ناشاد دیشب

بیاد باغ پر برگ و پر از بوی

بیاد قامت شمشاد دیشب

بیاد ساغر می بر لب جوی

بیاد منزل آباد دیشب

بیاد صورت خندان مهتاب

بیاد دوره آزاد دیشب

ص: ۳۹

بیاد جوشش عشق و مناجات

بیاد ناله و فریاد دیشب

بیاد مجلس انس من و او

بیاد فردی از افراد دیشب

بیاد آنچه دیشب بوده و نیست

بیاد وصل بی بنیاد دیشب

بیاد نغمه شیرین «قدسی»

بیاد هم‌رهش فرهاد دیشب

صف حشر

رمضان رفت مرا در غم آن یار

انداخت

روز ما را همه یکسر بشب تار

انداخت

روزه بودیم ز وصل رخ آن یار

عزیز

تا صف حشر بما موقع افطار

انداخت

آمد آن مه که چو او رفت ز ما

برد گلی

کز غمش شعله در این خرمن گلزار انداخت

هر دلی بود گرفتار غمی یافت

نجات

دل ما را به غمی کرد گرفتار

انداخت

دست ما بود بدست تو بدرگاه بلند

او تو را برد مرا از ره آن بار انداخت

آب شب قدر که تقدیر غم هجر تو داشت

دانی ای دل که مرا بی تو چه در کار انداخت

روز ماه رمضان روزه و تذکار تو

بود

آخر این روزه مرا از غم تذکار

انداخت

عید غدیر

شب شنبه شب عید غدیر است

از این شب ساقی کوثر امیر است

شبی ماند که از فردای آن شب

بدستور عمر زینب اسیر است

امیری تا اسیری کی کند فرق

بیش آنکه او مرد دلیر است

اگر شیری رود در دام صیاد

هنوزش خلق می ترسد که شیر است

جفا با پاکبازان حقیقی

بدوران شیوه گردان پیر است

نکو کاران شوند آن روز پیروز

که بد کار از هزیمت ناگزیر است

درون سینه سینای دل ها

که صوت شعر «قدسی» دلپذیر است

شنیدم بلبلی با گل همی گفت

شب شنبه شب عید غدیر است

ص: ۴۰

شب هجر

جهان بی تو زندانی رهیب است
دلَم در کنج زندان ناشکیب است
به کنج خلوتی در یاد آن روز
که دست من در آغوش حبیب است
خدا را بر مریض خود بیخشای
که بیمار تو دردش بی طیب است
نه تنها گریه ام از فرقت اوست
گاهی هم شکوه از دست رقیب است
خوشم از ناله طول شب هجر
که یک هم ناله من عندلیب است
در این تنهایی و شب های تاریک
غمش نازم که او یار غریب است
من و بی دوست آنکه زندگانی
عجب دارم که خود امری عجیب است
نصیب «قدسی» آمد آتش هجر
و گرنه از وصالش بی نصیب است

وصف عنقا

عجب زان دل که بی روی تو برجاست

عجب زان خانه کو، بی دوست

برپاست

از آن گلین که بی او می دهد گل

از آن سروی که بی او می شود

راست

از آن بلبل که خواند بر لب جوی

از آن عاشق که فکر سیر و صحراست

از آن صبحی که خندد بی چنان روی

ز جام می که بی آن لعل دل خواست

عجب از «قدسی» و از نظم «قدسی»

که هست و شعر او در وصف عنقااست

خطّه عشق

خطّه عشق عجب ملک و عجب تملیک است

هر چه آن

یار نکو کرد به عاشق، نیک است

وصل او

فصل بهار است و لقایش فردوس

صبر با

درد و غمش چون ره پل باریک است

شب که او

هست بود منزلشان صبح امید

صبح بی او

بنظر منزلشان تاریک است

هر که از

دور رسید از درش امیدی داشت

نا امید

آنکه خودش دور و دلش نزدیک است

آن سفر

کرده که دل همراه خود برد ز ما

شعر اگر

همراه دل رفت پی تبریک است

در گلستان

تو هر کس دروید آنچه که کشت

کشته ماست

که آخر ثمرش تملیک است

غزل

«قدسی» اگر بدرقه راه تو نیست

شعر او

شعر نباشد بخدا جیک جیک است

عاشق خسته دل

هوای عشق او تا در دل ماست
همه عیش جهانی حاصل ماست
خودش گفته به یاران در ره باغ
که «قدسی» عاشق خسته دل ماست
بیاریش ببوسد این در وصل
که با بشکسته بالی واصل ماست
ندانم گفته این را یا نگفته است
که خاک «قدسی» از آب و گل ماست
اگر چه منزلش باشد بسی دور
دلش پرپر زنان تا منزل ماست

خیال رخ

من که باشم که شوم خواجه، مقیم در دوست
اختران در
دوراند بگرد سر دوست
ناف شب مشک فروشی است از آن زلف دراز
ماه شب
گرد، خیالی زرخ انور دوست

دانی از

چیست؟ که نامش شده نوروز بهار

می رسد

دوست بهمراه صبا بر سر دوست

می سزد

گریه کند تا صف حشر ابر بهار

یاد آن شب

که شود دوست جدا از بر دوست

آنچه در

دور قلدح رفت نه می بود و نه جام

خنده ای

بود از آن لعل پر از شکر دوست

قصه خسته

دلان کرد سحر بهر نسیم

بلبل از

طبع من و وصف رخ انور دوست

لطف دوست

که باشم من که مانم بر در دوست

جهان و اهل آن شد مظهر دوست

اگر سیاره ای باشم در افلاک
روم گردون شوم دور سر دوست
شوم چون عالم لاهوت بی رنگ
که تا شرحی دهم از دفتر دوست
نظر گر بر منش نبود عجب نیست
که غیر از گل نباشد منظر دوست
خدا داند که این هم لطف او بود
که بوسیدم من مسکین در دوست
نه آنم تا شبی آید برم یار
نه آن تا شب روم اندر بر دوست
اگر «قدسی» شوم خوانند شاید
رفیقان شعر من در محضر دوست

حریف درد

که باشم من که پیشت مانم ای

دوست

جدایی گر چه من نتوانم ای دوست

از آن شادم کز این پس تا مرا

هست

همه شب ها ترا می خوانم ای دوست

نشانی دارم از کوی تو در خویش

که حسن عشق را می دانم ای دوست

سر کوی تو جای من اگر نیست

بدل سر بر خط فرمانم ای دوست

همی خواهم که در یاد من آیی

بهر جا در جهان درمانم ای دوست

من آن بیچاره بی اختیارم

که خود را از درت می رانم ای

دوست

منم «قدسی» که می نالم از این

درد

حریف درد بی درمانم ای دوست

فتنه پنهان

کسی نیست کسی نیست که فریادرسی نیست

در این

دره تاریک صدای جرسی نیست

در اینجا

همه غولند، بر غول قبولند

میان همه

غولان پرو پا عرسی نیست

درختی است، درختی است در او

شعله ای از دور

در آن مشعله

نور شهاب قبری نیست

بگوئید

بگوئید از این گفته نترسید

که این

گفته خلق است طنین مگسی نیست

بیائید

بیائید مرا راه نمائید

که غیر از

من تنها بر دوست کسی نیست

بترسید

بترسید از این فتنه پنهان

که در این

ده ویران گلی، خار و خسی نیست

اگر داد

ندیدید چرا داد نکردید

ندیدید که

در شهر شما دادرسی نیست

میهمانی گل

صبا دیشب نسیمی مشک بو داشت

نسیمی مشک بو از وصل او داشت

چمن چون من بیادش خنده می کرد

دل بلبل هوای گفتگو داشت

صبا شب تا سحر مهمان گل بود

شه گلها هوای طرف جو داشت

ز دست صعوه و شاهین ندانم

یکی جام می و دیگر سبو داشت

صدای جویبار و بوی نوروز

دل من هم جوانی آرزو داشت

ص: ۴۳

نگار پرنیان پومش سبک خیز

که روی لاله از وی رنگ و بو

داشت

میان دوستان با خنده می گفت

که «قدسی» طبع شوخ بذله گو داشت

کویر عاشقی

ما علی را در میان لاله ها

خواهیم یافت

با نسیم صبح و

طرف ژاله ها خواهیم یافت

بر سر قبر اسیر ظلم و قهر

انقلاب

در میان گریه ها و ناله ها

خواهیم یافت

تا کویر عاشقی در جستجو خواهیم رفت

در میان سایه ها و هاله ها

خواهیم یافت

اختری در پیش جسم رهروان خواهیم دید

رهروی را از پی دنباله ها

خواهیم یافت

هم سرودی از پی نسل جوان خواهیم خواند

هم امیدی در دل صد ساله ها خواهیم یافت

عکس بوذر را میان دفتری خواهیم

جست

حُجر را در قصه سیاله ها خواهیم

یافت

در ولایت در شهادت بعد از آن در

انتظار

برقی اندر شعله جواله ها خواهیم

یافت

شعر قدسی را به لحن بلبلان خواهیم خواند

پس علی را در میان لاله ها

خواهیم یافت

نقش یار

گلم در طرف گلزار آمد و رفت

دلم باوی گرفتار آمد و رفت

مثال مه که تابد تا دم صبح

مه من در شب تار آمد و رفت

گلی دیدم که رسته بر لب جوی
خیالش در دل زار آمد و رفت
بشوق کردن ترسیم آن نقش
بسی سرگشته پرگار آمد و رفت
نشستم بر سر راهش همه روز
که در روزی چنین یار آمد و رفت
عجب تر آنکه مانند دم صبح
بعهد من دو صد بار آمد و رفت
ز ترس آنکه گویم شکوه از هجر
میان خلق بسیار آمد و رفت
ازینم دل بسوزد تا صف حشر
که رو در روی اغیار آمد و رفت
شده «قدسی» از آن چشم تو بی نور
که غافل بودی و یار آمد و رفت
کسی کو از غزلهای تو دانست
نگوید شیخ عطار آمد و رفت

تشنگان عشق

چه شود اگر بینم دم مردن است

رویت

تو رضا مده که ماند بدل من

آرزویت

سحری بیوستانی گذرم فتاد و دیدم

همه بلبان که با گل شده گرم

گفتگویت

نشود سفید ریشم نرود جوانی از

کف

بامید آنکه روزی گذرم فتد بکویت

نه تو رفتی از کنارم که فتاده ام

بجایی

که کس دیگر نبینم که بدیده است

رویت

بشب دراز هجران بزبانم از دل

آمد

همه دردها که دیدم زد و زلف مشک

بویت

بلبان همچو لعلت به تلافیات

شیرین

که به تشنگان عاشق برسان نمی ز

جویت

نه دل من است تنها شده پای بند

عشقت

که هزار دل پریشان شده همچو من

ز مویت

بخدا نمی توانم که نینمت

بدوران

چه کنم باین دل خود که گرفته

است خویت

نه تو عهد کرده بودی نکنی ز من

فراموش

عجب از وفا و مهرت ز طبیعت

نکویت

چه بهار خرمی بود و چه روزگار

خوبی

که تو پیش من بگفتی همه شکوه از

عدویت

بشکارچی که گوید ز طریق مهربانی

که رها کند ز بندم که برم رهی

بسویت

همه دوستان بگلشن پی سیر لاله و

من

بروم گلی بچینم که در اوست رنگ

و بویت

بگذار تا بمیرم من بیدل از

فراقت

که شود بخلق ظاهر سخنان عیب

جویت

تو که مدح کرده بودی همه جا ز شعر قدسی

ز چه کرده ای فراموش ز رفیق شعر

گویت

ناله بلبل

که دارد زندگی هرکس که یاد از یار

من دارد

دلی

افسرده مانند دل افکار من دارد

نسیم صبح

بوی کوی جانان می دهد زانرو

صفای باغ

رضوان کلبه پر خار من دارد

نخفت این شمع امشب تا سحر نه از گریه شد ساکن

عجب نبود که

امشب شمع مجلس کار من دارد

چرا می نالد

این بلبل بطرف بوستان گویا

میان

دوستان یاد از دل بیمار من دارد

مه ما سر

نزد در آسمان ها یک شبی اما

نمی داند

که در ره دیده بیدار من دارد

به کوه

بیستون فرهاد اگر بشکافت خارا را

عجب نبود

که از کف تیشه گفتار من دارد

اشک عاشقان

شب هجران

دلم با یاد زلفش گفتگو دارد

هنوز این

عاشق دیوانه وصلش آرزو دارد

خداراساریان آهسته رومش که این مسکین

بآن یاری

که تا دیروز همره بوده خو دارد

کسی باید

کشد در زندگی بار امانت را

که در دل

آرزوی دیدن آن ماهرو دارد

صفای خلوت

گل دوستان، دارد تماشایی

که هر گل چیدم

از رنگ رخس یک رنگ بو دارد

گلستان

مرا گردون بسیل بی امان انداخت

بهشت

زاهدان ز آنرو میان باغ جو دارد

زاشک من دل

سنگ آب شد اندر شب هجران

عجب نبود

که اشک عاشقان این آبرو دارد

اسیر زلف

اگر زلفت

به هر تاری اسیر تازه ای دارد

مبارک

باشد اما دلبری انداره ای دارد

هنوز از من برون نارفته ای جان وصل او خواهی

ندانستی

که شهر وصل او دروازه ای دارد

شدم آخر

هم آواز نی و هم نام شب خیزان

که دانی

عاشقت هم اسم و هم آوازه ای دارد

ندارد

دلبری اندازه ای با این چنین صورت

دلی بی

دوست ماندن بهر ما اندازه ای دارد

کجا افتد

به فکر دوستان کهنه چون قدسی

اگر زلفش

به هر تاری اسیر تازه ای دارد

ماجرای آب

دیدي که

آب دز چه جفا بر مجاب کرد

بر او نه

بس که خانه جمعی خراب کرد

آن دسته

گل که دامن او هر سحر شکفت

در خویش

برد چشم جهان پر گلاب کرد

بی خوابی

شب رمضان کارهای روز

لالای آب

تا ابد او را بخواب کرد

تقصیر کس

نبود گمان می کنم که چرخ

او را

بجای نو گل زهرا حساب کرد

او از

جهان گذشت و ندادش دو جرعه آب

این را

بیاد تشنه لبان غرق آب کرد

این آب

مصطفی برد آنهم شط فرات

کان ظلم ها

بعترت ختمی مآب کرد

هفتاد و

پنج سیزده ماه عید فطر

این ماه

منخسف شد و دلها کباب کرد

یاران

بروی تربتش آهسته پا نهید

کو خواب

خستگان به لب جوی آب کرد

مدح حضرت امام حسین علیه السلام

طوطی طبعم سخن آغاز کرد

مدح حسین بن علی (ع) ساز کرد

شعر به وصف شه خوبان سرود

بر همه خوبان جهان ناز کرد

طایر طبعم به هوای حسین

مرز وطن هشته و پرواز کرد

صحبت آن رهبر و آن انقلاب

قصه آن حادثه پرداز کرد

صحبت آن قوم سرافکنده را

بهر رفیقان سرافراز کرد

«قدسی» از این مطلع خوب گشتی

طوطی طبعش سخن آغاز کرد

خروس سحری

دیدم که

دوست رفت و دمی یاد ما نکرد

عهدی که

کرد با من مسکین وفا نکرد

کس نیست تا بگویمش این

غم که آن طیب

یک پرسش

از مریض محبت چرا نکرد

گلچین

نخواست بلبلی آید بطرف باغ

ورنه گلی

به بلبلی خود این جفا نکرد

از من

مپرس وصف گلستان و طرف جوی

صیاد را

بگو که ز دامم رها نکرد

من مرغ پر

شکسته و او شاهباز حسن

جان در

هواش پر زد و جسمم وفا نکرد

تاریخ

عاشقان همه درد است و غم و لیک

دوران دلی

چو من به غمش مبتلا نکرد

شب ها در

انتظار مهی چشم و دل به راه

بودم ولی

خروس سحر این دعا نکرد

قدسی نگار

مابخدا بی وفا نبود

کاری بُد

این قضیه که دست قضا نکرد

قلب سوخته

سر رفت و

دل هوای تو بیرون ز سر نکرد

ترک طلب

نگفت و خیال دگر نکرد

عاشق نه بلبل است که گل

دید و شد ز هوش

عاشق دل

من است که بر گل نظر نکرد

عمرم شبی

بُد از همه شب های انتظار

آن شب

گذشت و یارم از این ره گذر نکرد

گفتم با

شک در دل او بایدت رهی

گفتا دریغ

ناله در آن دل اثر نکرد

«قدسی» غزل

تسلی ما بود از فراق

این طبع

ما بما کمک بیشتر نکرد

ص: ۴۷

شعر تو

سوخت قلب جوان را ولی چه سود

قلبی که

سوخت قلب دگر را خبر نکرد

اشک چشم شب روان

فلک دیدی مرا بی وصل او کرد

مرا با دل دل با من عدو کرد

مجال گفتن در دم نفرمود

طیب من که با دل گفتگو کرد

سحر با بلبلان دل رفت در باغ

گل نو را به یادش جست و بو کرد

دلم دیگر نجوید داروی وصل

ز بس با درد هجران تو خو کرد

عجب تر آنکه با این بی وفائی

هنوز این دل وصالش آرزو کرد

بنازم اشک چشم شب روان را

که راز دل به دلبر بازگو کرد

شود «قدسی» دل وی خالی از درد

کسی کو با غزلهای تو خو کرد

حدیث خال لب

دیشب صبا

به نرگس مستش اشاره کرد

اول مباح

بود و نگاهی دوباره کرد

گفتم شوم

به درگه کویت شبی مقیم

اول قبول

کرد و سپس استخاره کرد

دل هر سحر

سراغ تو می جست از نسیم

دیشب حدیث

خال لب با ستاره کرد

چندان

بیاد آن شب و آن وصل و آن بهار

نالید دل

که ناله او سنگ پاره کرد

گر آب شد

دل من از آن نطق دلفریب

عیش مکن

که این همه با سنگ خاره کرد

آخر برای

صید دل خسته ام شبی

جان را

خرید و خانه تن را اجاره کرد

تمنای دل

دلم دل بود و دلبر دلبری کرد

مرا از هر چه می جستم بری کرد

عجب نبود به عهد دوست آن عشق

که انسان زاده ای کار پری کرد

بسی پیغمبر اینجا آمد و رفت

که احمد آمد و پیغمبری کرد

عدالت گستران بودند لیکن

شه ما هم عدالت گستری کرد

ص: ۴۸

فلک ما را بکام او نمی خواست

و گرنه رهبر ما رهبری کرد

طمع خام

بی خود

این دل هوس منزل عنقا می کرد

خار ره

آرزوی صحبت گلها می کرد

کور و

آهنگ گلستان و نظر بر رخ گل

دیده عشق

بنازم چه تماشا می کرد

چشم خُفّاش که

درظلمت شب نور نداشت

ای عجب

قَصّه خورشید دل آرا می کرد

حرف

زیبایی او بود که در مجلس انس

فکر صاحب

نظران را همه زیبا می کرد

در هوا

نکته گل بود سحرگه که نسیم

همره ما

گذر از منزل سلما می کرد

باده مست

لب او بود که از صافی جام

خویش را

مظهر آن آیت کبری می کرد

این عجب تر

که دل من ز پریشانی خویش

قضه زلف

تو با خلوت شب ها می کرد

با دو صد

خار جفا کز گل این بستان داشت

دل هوای

چمن و گردش صحرا می کرد

من کجا

آرزوی فصل بهار و لب جو

این دل

خام طمع بین چه تمنا می کرد

این هم از

جذبه او بود که این ذره پست

با حریفان

سفر عالم بالا می کرد

قدسی از منزل جانان

چونمی داشت نصیب

غزلی گفت

و دل خویش تسلی می کرد

روز میعاد

دلی

خواهم که در یاد تو باشد

اگر

شادی کند شاد تو باشد

نروید

لاله در گلزار آن دل

که

جای سرو آزاد تو باشد

دل من

خلوتی می خواهد از غیر

که تا

پیوسته در یاد تو باشد

ز سیل

عشق شد یکباره ویران

دل من

تا که آباد تو باشد

نمی گردد

دلم از زندگی سیر

که

فکر روز میعاد تو باشد

توای شیرین سخن شیرین

سخن گوی

که هر

دلداده فرهاد تو باشد

از آن

شعر تو «قدسی» صید دلها است

که آن

آزاده صیاد تو باشد

ص: ۴۹

عشق یگانه

من کیستم که گویم یارم فلانه

باشد

سروی چو قامت او ما را به خانه

باشد

خوئی چوخوی خوبش باشد رفیق هر صبح

ماهی چو ماه رویش شمع شبانه

باشد

حقاً که تا قیامت هرگز نمی شوم

سیر

گر این سری که دارم بر آستانه

باشد

زان شب که چشمم افتاد بر آن جمال

زیبا

آهم چو دود قلیان شعرم ترانه

باشد

گر آشیانه ما گردد مقام سیمرغ

بهتر ز باغ فردوس این آشیانه

باشد

چیزی که کرده ما را دور از وصال

آن یار

پیش از من و دل و او کار زمانه

باشد

آخر به منزل او باید رهی کنم

باز

گو مثل مرد بصری آتش بهانه باشد

گر قامتم دو تا شد از هجر سرو

بالاش

شادم از آنکه عشقم عشقی یگانه

باشد

غیر از دمی که بینم او را به یک

گذرگاه

دیگر همه وجودم هزل و فسانه

باشد

جانم که رفت آخر در عشق او به

پیری

عمر و جوانی او گو جاودانه باشد

گویدنشان چه داری از شام وصل آن

یار

اشک روان و شعرم بهتر نشانه

باشد

قدسی که شهر گردید در عشق آن دل افروز

باشد خبر مراو را زین قصه یا

نباشد

تمنای وصال

گفتم از

دهر بجویم چو تو ثانی و نشد

یا گلی

چون تو درین گلشن فانی و نشد

آخر این

صورت زیبا که تو داری دل گفت

من بجویم

به خیالات و معانی و نشد

ای صبا

شکوه ام از تست که ماندم در راه

تا مگر

مژده وصلش برسانی و نشد

گفته بودم

به سر رهگذرت بینم باز

در دل من

گذرد عهد جوانی و نشد

مَثَلِ قَد

تو با سرو زدم شرمم باد

یا بگفتم

به گل تازه بمانی و نشد

گر چه

عمرم همگی رفت و بدل داغ فراق

خواستم تا

تو همین قصه بدانی و نشد

قدسی آن خواست که عشق تونهان ماند

لیک

جوش زد

آتش عشقت به نهانی و نشد

ص: ۵۰

شعر جان سوز

بیاد دلبرم دل سوخت میترسم

که جان سوزد

بلی باید

بیادش هر چه دارم در جهان سوزد

به سیر

لاله و بستان مرا دعوت نفرماید

که گر آهی

کشم ترسم بهار و بوستان سوزد

چه میشد گر نمیشد راضی آن دلبر که در عالم

چو من

طایر بشکسته پر را آشیان سوزد

نه تنها

یاد آن گل سوخت گلزار دل ما را

خیالش

آتشی دارد که بس دلها از آن سوزد

نسوزد شعر

«قدسیم گر دل پیر مجرب را

یکی شعر

جوانی گفت تا قلب جوان سوزد

پیام جاودان

مکن زین دل عجب گربی وصال در جهان ماند

چو او را

وعده های وصل دادی بهر آن ماند

ز کوی

خویشتن هر صبح با بادش پیامی ده

اگر خواهی که این

مسکین بعالم جاودان ماند

من از

سنگین دلی هرگز ننالیدم که می آزد

اگر این

سرکه دارم تا ابد بر آستان ماند

باد صبا

قصه ما که

در آن صحبت جان خواهد بود

صحبت از عشق

و گل و می به میان خواهد بود

گر گذر

کرد و نظر بر من مهجور انداخت

من به دل

- دل به سوی من نگران خواهد بود

با صبا

صحبت آن مشک ختن خواهم کرد

با شکر

قصه آن تنگ دهان خواهد بود

من نگفتم

که جوان همره پیری باید

دانم این

را که جوان یار جوان خواهد بود

گر سحر

همره یاران بخرامد در باغ

نفس باد

صبا مشک فشان خواهد بود

«قدسی» از دور

فلک وصلت جانان مَطْلَب

آنچه بوده

است در این خانه همان خواهد بود

دوش در

مجلس ما صحبت دیدار تو بود

با حریفان

سخن از لعل شکر بار تو بود

هر که شوری بسری داشت ز سودای

تو داشت

هر که پا

بست غمی بود گرفتار تو بود

بلبل باغ

که وصف رخ گل می گوید

همه اش

حرف ز وصف گل رخسار تو بود

ص: ۵۱

طرف دشت چمن از سبز خط داشت

نشان

گل اگر

رنگ رخى داشت ز دیدار تو بود

آخر ای

یوسف گم گشته از این دل خیری

که بکف تا

سر و جان داشت خریدار تو بود

ای دل

غمزده سر تو نمی آرم گفت

آنکه

بردند ز ما محرم اسرار تو بود

یاد از آن

شب که تو مه بودی و من هممه ماه

ماه گردان

چو منش دل بسر کار تو بود

حاش لله

که نگفتیم بکس درد فراق

هر چه

گفتیم ز شیرینی گفتار تو بود

دل ما

طاقت درد و غم بسیار نداشت

هر چه

نالید ز درد و غم بسیار تو بود

تا مرا

هست نجویم ره باغ و لب جوی

زانکه

روزی گذرم بر در گلزار تو بود

«قدسیا» درد

غم هجر بسی باشد سخت

خاصه این

درد که بر بار تو سر بار تو بود

شمع خلوت

هر چه کردیم که یادش ز دل ما برود

یاد گل کی ز دل بلبل شیدا برود

لاله رعنائی او داشت چو او نیست بیباغ

مرغ بیچاره چسان بر گل رعنا برود

بلبل از شاخه گل وصف جمالش می خواست

سرو ترسید که بحث از قد و بالا برود

عمر کوتاه تو بر عهد چمن می ماند
که بهار آید و وانگه شب یلدا برود
صبحگه بوی تو آورد صبا بر در و دشت
تا که آهوی ختن بهر تماشا برود
جای درد تو نه تنها دل ما بود و لیک
دل نمی خواست که درد تو از اینجا برود
زلف مشکین تو از شام غمت داشت نشان
یا برای دل ما بود که یغما برود
شمعی از مجلس او رفت چه می آرد بار
خاصه شمعی که ز خلوتگه دلها برود
کی شود بار دگر وصلت آن یار نصیب
که ز خاک آید و وانگه ره دریا برود
شادی از رفتن دشمن مکن ای یار عزیز
هر که امروز نرفته است بفردا برود
خط نام تو بگفتم و جهانی شد مست
خسته آن دل که از این لفظ بمعنی برود
قدسی آن آتش سوزنده که جان تو بسوخت
ما سمندر نشنیدیم که تنها برود

جلوه ساقی

همه

بار سفر بستند و رفتند

ز

دنیا دست و دل شستند و رفتند

بشوق

دیدن خال لب دوست

از

این دام بلا جستند و رفتند

نسیمی

می وزید از منزل یار

چو

بوی گل پیوستند و رفتند

فروغ

روی ساقی جلوه ای کرد

هنوز

از جلوه اش مستند و رفتند

اگر

چه نیستند در دیده ما

میان

هر دلی هستند و رفتند

حدیث عشق

چو

روی یار مرا عاقلان نمی دیدند

حدیث

عشق مرا اهل دهر نشیندند

من از

تأثر دل شرح داستان فراق

بگریه

گفتم و یاران ز جهل خندیدند

دلم

بسینه گل و لاله آرزوی تو داشت

که همرهان گل

تر، دسته دسته می چیدند

منم

که در ره او از فلک نبودم باک

و

گر نه جمله رفیقان ز راه ترسیدند

اگر

چه دل نپسندید زندگی بی دوست

ولی

چه سود رقیبان چنین پسندیدند

نه «قدسی»

آمده تنها بر آستانه دوست

هزار

خسته دل این آستانه بوسیدند

انفاس قدسیان

شعر من و فراق تو این هر دو با همند

تا بود و هست آه و فغان تو توأمند

گر میل قصر و حور کنند ای دو صد شگفت

آنان که با خیال تو در حشر همدمند

خرم نمی شوند ز دیدار روی دوست

آنان که در فراق تو با غیر خرم اند

آن لاله ها که خیمه به بستان نمی زنند

دانم که برگزیده گل های عالم اند

«قدسی» برو ببال که انفاس «قدسیان»

با درد هجر یار تو عیسی بن مریم اند

شب انتظار

گر بسر وقت من دلخسته یارم یک شب آید
تا ببیند در غمش من بی قرارم یک شب آید
آن که وصل او مرا در زندگانی فصل گل بود
هم در ایام خزان فصل بهارم یک شب آید
آن که روی او بود زینت ده هر باغ و بستان
تا سر راهش گل نسرین بکارم یک شب آید
آن که با یک مژده وصلش بسازم تا قیامت
وانکه با هجرش دمی طاقت نداریم یک شب آید
آن شنیدستم که گاهی می رود با خسته دلها
تا ببیند آنکه من دلخسته دارم یک شب آید
دوستان دارند از وصلش امید چیدن گل
من که با عشق رخش قانع به خارم یک شب آید
دیدمش یک شب هزاران سال پیش اندر جوانی
تا دمی عهد جوانی یادش آرم یک شب آید
او خودش میگفت قدسی دارد از من انتظاری
تا ببیند هر شبش در انتظارم یک شب آید

بر آستان دوست

از آن

ترسم که عمرم بر سر آید

نبینم

بار دیگر دلبر آید

خداوندا

نمی دانم مرا هست

که

بینم آن مه نواز در آید

اگر

روزی ببوسم آستانش

شباب

رفته بار دیگر آید

شدم

پیر و ندیدم منزل دوست

خدایا

تا به کی این ره سر آید

شنیدستم

شبی می خواهد آن یار

به

تسکین دل غم پرور آید

شهر عشق است رفیقان همه دیوانه شوید

شمع

پیدا شده اکنون همه پروانه شوید

شاهدان

حاضر بزمند همه مست شوید

بعد

از آن بادیه پیمای فلان خانه شوید

این

مقام من و ما نیست گه جلوه ذات

خویش او گشته و از

خود همه بیگانه شوید

شب

وصل است در میکده را حلقه زنید

مست

ساقی و حریف لب پیمانہ شوید

ص: ۵۴

عقل

را پیش کش باده گلگون سازید

گر

کمی ماند کمی بر در آن خانه شوید

یا

شوید آینه روی بتی حور سرشت

یا

اگر دست دهد زلف و را شانه شوید

حرف

افسانه نخوانید زاوراق کتاب

هستی

خویش فنا کرده و افسانه شوید

هم به

صحرا به هوای گل نسرين آييد

هم به

دریا پی آن گوهر یکدانه شوید

گر به

زلفش دل دیوانه ما راه نیافت

از

کمال رخ او عاقل و فرزانه شوید

یا چو

«قدسی» بگذارید بیادش با شمع

یا چو

شعرش همه وصف رخ جانانه شوید

سفر رهروان عشق

معاشران، سفر کوی او شبانه کنید

گذر به منزل او با می و ترانه کنید

به قول پیر طریقت که دوش از اینجا رفت

بس است مستی می رو به سوی خانه کنید

صفای منزل جانان مقام خاص شماست

اگر به منظر سیمرغ آشیانه کنید

چو آب و دانه مهیا بود برای شما

عجب نباشد اگر فکر آب و دانه کنید

چو در سراچه وصلش ره شما ندهند

روید و درد فراق مرا بهانه کنید

عشق گل

که

باشم من که گل با من شود یار

به من

گویند می باید شوی خار

نه از

گل می توان برداشتن دل

نه می گردد

گل تو همدم خار

اگر

خارم پس این عشق گلم چیست؟

وگر نه

از چه گل با من نشد یار

حکیم

منطقی هرگز نداند

که

شاعر چون همی سوزد به اشعار

تورا

گفتم دو صد بار ای دل ریش

مشو

عاشق ترا گفتم دو صد بار

تو که

نایده بودی صورت دوست

چه

خواهی ای دل نادیده دلدار

شبی

رفتی شدی هم صحبت ماه

بمان

سرگشته در هجرش چو سیار

ص: ۵۵

خوشا

یاد وصالش بر لب جوی

خوشا

اشک فراقش در شب تار

بمزد

آنکه گشتی پخته در هجر

شوی

لایق به بزم آن وفادار

تواز

اویی - تواز اویی - تواز او

نخواهد

بی تو رفتن او به گلزار

تو

«قدسی» بودی آنهم «قدسی» عصر

نه

بابا طاهری نه شیخ عطار

نفسی اطهر

امام

ما امام موسی بن جعفر (ع)

پسر

دارد ولی الله اکبر

کسی

غیر از رضا بالین او نیست

شب

مرگش ز فرزندان دیگر

شبی

آید صدای کُند و زنجیر

ز

خوابش می پرد معصومه دختر

بپرسد

از خروسان سحر خیز

که

دارند اطلاع از دیک اکبر

بگویندش

که بر بال کلاغان

نوشته

بود این خط مسطر

که

دیشب نصف شب با چار حمال

ز جا

برداشتند اون نفس اطهر

خلیفه

با زنش در بستر ناز

امام

ما به روی تخته در

منادی

می زند با بوق سگ بانگ

به

پیش نعش اون پاک مطهر

که

دیشب گوشه مطموره (۱) جون داد

امام

شیعیان موسی بن جعفر

صبا

می پرسد از گل اول صبح

که از

بهر چه شد رنگ تو اصفر

جوابش

می دهد گل با دو صد داغ

که

دیشب لاله ای گردیده پرپر

ملائک

تسلیت گفتند امروز

به

زهرا و علی پس با پیمبر

مصیبت

را مپرس از شعر «قدسی»

که می سوزد

از او اوراق دفتر

ص: ۵۶

۱- . مطموره: سلول زندان.

صف همسفران

دل در

امید شبی ماند که جان گردد باز

عشق

آمد به صف همسفران گردد باز

شب

نخوابیدم، ماندم به تمنای سحور

دل

هوس کرد که ماه رمضان گردد باز

آن شقایق که

به امید نسیمی خفته است

آرزو

کرد با وی به جهان گردد باز

هر چه

دیدیم از این فتنه برخاسته بود

پس بکوشیم

که این فتنه نهان گردد باز

ای خوش

آنروز که از ما نگران بود فلان

کاش

یار دگر از ما نگران گردد باز

قدسی

این قصه پر غصه که نادر فرمود

سعی

کن تا به صف همسفران گردد باز

سر دل

باد سلامت که اگر پیر شوم

آنقدر

عشق بورزم که جوان گردد باز

راز مقدس

هر

آنکس داره کس کس دارد امروز

دل من

دوست را بس دارد امروز

زلیخا

سوی زندان رفته از قصر

که

یاری توی محبس دارد امروز

بمانده

با رفیقان بلبل باغ

عجب

کاری مقدس دارد امروز

نهد

پیری چرا پا در دبستان

جوانی

توی مدرس دارد امروز

همه کس

دین و مذهب داشت قدسی

وفا

داری نه هر کس دارد امروز

صدای آشنا

چه

بودم من چه گردیدم من امروز

کجا

رفتم که را دیدم من امروز

صدای

آشنا ز آفاق و انفس

به

گوش خویش بشنیدم من امروز

بسی

شب گریه کردم تا دم صبح

به

روی یار خندیدم من امروز

زدست

ساقی طناز سر مست

شراب

وصل نوشیدم من امروز

خجل

گشتم که از بهر چه تا حال

ز طول

راه رنجیدم من امروز

ص: ۵۷

ترسیدم

از این غولان شبگرد

ز نفس

خویش ترسیدم من امروز

امیدی

داشتم با حسن ظنی

که هر

گل کاشتم چیدم من امروز

نبودم

گل ولی چون شاخه سبز

ز داغ

لاله خشکیدم من امروز

ندانم

چیستم اما چو «قدسی»

از

آن یار گردیدم من امروز

دوستان با وفا

بیاد

باوفایان با وفا باش

میان

آشنایان آشنا باش

از

این غم خانه تا خلوتگه دوست

سوار

سرتک باد صبا باش

شبی

گریسته شد راه دل تنگ

تو

چون باد سحر مشکل گشا باش

صفای

منزل ما وصل او بود

بیادش

ای دل من با صفا باش

کشیدیم

از وفا بار غم هجر

تو که

بیگانه ای از ما جدا باش

اگر

گشتم فدای هستی او

مگو

با حکم تقدیرش بداد(۱) باش

اگر

دلدار من با خسته دلهاست

بیا

ای خسته دل همراه ما باش

ز نظم

دلکش شیرین «قدسی»

بیاد

دوستان با وفا باش

حیات نفس

از آن

روزی که کرد از من فراموش

فقط

بر ناله نی می دهم گوش

نه بی

او می توان رفتن به گلزار

نه بی

وصل رخس می می کنم نوش

نه

این در می شود بار دگر باز

نه

دیگر باز می گردد شب دوش

نصیحت

گر بمن افسانه می گفت

دلم

می گفت ای افسانه می نوش

دل من

خلوتی خواهد ز اغیار

که تا

گیرد خیالش را در آغوش

ز تاب

پرتو انوار ساقی است

که

سالک تا قیامت مانده مدهوش

ص: ۵۸

۱- . تجدیدنظر و بازنگری.

ز تاب

پرتو انوار ساقی است

که

سالک تا قیامت مانده مدهوش

و گرنه

می ندارد آن لب لعل

و گرنه

گل ندارد آن بر و دوش

دو

چیز آمد حیات نفس «قدسی»

امید

امشب و یاد شب دوش

داغ دل

نشد

یک لحظه از یادش جدا دل

زهی

دل آفرین دل مرجبا دل

قسم

خورده که بی وصل رخ دوست

نگردد

با کسی هیچ آشنا دل

خطی

از دل ستان دارد که تا هست

نبیند

هیچ از او مهر و وفا دل

خدا

داند که جز یاد من و دوست

نبیند

دیگر از چیزی صفا دل

همین

جرمش که جز درد و غم عشق

ندارد

در جهان هیچ ادعا دل

بجز

غم همدم دیگر ندارد

که

پوید این ره بی منتها دل

چو

لاله دارد از سوز درون داغ

بماند

در ره باد صبا دل

گهی

سوزان هجرش چون رخ شمع

گهی

باشد بامیدش بقا دل

نمی سوزد

جلود(۱)

معصیت کار

نگردد

فانی ار گردد فنا دل

یار من گل

که

باشم من که باشد یار من گل

که

باشد محرم اسرار من گل

مگر

نام من آمد بلبل باغ

که

باشد طالب گفتار من گل

اگر

بختم شود یک لحظه بیدار

شبی

آید پی دیدار من گل

بپرسد

از صبا یا از لب جوی

ز

احوال دل افکار من گل

شبی

بپرسد ز ماه آسمانی

حدیث

دیده بیدار من گل

اگر

نامم شود یکسر فراموش

به

بپرسد از نسیم اخبار من گل

ص: ۵۹

بکارم

در رهش ریحان و نسرين

گر

آيد بر در گلزار من گل

اگر

«قدسی» شوم هر صبح خواند

به

شبنم در چمن اشعار من گل

وصف یار

خودش

گل یاد او گل جای او گل

محل و

منزل و مأوای او گل

سحرگاهان

به صحرا شد پی سیر

بمانده

تا کنون صحرای او گل

خیال

فیلسوفان ره عشق

بیاد

صورت زیبای او گل

نسیم

منزلش باد سحر خیز

شمیم

نطق روح افزای او گل

بجای

نالہ اندر یاد او اشک

بجای

نعرہ اندر پای او گل

بجای

شکوه از درد غمش شعر

بجای

«قدسی» اندر جای او گل

بوی گل

روشانان از روی گل گفتند

و ما از بوی گل

بوی گل دانی چه

باشد؟ پرتوی از روی گل

بوی گل

را ما به بزم شاعران آورده ایم

شاعران

گفتند وصف روی گل از بوی گل

گل به زیبایی نشانی از جمال

مطلق است

زین

سبب رفتند عشاق جوان تا کوی گل

هر کسی گل را بیار خود

کند تشبیه و من

با

امیرالمؤمنین رفتم کنار جوی گل

بردر محراب پرخونش سحر و چون

نسیم

تا بینی

این چنین بایست رفتن سوی گل

دام عشق

چه

بودم من چرا دیوانه گشتم

چرا

از شهر خود بیگانه گشتم

چرا

رفتم شبی در کوچه دوست

چو

مخموران در میخانه گشتم

چرا

بر حلقه آن در زدم دست

چرا

وارد در آن کاشانه گشتم

چرا

رفتم شبی در سیر مهتاب

ندیم

طّره جانانه گشتم

ص: ۶۰

چو

شمعی بُد که من با اینهمه علم

بکلی

محو چون پروانه گشتم

چه

دانستم که رویی هست و مویی

چرا

آینه گشتم شانه گشتم

چه

دانستم که دامی هست و صیدی

چرا

در فکر آب و دانه گشتم

در آن

فصلی که بلبل بود و گل بود

چرا

پنهان میان لانه گشتم

اگر

دیوانگی هم عالمی داشت

چرا

من عاقل و فرزانه گشتم

چه

دانستم که عنقا یار من نیست

چرا

در عاشقی افسانه گشتم

راز دل

شبی همراه این دل از جهان تن سفر کردم
میان باغ و بوستان بر گل رویش نظر کردم
ز بلبل می شنیدم وصف گل اما نمی گفتم
ولی چون روی او دیدم جهانی را خبر کردم
بگفتم این دل آشفته ام روزی بیاساید
ولی دیدم که آن آشفته را آشفته تر کردم
هنوز از اشک بی پایان نخوابم تا سحر شب ها
که با آن یار مهوش یک شب کوتاه سحر کردم
نگفتم راز دل با هیچکس در زندگی لیکن
اگر دل جوش زد شعری بیاد او ز سر کردم
ز طبع فیلسوف خود عجب دارم که در عالم
بنفکر ساده روئی ترک تحصیل هنر کردم
بدل گفتم مرو زین ره که باشد هر خطر گفتا
که من خود رفتم و از جان قبول این خطر کردم

به اشک خویش گفتم از چه دروی بی اثر ماندی

بگفتا من بقلب سنگ رفتم هم اثر کردم

اگر او هم بیاد ما نباشد گو مباش ای دل

که من با یاد او از هر چه در عالم حذر کردم

وجود خویش را دیدم ز وصل گلرخان مانع

بفکر نیستی از منزل هستی گذر کردم

شکایت بس کنیدای بوستان از چشم زیبا بین

که من از راه بی چشمی بآن صورت نظر کردم

بیا ای درد هجران با دل افسرده همدم شو

که من بهر قدومت جان شیرین را بدر کردم

نسیم صبح را گفتم چه بوی جان فرا داری

بگفتا با دل «قدسی» بآن گلشن سفر کردم

سیر آسمان

شبی بیدار ماندم سیر ماه آسمان کردم
بیاد روی او صد نکته بامه در نهان کردم
دلم آشفته بود از دست غم اما نمی دانم
چرا با یاد او در کلبه غم آشیان کردم
ز بس دیدم از آن الفاظ شیرین مهربانی ها
بکلی جان و دل تسلیم هر نامهربان کردم
چه تأثیر است در اشک شب و آه سحرگاهان
که من با این دو، ره را، تار و گل بر کاروان کردم

تضمین با غزل سعدی

من
بدل آرزوی دیدن عنقا دارم
کافر
گر دل باغ و سر صحرا دارم
با
حدیثش سخن از منظره گل مکنید
که نه
سودای رخ لاله حمرا دارم
گل

وصل وی از گلشن عشقم شکفت

بر

شکاف گل نسرین چه تمنا دارم

چشم من باز

نگردد به جهان گردهم صبح

در

گلستان گذرم بی تو و یارا دارم

ترسم

اسلام مرا عشق دهد جمله بیاد

چون

به آتشکده ای زلف چلیپا دارم

طایر

(قدسی) کوی توام از روز الست

گربه

صورت نسب از آدم و حوا دارم

دل بیمار

ز تنهایی چنان شادم که پا از سر نمی دانم

بیاد گل چنان مستم که خشک و تر نمی دانم

چنان با خارخو کردم خلاف چشم خوش بینان

که سیر باغ و بستان را از آن بهتر نمی دانم
دل غمگین نمی گردد بمرگ دوستان ز آنرو
که مرگ دوست را زین زندگی بدتر نمی دانم
من اینجا همدمی جز ناله شب ها نمی بینم
من اینجا محرمی جز صفحه دفتر نمی دانم
دل بیمار ما را بر سر راهش نگه دارید
دوای درد را جز دیدن دلبر نمی دانم
حدیث هجر را جز با صبا با کس نمی گویم
براه گلستان جز بوی گل رهبر نمی دانم
شبی با همرهان میگفت عذر ترک قدسی را
که من صحبت ز فعل ماضی و مصدر نمی دانم

خواست شاعر

دلم

خواهد که سلما را بینم

وصال

یار زیبا را بینم

شوم

آب روان در جوی این باغ

روم

تارنگ گلها را بینم

اگر

مجنون شوم خواهم توانست

میان

گله لیلا را بینم

نهاده

نام من مادر بلا دوست

که

یار سرو بالا را بینم

شبی

گردم حریف منزل انس

که آن

تنهای تنها را بینم

نمی آیم

چو ماهی بر سر خاک

شبی

گر موج دریا را بینم

شوم

با لجه دریا هم آغوش

که آن

لولوی لالا را بینم

چو

استاره روم شب ها در افلاک

که

یار ماه سیما را بینم

بر

آرم سر برون از صورت لفظ

به

صورت عین معنا را بینم

شبی

سوزم میان آتش هجر

که آن

صبح دل آرا را بینم

دهم

یک باره جان بر قابض روح

شبی

گر روی مولا را بینم

مرا

از درد بی چشمی غمی نیست

نمی خواهم

که دنیا را بینم

میسر

نیست (قدسی) دیدن ذات

نخواهم

ذات یکتا را بینم

برندم

گر شبی در باغ فردوس

نخواهم

قد طوبی را بینم

همی

خواهم اگر یک شب دهد دست

کنار

چشمه عنقا را ببینم

شب قدر

ما بیاد لب لعلش کلماتی داریم

دلبر سرو قد نیک صفاتی داریم

ما در اینجا نشنیدیم ز کس حرف ثبات

بس من و عشق در این خانه ثباتی داریم

ما اگر حاصلی از عمر نبردیم چه باک

یار شکر لب و شیرین حرکاتی داریم

ص: ۶۳

دل اگر خاطره ای گفت از آن فصل بهار

من و او شب همه شب شاهد ذاتی داریم

هجر او گر شکری در سخن حافظ ریخت

ما همه عمر غم شاخ نباتی داریم

لوط اگر وقت سحر یافت از این غصه نجات

ما همه شب هوس صبح نجاتی داریم

بحث زیبایی او رفت تمام شب قدر

ما از آن محفل فرخنده براتی داریم

برد و ماتی که ندیدیم در این گردش چرخ

با خیال رخ او بردی و ماتی داریم

حُسن او چونکه نصابی است بسر حد کمال

مستحق ما که تمنای زکاتی (۱) داریم

روزها رفت و شب خلوت او دست نداد

ما و دل با غم هجرش خلواتی داریم

گر چه ما تشنه وصلیم ولی «قدسی» گفت

خضرسان ره به سر آب حیاتی داریم

هستی عاشق

ما که

باشیم که گوئیم لقایی داریم

یا به

این بی سر و پایی سر و پایی داریم

دل که هم صحبت ما بود

سپردیم بدوست

هم از

آن است که گاهی من و مائی داریم

همره

یار سفر کرده دعای شب ماست

علت

آن است که دستی به دعائی داریم

گر بدانیم

سر کوی تو منزلگه ماست

می توان

گفت که ما راه بجائی داریم

اشک آه

خدا گواه است که ما میل مال و جاه نکردیم

خیال سروری و کشور و کلاه نکردیم

بغیر آنکه نبودیم پای بوس بزرگان

دگر بقول همان دشمنان گناه نکردیم

بفکر آنکه شود رو براه کار جهانی

اساس زندگی خویش رو براه نکرديم

بياد اختر صبحی که شد ز دیده ما دور

رصد ندیده و بر کوی نگاه نکرديم

ص: ۶۴

۱- . با توجه به محتوای شعر زکات صحیح است؛ هر چند ذکات هم کاربرد دارد.

خیال صورت او شمع بزم محفل ما بود
به دل تملقی از آفتاب و ماه نکردیم
زیست و هفتم ماه رجب که اول ماه بود
چه بیست و هفت که دیدیم و اشتباه نکردیم
امید وصل تو تا بودمان ز دل نبریدیم
اگر چه چاره این نامه سیاه نکردیم
عجب تر آنکه چو قدسی بیاد او غزلی گفت
نظر بدفتر او جز به اشک و آه نکردیم

صحبت دوست

دل

مرا گفت که من طالب دیدار ویم

وصل

او می طلبم عاشق رخسار ویم

هر

دلی با غم او یاد غم دیگر داشت

نتوان

گفت که من محرم اسرار ویم

دوستان

فصل گل از بهر تماشای بهار

من

بکنج قفس افتاده گرفتار ویم

طوطی

مجلس دل سوختگانم زان رو

که به

دل سوخته ای لعل شکر بارویم

بخرداری

او هر که متاعی آورد

من

باین جان بلا دیده خریدار ویم

یارب

از ابر کرامت برسان در ره خار

نم

صبری که رساند در گلزار ویم

در دمارا چودوانیست بجز صحبت

دوست

بطیبیم

میر ای خواجه که بیمار ویم

دلم

آزرده نگردد نه ز دشمن نه ز دوست

زانکه

در بند سر زلف دل آزار ویم

گر

بگفتار گرفتم دل آفاق جهان

هم از

آن است که شوریده گفتار ویم

بلبلی

طرف گلی نغمه ای

گفت

من شیفته مسلک اشعار ویم

وصف دوست

شب از زلفش نشان دارد نشاید وصف شب گویم

سحر چون او همی خندد از او اصل و نسب گویم

چو او لطف عجم دارد بگویم زان لطافت ها

چو او رنگ عرب دارد همه وصف عرب گویم

صبا از کوی او آید نشینم در رهش هر شب

بهار از عهد او نازد منش اسم و لقب گویم

طرب در یاد او باید بگویم در طرب شعری

طلب در راه او شاید همه شرح طلب گویم

دعای نیمشب در کاروان ها می رود با او
شبی از خواب برخیزم دعای نیمشب گویم
شبی گفتند بر منبر که حرف از رطب گویم
چومن بوسیدم آن لب راجسان وصف رطب گویم
فراق او تعب ها داشت بهر هر دل و بیدل
مرا آورده در دنیا که شرح آن تعب گویم
عجب دانی چه باشد زندگی با این جدایی ها
عجب تر اینکه من باید حدیث این عجب گویم

مدینه

مدینه

یاد من با یاد او کن

گلم

را در گلستان جستجو کن

به

یاد صورت مهتابی او

شبی

با ماه اختر گفتگو کن

سحر

همراه شبنم رو به گلزار

دوباره

روز وصلش آرزو کن

چو

بینی بلبلی با خلوت گل

برایش

قصه آن لاله رو کن

اگر

باد بهاری آمد از راه

برو

از قبر پرس و جو کن

اگر رفتی

به مسجد نزد محراب

زهر

خاکی، کفی بردار و بو کن

اگر

مهدی شبی زین راه بگذشت

حدیث

میخ و در را بازگو کن

نبی

را گر شبی دیدی تو در خواب

همش

شرح غمش را مو به مو کن

دم

صبحی اگر کردی از او یاد

سحر

را با خیالش روبرو کن

خدا

بردش فرو در رحمت خویش

تو هم

درد و غمش در دل فرو کن

اگر

شعری ز «قدسی» بر زبان رفت

شکایت

از جفاهای عدو کن

تنهایی

برو

از گل پیرس ای گل پرت کو؟

اگر

تو بلبلی شور سرت کو؟

روید

از دل بپرسید از سر مهر

که ای

دل ای تو دل پس دلبرت کو؟

تو که

عاشق شدی سیمین بری را

نگار

مهوش سیمین برت کو؟

ص: ۶۶

اگر

تو طالب عشق خدایی

شبان

تیره و چشم ترت کو؟

تو که

ذاکر بُدی آقام حسین را

نگفتی

بانی ات کو، منبرت کو؟

اگر

عشق گلی کرده دلت صید

می ات

کو- مطربت کو، ساغرت کو؟

تو که

شاهنشہ فقر و فنائی

سپاہت

کو، عَلم کو، کشورت کو؟

تو که

شعرت بسوزد هر دلی را

نشاید

با تو گفتن، دفترت کو؟

شبی

گر عشق گل داری در آغوش

سحرگه

بوی گل از بسترت کو؟

اگر

ملت بُدی آخر نگفتی

وفا

با پیشوا و رهبرت کو؟

از آن

پرسم که (قدسی) داردش دوست

که

لطف سابقت با شاعرت کو؟

روزن دل

که

باشم من که گویم با من است او

منم

تاریک و روز روشن است او

چنان

بیگانه می گیرم خود از یار

که

پنداری که با من دشمن است او

من

خار خسیس ام غیلان(۱)

بهار

و صبحگاه و گلشن است او

دل من

روزی دارد به آن باغ

چو

نیکو بنگری خود روزن است او

توشه عمر

خوشا

او خُرّما میخانه او

خوشا

عهد وی و افسانه او

خوشا

و خُرّما آن دل که از جهد

شب

برزخ شود هم خانه او

سحرگاهان

که آید بر لب جو

مبادا

دل شود بیگانه او

فروغ

روی ساقی جلوه ای کرد

که

جام و باده شد مستانه او

ص: ۶۷

۱- . خان مگیلان: در اصل ام غیلان بوده یعنی مادر غول ها.

به هر

بزمی شود شمع شب افروز

کسی

کوشد ز دل پروانه او

شبی

همراه شبنم رو به گلزار

که

آید بویی از کاشانه او

شب

برزخ کشم بویی از آن زلف

که

باشد فیض شبنم شانه او

دریغا

جان (قدسی) اینقدر نیست

که

باشد در خور جانانه او

فقط

یک توشه دارد (قدسی) از عمر

که بوده

عاشق دیوانه او

راه وصل

گفتم ای دل در جهان کس یافت راهی سوی او

گفت آری هر که عاشق شد بیند روی او

گفتمش ره دور و شب تار و بیابان ها مخوف

گفت این آسان شود از جلوه گیسوی او

گفتمش از

غول رهن ترسم ای دل گفت او

غول رهن را نباشد ره بمقصد سوی او

۱

گفتمش دریا پر از موج است و گرداب مهول

گفت آری لیک رو با کشتی نیکوی او

گفتمش ترسم نیابم از دیار او نشان

گفت بلبل را بگلشن می کشاند بوی او

گفتم از تنهایی ره با چه کس باشم رفیق

گفت با آنکس که روزی بوده هم زانوی او

گفتمش کس مانده تا شام ابد در راه وصل

گفت هر کس گرگ شد بر رهروان کوی او

گفتمش ترسم هزاران ساله باشد طول راه

گفت ما و لطف او این ضعف ما آن خوی او

گفتمش ترسم نباشد را همان تا باغ وصل
گفت رو آب روان شو تا رسی در جوی او
گفتمش گویند راه وصل او از کربلا است
گفت آری رهروان رفتند ز این ره سوی او
گفتمش سر حلقه این رهروان اکبر نبود
گفت پس مغز پریشانش که شد چون موی او
گفتم از دریای هستی سالکی بیدست رفت
گفت عباس ای فدای قوت بازوی او
گفتمش گو سرپرست خیل بیداران که بود
گفت سجاد حزین و اشک چون لولوی او
گفتمش آخر اسیری رفت زینب تا بشام
گفت این هم درد او بوده است و هم داروی او
گفتمش قدسی خیال گفتگودر شب بد است
گفت این حاصل شد از لطف عمیم خوی او

گفتمش قدسی خیال گفتگودر شب بد است

گفت این حاصل شد از لطف عمیم خوی او

لذت دیدار

که

گفته یار با من یار گشته

که

گفته کار من اینکار گشته

که

گفته قدسی از خاری شده پاک

رفیق

لاله گلزار گشته

که

گفته گل شده میهمان قدسی

ندیمش

سرو خوش رفتار گشته

خدا

داند که باور کردنی نیست

که با

من محرم اسرار گشته

که

گفته آنکه در تاریکی شب

نصییم

لذت دیدار گشته

که

گفته آنکه در راه پر از پیچ

هویدا

منزل آن یار گشته

عجبتر

آنکه او با آنهمه ناز

طیب

این دل بیمار گشته

گمان

دارم ز شب بیداریش بود

که

شبنم بر سر این کار گشته

دوای

درد (قدسی) وصل او بود

که او

در صورت عطار گشته

در شهادت حضرت امیر علیه السلام

به

قربانش رفیق ماه گشته

شب

خلوت بر الله گشته

مثال

سینه چاکان ره عشق

گرسنه

تا در درگاه گشته

گهی

چون رهبران در هم‌رهی پیش

گی با

رهروان همراه گشته

تناسخ

نیست اگر گویم که آن یار

گهی

زارع شده گه شاه گشته

پس از

عمری تلاش از بهر اسلام

هم

آغوش رسول الله گشته

همه

شب زهره بیدار است تا صبح

که یک

شب با علی همراه گشته

توبه زاهد

شب قدر است گر آن یار نهران برگشته

روز عید است گر آن راحت جان برگشته

ص: ۶۹

دل بیا لاله بکاریم سر راه وصال
گر که عهد من و دلبر به جهان برگشته
زاهد از میکده دیشب به دو صد توبه گذشت
با خروس سحری نعره زنان برگشته
ساقی اندر قدح باده چنین خوانده که دوست
پیر اگر از بر ما رفت جوان برگشته
پیر این میکده از عشق جوانان ترسید
رفت و اکنون بدلش داغ نهران برگشته
شب نخواهیدم و ماندم به تمنای سحور
دل گمان داشت که ماه رمضان برگشته
قدسی از درس ریاضی خبرش نیست ولیک
گفت اینرا که زمان رفت و زمان برگشته
بوی باغ و گل و مل از غزل (قدسی) نیست
باد صبح است که از کوی فلان برگشته
ناصرم گفت: فلانی؟ غزل یأس مگو
روز عید است مگو بخت فلان برگشته

راز شب

بلایی

خویش را شب نام کرده

ز روز

من سیاهی وام کرده

سحر

بی یار من تاریک تر

بود

چرا

او خویش را بدنام کرده

برای

دوستان می در قدح ریخت

مرا

خون جگر در جام کرده

ز دست

من ربنده آهوی مشکین

برای

دیگرانش رام کرده

چو

کام دیگران از وصل او داد

مرا

از وصل او ناکام کرده

برای

دیگران خواب است و آرام

مرا

بی خواب و بی آرام کرده

بدو

گفتم نمانم زنده بی دوست

اجل

تأخیر این ایام کرده

مگو

(قدسی) که فرموده است وحشی

بلایی

خویش را شب نام کرده

نقش یار

یارما زیباتر از دنیا و ما فیهاستی

زین سبب جایش برون از صحنه دنیاستی

۱

این جهان منکدر منزلگه یارم نبود

ز آنکه یارم صافی و صافی تر از اصفاستی

ص: ۷۰

اسم نیکو رسم موزون لفظ شیرین خود وجیه

صورت زیبا و سیرت سیرت زیباستی

لفظ شیرین را نباشد ای پسر معنای تلخ

لفظ شیرین هر چه دارد حاکی از معناستی

بسکه او زیبا و زیبایی ردیف نام او است

هر که فکر او کند هم فکر او زیباستی

عاشقان را نیست شک و عیب جورانی یقین

شک برای او یقین ما برای ماستی

عشق ما حاکی زحسن او است دل حاکی ز عشق

شعر حاکی از دل او متصل با ماستی

خود گل و نامش گل و گل رنگ او دارد بیاغ

گل بریزد در خزان و روی او بر جاستی

گر نباشد وصل او عشقش بجای وصل وصل

ور وفایش نیست حسن او همه ایفاستی

یار ما گر رفت نقشش ماند در دل یادگار

در زمستان نقش گل در باغ دل پیداستی

من نگفتم شعر «قدسی» هست شعری آبدار

شعر قطره شبندی بر آتش دلهاستی

هیچ می دانی نبی روز غدیر آنجا چه گفت

گفت هر کس را منم مولی علی مولاستی

عیب جوئی گفت مولی معنی بسیار داشت

گفتم از هر معنی مولای ما اولی ستی

روخمش کن کس نگوید حرف او را نیست سود

چون برای او نشد چیزی که او میخواستی

حرف تخم و دهر آب و سینه ی ما تخمدان

حق تعالی زارع و عالم همه صحراستی

بدرقه راه

من با تو چون ستاره

تو خود ماه کیستی؟

شمع

شب و فروغ سحرگاه کیستی؟

دل خواست سرعشق تو

گوید ولی نگفت

اما

تو گو که دلبر و دلخواه کیستی؟

عمرم

گذشت و یارم از این ره گذر نکرد

ای دل

تو منتظر به گذرگاه کیستی؟

هر بد

که می کنی بخود اول رسد زهی

ای چشم

بد بین که تو بد خواه کیستی؟

عنقا

پرید و قصه (قدسی) نشد تمام

ای

شعر من تو بدرقه راه کیستی

ص: ۷۱

رفتن یار

چه در

پیمانۀ ای کردی و رفتی

چه با

فرزانه ای کردی و رفتی

خوادم

افسانه ای بودم تو در عشق

مرا

افسانه ای کردی و رفتی

مرا

بس آشنایی بود با دل

توام

بیگانه ای کردی و رفتی

به

دست باد صبح عنبر آمیز

به

زلفان شانه ای کردی و رفتی

الهی

رفتنت بر روی گل باد

که گل

در خانه ای کردی و رفتی

مرا

در انتظار روز دیدار

نهان

در لانه ای کردی و رفتی

به

دور شمع نقش صورت خویش

مرا

پروانه ای کردی و رفتی

چو

«قدسی» فیلسوف عاقلی بود

تو آش

دیوانه ای کردی و رفتی

جفای دوست

دلا

یادی ز ما کردی؟ نکردی

مرا

از غم رها کردی؟ نکردی

دل کس

را چون من بودی؟ نبردی

به کس

چون من جفا کردی؟ نکردی

برای

خاطر من یک مژده وصل

به

همراه صبا کردی؟ نکردی

تو با

من عهد کردی بینمت باز

به

عهد خود وفا کردی؟ نکردی

خطا

از من که ماندم زنده بی دوست

تو

سیمین تن خطا کردی؟ نکردی

دعا

کردم روی از یاد «قدسی»

تو

آمین در دعا کردی؟ نکردی

مرا

بیگانه کردی با دل خویش

به

وصلت آشنا کردی؟ نکردی

هجرت گل

چه میشد گردرین میخانه یک صاحب نظر بودی

که در مستی و در میخوارگی رسم دگر بودی

بدست مردم پیمان شکن پیمان نمی دادی

اگر این ساقی مجلس ز مجلس با خبر بودی

ص: ۷۲

ز داغ لاله ها بر گلشن ما اشك می بارید
صبا را گر سحر بر لاله زار ما گذر بودی
دریغا دست گلچین برد از ما آن گل نو را
که در وی آرزوی بار و امید ثمر بودی
همه شب تا سحر شمع از غم پروانه می سوزد
چنین میسوخت آن دل گر که در آهم شرر بودی
پرستو را دل نرم است زان رو می پرد بر گل
تو می گوئی دل نرم پرستو در حجر بودی
دل سنگین سنگین دل نگردد نرم تا باشد
چرا بیهوده می گوئی اگر بودی اگر بودی
جمال آن پری رخ می شدی از پرده ها بیرون
اگر روزی دعای شب نشینان را اثر بودی
خروس صبح

می زد نیمه شب آوای تکبیری
شبان تیره ما را گرامید سحر بودی
خدائی نیست جز یزدان و عالم اینهمه فاسد
چه می شد گر بجای او خدایان دگر بودی
اگر روزی چنان می شد چنین میشد ولی قدسی
اگر روزی چنان میشد اگر یار مگر بودی

مهدی (عج)

کتابی

در فراق روی مهدی

بیاد

حرف و گفتگوی مهدی

شبی

پیری نشسته دیده بیدار

تن

تنها به جستجوی مهدی

بپرسد

ان حدیث و فقه و تفسیر

سراغی

هر که داشت از کوی مهدی

نه از

زن دارد امیدی نه فرزند

مگر آن

قوت بازوی مهدی

تمنا

دارد آن باد سحر خیز

برد

او را شبی تا سوی مهدی

بپرسد

از پرستوهای شبرو

لب

دریا و طرف جوی مهدی

بگوید

با سبکرو حان توحید

چسان

باید شدن ره پوی مهدی

بیاموزد

ز کبک کوهساری

چسان

باید کند بوبوی مهدی

دو

چشم انتظارش یاد گیرد

که

چون قمری زند کوکوی مهدی

بیارد

بهر سرو بوستانی

حدیث

قامت دلجوی مهدی

بگوید

شاعری دیدم چو قدسی

تمنا

داشت بیند روی مهدی

ص: ۷۳

بگوید

شاعری دیدم چو قدسی

تمنا

داشت بیند روی مهدی

حُسن یوسف

حسن یوسف بگلی ماند و یارم به بهاری

تو حجر باشی اگر عشق رخ دوست نداری

همه گویند فلانی شده آواره ز شهرش

عاشق خسته ندارد غم شهری و دیاری

صبر کن صبر در این ره که خدا داند و ببیند

که همه کس بچه کارند و تو با او بچه کاری

آخر این غصه مرا کشت که حتی نتوانم

به کس این قصه بگویم که مرا چون تو نگاری

که زخم پر به هوای سر کویش چو تدروی

که کشم ناله بیاد گل رویش چو هزاری (۱)

وہ چه صحراست که آن را نتوان دید نهایت

وہ چه دریاست که از وی نتوان زد بکناری

وہ چه درد است که درمان بجز از مرگ ندارد

مگر ای دیده تو رحمت کنی و اشک بیاری

من و ماندن سر راه تو دانی بچه ماند
شاعری کور که آید به ره باد بهاری
آنکه زیبایی او کرد خیال همه را گل
تو که باشی که براه گذرش لاله بکاری
تا تو در عهد منی مرگ ز من جان نستاند
جان که پیش تو بود با اجلس نیست قراری
(قدسی) اریارنبد یار تو در عالم دنیا
غیر سوز جگر و شعر غزل چاره نداری

مویه

گفتم

که شعر در غم عشقی نگویمی

گفتم

رهی به کوی محبت نپویمی

رودی

که خورد جنگل ما را و پس نداد

ارزد

که رخ به چشمه حیوان نشویمی

دیدم

که لاله بوی وفایی نداد و رفت

گفتم

دگر گلی ز گلستان نبویمی

من

مویه ای به مرثیه خلق گفته ام

هر جا

سخن ز خلق رود من بمویمی

من

داغ لاله با خود از این باغ برده ام

تا

چون پرستو از سفر آید برویمی

ص: ۷۴

۱- . بلبیل.

ترسم

اگر ز دوستی خلق دم زخم

بالا

زنند پرده و بینم عدویمی

حدیث آب

حدیث آب (۱)

من و

بی مصطفی و زندگانی

عجب

دارم ز راز آسمانی

پس از

آن نوجوان بهر من زار

ندارد

فرق پیری تا جوانی

جوانها

رفته از عالم ولیکن

ندارد

آنکه از من رفته ثانی

نخواهم

کرد دیگر تا مرا هست

چو او

پیدا رفیق مهربانی

مرا

ای دوستان دیگر مخوانید

کنار

جوی و طرف بوستانی

که

ترسم بلبلی از گل بپرسد

حدیث

این بهار زندگانی

بسوزی

ز آتشم ای آب صندوق

اگر

حال من افسرده دانی

سؤالی

داشتم ای موج چون کوه

جوایم

ده اگر داری زبانی

نگفتت

مصطفی یکدم امان ده

که تا

بار دگر بینم فلانی

ز شعر

کو تهم این نکته پیداست

که

یادم رفته الفاظ و معانی

نمی کردم

گمان با آن همه انس

که از

من می برنش ناگهانی

و گرنه

لااقل میدیدمش سیر

چه می کردم

وداع جاودانی

نه

صبر آنکه سازم با غم هجر

نه ز

آن گم گشته می یابم نشانی

خلاصه

«قدسیا» باشد بسی سخت

من و

بی مصطفی و زندگانی

بلی

هر کس که این داند عجب کرد

که تو

بی او در این عالم بمانی

ص: ۷۵

۱- این شعر را در رثای برادرش سید مصطفی مجاب گفته است.

میلاذ مولای متقیان علیه السلام

یاد آن شب

که خدا بر سر ما گل می ریخت

بر سر خلق

بهر صحن و سرا گل می ریخت

گر طبیعت

پی میلاذ علی شاد نبود

بر سر

کعبه ز آفاق چرا گل می ریخت

نه فقط

روی زمین سبز شد از مولد وی

مه جدا

مهر جدا زهره جدا گل می ریخت

پی تبریک

قدومش بزمین از سر شوق

حور و

غلمان و ملک خلد بقا گل می ریخت

چون میسرنشدهش

عرش مکان بر سر خاک

لاجرم او

هم از اکناف سما گل می ریخت

در جهنم

که بجز آتش سوزنده نبود

شاخ ز قوم

سرسکان (لظی) گل می ریخت

گر نبی

شاد شد از مولد پاکش چه عجب

بر سرش

خانه و هم خانه خدا گل می ریخت

خانه زاد

ازلی زاد چه در خانه زمام

زمزم و

کعبه بیازار صفا گل می ریخت

داد با

مادر خود دسته گل از عهد قدیم

بس به قنداقه اش از دست خدا گل می ریخت

جبرئیل

این خیر از باد چه بر سدره شنید

جلو مقدم

استاد صبا گل می ریخت

شعر قدسی

اگر از رنگ و رخس بوی نداشت

باغبان

نیست پس آخر ز کجا گل می ریخت

بیاد مرحوم علامه امینی (ره) صاحب الغدیر

بیاد مرحوم علامه امینی (ره) صاحب الغدیر (۱)

آیت الله

امینی چو از این دار گذشت

نفخه ای

از چمن منزل دلدار گذشت

عمر هر کس

ثمیری دارد و بودش اثری

عمر او در

صفت خال و خط یار گذشت

پی وصف رخ

او عمر امینی کم بود

این صفت ز

آدم و جن و یم و اشجار گذشت

دست او

دست علی بود و سخن با او داشت

شب تحقیق که

از عالم پندار گذشت

جسم او

روی هوا رفت به پابوسی شاه

جان پاکش

ز سر گنبد دوار گذشت

ص: ۷۷

۱- . آیت الله شیخ عبدالحسین امینی تبریزی.

ای بسا شب

که نخواستید به یادش تا صبح

تا شب وصل

که از جلوه دیدار گذشت

الغدیرش

گله ای بود ز طول شب هجر

گله باقی

است ولی صاحب گفتار گذشت

لایق بزم

نیکویان غزل (قدسی) نیست

بلبلی بود

که از دامن گلزار گذشت

درّ دریای صفا

درّ دریای صفا(۱)

تدین رهرو جانانه ای بود

به دریای صفا دردانه ای بود

به راه عاشقی تنها همی رفت

که خود در عاشقی افسانه ای بود

شبی می دیدمش تنها و مخمور

روانه جانب میخانه ای بود
به بزم گلرخان چون بلبل مست
شراب عشق را پیمانۀ ای بود
به گاه روشنی شمعی شب افروز
به وقت سوختن پروانه ای بود
بیادش از جوانی می کنم یاد
که بر زلف جوانی شانه ای بود
فروغش زینت هر محفلی داشت
چراغش بر در هر خانه ای بود
بیاد آشنایان ره عشق
بکلی از جهان بیگانه ای بود
بیاد دوستان شعری همی گفت
رفیقم شاعر فرزانه ای بود

شب رحلت

هر کس به
کسی نازد ما هم به جمال خود
چون نیست
جمال اکنون گرییم بحال خود
هم گریه

کنیم از غم هم لال شویم از دم

اشکی ز

فراق او وصفی ز ملال خود

از فرقت

او اکنون آواره شده مجنون

از خوبی

عهد او وز قحطی سال خود

صد دل چون

من خسته در دامنه او بسته

از دولت

او دارند امید به فال خود

آن کو به

علی (ع) نازد، ترسم که نپردازد

حقی که بر

او واجب فرمود ز مال خود

در روز

قتال خصم او رهبرمان بوده

چون نیست

قتال او آییم به قتال خود

او در صفت

ما بود اکنون که ز ما رفته

هم مدح از

او گوئیم هم وصف خصال خود

ص: ۷۸

۱- . درباره عالم دینی و منبری و استاد آقای مجاب، آیت الله تدین.

او در صفت

ما بود اکنون که ز ما رفته

هم مدح از

او گوئیم هم وصف خصال خود

از خوان نوال او هر کس به جهان خورده

دارد اثری مخصوص برخوان نوال خود

از همت او رفتیم تا اوج فلک اکنون

پر بسته کند تکیه کی بر پر و بال خود

ابرِ کرمِ باری، از رحمت او جاری

رفتیم که بنشانیم آن تازه نهال خود

دیدیم که فلک نگذاشت تا بر سر دست آئیم

از فرصت عدل او هر یک به کمال خود

زیبائی او کرده فکر همه را زیبا

زیبائی اگر خواهی بنگر به خیال خود

این عدل از او تازه دارد دو سه دروازه

شاید برسم روزی بر مال حلال خود

از هیمنه شیران شب بیشه بود ایمن

بی شیر ژیان سازیم یک شب به شغال خود

جغدان همه می رقصند بر سایه آب غیر

او گفت که باز آئید در آب زلال خود

بابا شب رحلت گفت قدسی نشود مأیوس

من خود شده ام مأیوس از وزر و وبال خود

هجرتان دوست

هجرتان دوست (۱)

ای مرا معتاد با خود کرده مانند سیگار

من از آنروزی که رفتی مانده ام در انتظار

نی ز خاطر می روی چون رفتت از پیش چشم

نی نشانی دارم از تو تا بماند یادگار

یک تأثر دارم آنهم خاطرات روز وصل

یک تسلی دارم آنهم آرزوی وصل یار

نه مرا طاقت میان رنج های روز هجر

نه ترا ثانی میان دوستان بی شمار

ای بخنده با رفیقان چون دم صبح سپید

وی بگریه در دل شب چون دل شب زنده دار

کی بجز ذوق تو میفهمد حدیث اهل درد

کی بجز خوی تو باشد تشنگان را آبخار

آشنائی من و تو در مثل دانی به چیست؟

فصل گل افتد گذار عاجزی در مرغزار

هر کجا یادت کنم یا صبح یا هنگام عصر

در فراق می کشم یک آه و یک پوک سیگار

یار دیرین

پیش خود گفتم فرستم از برایت نامه ای

مرحبا برنامه خوان و حبذا برنامه آر

سعی کردم شعر گویم چون که می گفتم به شعر

راز دل مخفی همی ماند به پیش راز دار

ص: ۷۹

۱- . درباره پسر همشیره آقای مجاب، آقای سید حسین احمدزاده.

من شفيعی

نیستم حتی نه شاگردش به شعر

من علی

بابائیم حتی نه چون او مرد کار

عاقبت

شعری فرستادم بجای نامه ای

گر پسندت

می نیفتد از زمینش بر مدار

آرزو دارم

بزودی بگذرد ایام گرم

گل بروید

در چمن بلبل رود در شاخسار

بار دیگر

بینمت در کنج مسجد وقت عصر

ظهرها در

خانه شب ها در خیابان رهسپار

تا بگویم

شکوه ها از وحشت شب های هجر

تا امیدی

تازه گردد در دل امیدوار

یک نصیحت

بشنو از من راز دل با کس مگو

زینهار از

گفتن اسرار پنهان زینهار

نامه ات خواندم در

او دیدم کلامی سخت و تند

حرف تندی

را مزین نسبت به مرد زوردار

ای کتاب دین بدستت درس

خود را هم بخوان

هر چه می دانی

بس ات باشد کتابم را بیار

هر کسی از

حال ما پرسد سلامم را رسان

بالاخص

آنکس که باشد نامه پیشش استوار

بر سلامی

از بر ما پیش آن مادر بزرگ

گو سلامت

می رساند آن رفیق یار غار

گر گذارت

روزی افتد پیش ملا بنگری

گو قبا را

زود آرد تا که گردد مزد خوار

تاچمن سبزست و گل خندان بود در طرف جوی

تا نسیم

صبح می آرد شمیم جویبار

باشی اندر

سایه مهدی میان دوستان

کامجوی و

کامیاب و کامبخش و کامکار

از

دعاهایی که کردی شکر می گویم و لیک

چون تو در

یاد منی گاهی بخلوت یادم آر

عاقبت گویم مخلص گرچه می باید نگفت

قدسی ام من قدسیان را گو بگویند این

شعار

سال ها من

در غزل همدرس حافظ بوده ام

در غم هجر

تو گفتم این قصیده آبدار

آنکه دارد

یار دیرین بهرمن بنوشته شعر

یار دیرین

یاد ما می آورد دیرینه یار

ماه رمضان یادت بخیر

هنگام شب،

وقت اذان با ناله و آه و فغان

این نغمه

آرم بر زبان ماه رمضان یادت بخیر

ماه رمضان

ماه خدا ماه دعا، ماه ثنا

ماه غذا و

اشتها ماه رمضان یادت بخیر

یاد تو با

شوق و نشاط وقت اذان گاه صلوات

یاد تو با

شاخ نبات ماه رمضان یادت بخیر

ماه رمضان

رفتى كجا ما را گذاشتى مبتلا

كى بر مى گردى

گو بما ماه رمضان يادت بخير

ياد تو با

اردبیهشت آن سوم خرداد زشت

در كعبه با

دير و كنشت ماه رمضان يادت بخير

ياد تو با

آقام على (ع) آن پیشوای اولی

آخر تو

ماه مقتلى ماه رمضان يادت بخير

ص: ۸۰

یاد تو با

آقام علی(ع) آن پیشوای اولی

آخر تو

ماه مقتلی ماه رمضان یادت بخیر

یاد تو

هنگام سحر آن ناله های با اثر

اشک روان

چشمان تر ماه رمضان یادت بخیر

مسجدشده شب ها خموش آید صدای موش

آن ناله

می آید بگوش ماه رمضان یادت بخیر

آنجا که رفتی گو کجاست درمخزن علم خداست

عید تو

عید اولیاست ماه رمضان یادت بخیر

ماه رمضان

ماه غسل ماه رجا ماه عمل

گفتم

بیادت این غزل ماه رمضان یادت بخیر

سالی

بمانم انتظار تا آید آن فصل بهار

گوییم حرف

یادگار ماه رمضان یادت بخیر

مدح و منقبت مولای متقیان علیه السلام

علی گر

مصطفی را برد من خود را رضا کردم

فدای نام

نیکویش دو صد چون مصطفی کردم

خیال

مصطفی دل گرچه از من می برد اما

دل و دلبر

به راه او نترسیدم فدا کردم

علی آن

باغبان گلشن هستی که در عالم

بدست او

گلی را چیده تقدیم خدا کردم

پیوستم

بدو پیوستن جان و بدن آنگاه

همه

پیوستگی ها را علی گفتم جدا کردم

علی کزدست او شد مصطفی در زیر

گل پنهان

از آن

شادم که من هم با علی این اقتدا کردم

نماندن تا

غمش هر چند باشد عهد من اما

چه با نام

علی ماندم بعهد خود وفا کردم

علی چون

رهرو باغ محبت بود در راهش

بهجر سرو

قدی قامت خود را دو تا کردم

صفای

زندگانی بود وصل مصطفی اما

زیمن زهدا

و من زندگی را بی صفا کردم

نبیند تا

نبیند روی او رنگ خوشی «قدسی»

نپنداری

که من خود بی دلیلی این مدعا کردم

حفظ اسرار

روضه خوانی چیست خود را از جهان بیکار کردن

علم دین

را در میان مردمان اظهار کردن

هم شریعت

را بیان با نقل آیات و احادیث

هم طریقت

را بنقل نکته و اشعار کردن

شرح کردن

وصف آل مصطفی سب نواصب

نقل تاریخ

و کلام عترت اظهار کردن

هم دعا

کردن برای پادشاهان عدالت

ظالمان را

گفتگوی لائذر دیار(۱)

کردن

ص: ۸۱

گه پی کسب

فضائل گه محور ذائل

نقل من

لایحضر و تهذیب و استبصار کردن

گه تغزل

گه تمثل گه تأمل گه تحمل

نکته ها و

قصه ها و غصه ها بسیار کردن

علم و عرفان حسن احسان قبح عصیان رامبرهن

حکم یزدان

کفر شیطان بر سر بازار کردن

شبروی چون

قاصدان عاشقان تا پیش یاران

نکته های

عشق را با عاشقان تکرار کردن

فارغ از

فکر سیاست خالی از حب ریاست

در شبان

تیره تنویر همه افکار کردن

فلسفه

تاریخ و تفسیر و احادیث و کرامات

شرح و بسط روشن و تصدیق

و پس اقرار کردن

انبیاء و

اولیا را در میان خلق ظاهر

عارفان

معروف و هر جا منکری انکار کردن

هر کجا

رفتن سخن از هر کس و ناکس شنیدن

گفتگو با

مردمان صالح و اشرار کردن

کی سزد

این دسته را ای دوستان در زندگانی

یا ز خان

یا زورگو یا ظالم استثمار کردن

گفتمش قدسی جسارت

میکنی در شعر گفتن

گفت تا کی

می توانم حفظ این اسرار کردن

در رثای عالمی ربانی

در رثای عالمی ربانی (۱)

نمی خندد به شبنم گل که امروز

صفا از گلشن اهواز رفته

از اینجا تا فضای عالم انس

شبی تنها ولی انباز رفته

ندیم طره طرار بوده

بشوق غمزه غماز رفته

بجای شعرهای شمس تبریز

بلحن حافظ شیراز رفته

شبی پروانه سان تا منزل شمع

همی پر سوز بی آواز رفته

نشانی دیده از خال و خط دوست

پی فیضی از آن فیاض رفته

نیازش آنقدر بوده بدرگاه

که تا اوج فلک با ناز رفته

نرفته از دل ما چون غم دوست

ولی از چشم و چشم انداز رفته

ز دست اهل منبر افتخاری

ز جیش دین یکی سرباز رفته

بشرح گفتن درد و غم هجر

سخنگوی و سخن پرواز رفته

ز دست علی (۲) استاد ذی قدر

ز مهدی همدمی دم ساز رفته

ص: ۸۲

-
- ۱- . درباره مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج سید محمدرضا شفیعی.
 - ۲- . اشاره به فرزند ارشد آن مرحوم، حجه الاسلام و المسلمین آقا سید علی شفیعی است.

ز دست علی (۱) استاد ذی قدر

ز مهدی همدمی دم ساز رفته

ز عمر رفته اش گویم که چون شمع

گهی با سوز و گه با ساز رفته

میان

قافله ی ارواح قدسی

از آن

راهی که آمد باز رفته

از

این دنیای بی انجام و آغاز

بآن

انجام و آن آغاز رفته

ضرورت

نیست گفتن ماده تاریخ

ز بس

با مجد و با اعزاز رفته

در رثای مجاهد نستوه

در رثای مجاهد نستوه (۲)

آهسته بنال ایدل با مرغ شبستانی

کامشب خبری آورد از رحلت کاشانی
از گریه نیاساید آندیده که بد رویش
از وزنه این سید در صحنه ی ایمانی
کرده است شب نوروز از داغ غم مرگش
شاخ گل سوری را صد داغ به پیشانی
از قاهره تا تونس و ز سوریه تا بغداد
هستند همه محزون چون مردم لبنانی
رفته است یکی رهبر از مملکت اسلام
کز داغ غمش بشکست بس پشت مسلمانی
هرجا که مسلمانست گشته است دلش مجروح
دیگر نتوان گفتش کاشانی و تهرانی
گفتم ز چه پس نالیم آهسته در این ماتم
گفتا چه که دل شادند صهیونی و نصرانی
گشته است رسول الله از مرگ پسر محزون
مهدی شده ماتم دار زین عالم روحانی
او رهبر دینی بود آنجا که دخالت کرد
مأمور بد از جدش چون مجتهدش خوانی
آن مرد چه خوش دانست آری چه نکو فرمود
در دعوت تشیعش آن آیه قرآنی
مردان صداقت جو یک رفته و یک مانده

اما نشده تبدیل نه اول و نه ثانی

آنکس که عدالت خواست هرگز نشود تبدیل

چه غالب و چه مغلوب چه عالی و چه دانی

او موسی جعفر وار گردید فدا جانش

که وهن و گهی تبعید گه مخفی و زندانی

بهتر که نماند گل در مزبله دنیا

مصر است نه چاه ایدل جای مه کنعانی

ص: ۸۳

۱- . اشاره به فرزند ارشد آن مرحوم، حجه الاسلام و المسلمین آقا سید علی شفیعی است.

۲- . درباره آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی.

«قدسی» بخدا شعرت قلب همه محزون کرد

کو عید و کجا نوروز کو مجلس و کو بانی

آیت عظاما

آیت عظاما (۱)

یک از آیات عظمی بوده خوئی

زعیم و مرجع ما بوده خوئی

به شهر کوفه همچون مسلم زار

غریب و فرد و تنها بوده خوئی

شنیدم نیمه ی شب رفته در خاک

که دفنش مثل زهرا بوده خوئی

شده قبرش مثال باغ سر سبز

که دفنش توی خضرا (۲) بوده خوئی

مثال حضرت موسی بن جعفر

رفیق ذکر شب ها بوده خوئی

یتیم و در بدر شد شیعه امروز

که بوده چون پدر تا بوده خوئی

دل صاحب زمان را تسلیت باد

دل ما را تسلی بوده خوئی

همه گفتند و «قدسی» هم چنین گفت

-
- ۱- درباره آیت الله حاج سید ابوالقاسم خوئی.
 - ۲- اشاره به مسجد خضرا (سبز) محل دفن آیت الله خوئی است. این مسجد در صحن حرم علی علیه السلام قرار دارد.

تولد حضرت رسول (ص)

عید تولد نبوی حضرت رسول (ص)

رفتم بشهر خویش که بینم رفیق را

دیدم کسی که داشتم از جان و دل

عزیز

یکباره ترک کرده رفیق شفیق را

پرسیدم از کسی سببش چیست از چه روست

تا اختیار کرده از او این فریق

را

گفت او گلیم خویش بدر می برد ز

موج

کی سعی میکند که در آرد غریق را

شوق دیدن

شنیدستم که آن پیران شبرو

شبی خواهند دید آن نوجوان را

تمنا داشتم از وی پرسند

حدیث مانده این کاروان را

بگویندش نه تنها من شدم مات

جهانی در غمش مبهوت و ماتند
همه سرگشته و حیران درین راه
بشوق دیدن آن خوش صفاتند
تو که دیدی جهانی در غم خویش
اگر رفتی نگفتی کی می آیی
درست است آنکه چیزی دست کس نیست
ولی آخر تو محبوب خدایی
بخواه از او که با باد سحر خیز
دهد شادی دل افسرده مان را
بنور آن عدالت های موعود
کند روشن چراغ مرده مان را
ز بس کشتند از ما بی نصیبان
ز دست چرخ گردون داد داریم
شده زیبا رخان همدوش غولان
چگونه خاطر خود شاد داریم
ز کج رفتاریش ترسم که تا صبح
گلی در باغ ما نگذارد این چرخ
خصوصاً آنکه از پیران شنیدم
که با گل ها سر کین دارد این
چرخ

بمن گفتند اگر خواهی دم صبح

بیاید بگذری زین شام تاریک

خداوندا ز لطف آسان ترش کن

که آسان بگذرد این راه باریک

ص: ۸۵

بگفتم شعری اندر وصف آرم

زنی می خواند وقت لای لائی

گلی مانی، چو از گل چیدن

مهی مانی که از قبله در آئی

جواد نوجوان

جواد نوجوان مظلوم است امشب

بدست همسرش مسموم است امشب

شنیدم دفن او افتاده تأخیر

از ایرا قاتلش معلوم است امشب

سر قبر رضا آهسته گوئید

تقی ز آب خُنک محروم است امشب

وفایی و ضیایی

جهان و اهل، معطر ز مشک سائی ما

است

کلاه سرور ما از برهنه پائی ما

است

چو ما ز رسم و ره علم آشنا

گشتیم

فراق خان و رعیت ز آشنائی ما

است

اگر چه حافظ و سعدی دو فخر

شیرازند

یک وفائی ما بود و یک ضیائی ما

است

گدا شدیم در اهل جهان و دانستیم

که پادشاهی عالم هم از گدائی ما

است

نوای نی بزنی ای دل به انقلاب

بگو

که نای بزم فلان خان ز بینوائی

ما است

منظرگاه یار

در آن صحرا که منظرگاه یارست

در آنجا فصل تابستان بهار است

اگر شب باشد از روی مهش روز

و گر روز است نیکو روزگار است

اگر عشق است عشقی بی غم هجر

اگر وصل است وصل پایدار است

تخمیس با غزل سعدی

حسین فرمود حق ما را دلیل است

هر آنکو ماند شب فردا قتل است

مصیبت گر چه بس سخت و جلیل است

شراب از دست خوبان سلسبیل است

اگر چه خون می خواران

سبیل است

ص: ۸۶

سکینه گفت عمه این سر کیست
که بر نوک سنان در دست خولی است
چو چشمم دیده او را زار بگریست
نمی دانم رطب را چاشنی چیست
همی بینم که خرما بر

نخیل است

عروس قاسم از قلب کأیش
همی نالد ز بخت بی نصیبش
که در اول شب وصل حبیبش
سر انگشتان صاحب دل قرینش
نه در حنا که در خون

قتیل است

برادر خواست بی او تشنه ماند
به بی دستی به او آبی رساند
عمود آمد بفرقش تا بداند
حبیب آنجا که دستی بر فشانند
محب ار سر نیفشاند بخیل

است

حسین بالین اکبر گفت ویلی
شده اشکش روان مانند سیلی

خدا بی او نمانم زنده خیلی

هر آن شب در فراق روی لیلی

که بر محزون رود لیلی

طویل است

رباب آمد به گریه همچو باران

بگفتا در میان سوگواران

به زینب سرپرست داغداران

بدیلی دوستان گیرند و یاران

ولیکن شاهد ما بی بدیل

است

تخمیس با غزل استاد شهریار

سحر با همرهان دیدم چو گل در طرف بستانت

چو بلبله پر زدم اند هوای روی خندانت

ولی دست فلک افکند دست من ز دامانت

نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجرانت

که جانم در جوانی سوخت ای جانم

بقربانت

دلی چون من بدام زلف خود کردی اسیر آخر

جوانی مرا کردی بدرد هجر پیر آخر

دلم با آنکه شد از زندگانی بی تو سیر آخر

تمنای وصال نیست عشق از من مگیر آخر

بدردت خو گرفتم نیستم در بند

درمانت

ص: ۸۷

تخمیس با غزل علامه طباطبائی

یک شبی دوست را در بر خود تنها

برد

آن مقامی که کس آنجا نرسد آنجا

برد

نه عجب گر دل و دین را ز من

شیدا برد

«مهر خوبان دل و دین از همه بی

پروا برد

رخ شطرنج نبرد آنچه رخ

زیبا برد»

زان می ای کز کف او ریخت دل من خون شد

سبزه زار دلم از داغ غمش گلگون

شد

عقل سرگشته و حیرت زده و مفتون

شد

«تو میندار که مجنون سر خود

مجنون شد

از سمک تا به سماکش کشش

لیلا برد»

آخر آن صبر که کردم من از آن

زلف سیاه

شب تاریک و در بسته بدیدم رخ

ماه

کرد چشم دل من بر رخ آن ماه

نگاه

«من بسر چشمه خورشید نه خود

بردم راه

ذره ای بودم و عشق تو

مرا بالا برد»

گفتم ای یار مرا عمر سر کوی تو

بود

عاشقی صحبتی از نرگس جادوی تو

بود

قصه شام دراز من و گیسوی تو بود

«خم ابروی تو بود و لب مینوی تو

بود

که در این بزم بگردید و

دل شیدا برد»

قتل حضرت امام حسین (ع)

حسین را کشت یک دسته فئودال
هنوزش می کشند آنها همه سال
در این گلشن که رنگ و بوی گل
نیست

بجز تشریف سرنا و دهل نیست
ز سرنا و دهل تنهاست مقصود
کزین نهضت کسی کمتر برد سود
محرم چیست استحمار مردم؟

همه مشغولی افکار مردم
مسلمانان مسلمانی نه اینست
شعار دین ایمانی نه اینست
در این گلشن نشانی ز آن چمن نیست

حسینی را چرا خلق حسن نیست
بجان آنکه آقای من است او
بجان محبوب و مولای من است او
همه اینها اذیت بر حسین است
برای دشمنانش نور عین است

از آن شه گفت کاندرو وقت معلوم
کشد مهدی ز ظالم داد مظلوم

از آن روزیکه او از زین فتاده

سرش را ظالمی برنی نهاده

ص: ۸۸

بود مظلوم در اعصار و ادوار
ز یاران دروغی هست بیزار
عزاداری که در دین بود بدعت
کجا باشد بشاه دین محبت
عزاداری که در ابداع و تشریح
کجا از وی مقامی گشت ترفیع
خلاصه این ره مقصود ما نیست
در این سودا بعالم سود ما نیست

امام جواد(ع)

دریغا دخت مأمون را شرف نیست
ترحم بر جواد بی طرف نیست
تقی را کشته و انداخت از بام
مگر او زاده شاه نجف نیست
تقی مقتول و او در قصر با عیش
کسی در فکر مرگ و این تلف نیست
امام ما بدست یک زن پست
چرا گردون ز گردش منحرف نیست
بدورش بلبلان با ناله و آه
همی گویند گل یار خزف نیست

یاد تو

دلی

خواهم که با یاد تو سوزد

بهارش

ز آتش باد تو سوزد

بسوزد

هر دل از ناشادی خویش

دل من

چون شود شاد تو سوزد

نسوزاند

دلم را آتش هجر

بماند

روز میعاد تو سوزد

کوری در گلشن

بقصد بوی گل کوری بگلشن می رود ورنه

صفای باغ را باید که چشم روشنی باشد

بناله بلبلی از دوری گل من از آن نالم

که ممکن نیست عشقم با گلی در گلشنی باشد

خوشا جانی که در اوج هوائی میکند پرپر
خوشا دستی که از مهر و وفا بر دامنی باشد
تهمتن گرز ره بگذشت گو باز آی و رحمی کن
که شاید در چه ترکان عالم بیژنی باشد
بهر جا بنگرم لعل لب او نقل مجلس هاست
مگر از پرتو حسنش بعالم روزنی باشد
از آن ترسم که سوزد شعر قدسی عالمی دل را
شرار آتشی کافی است کاندر خرمنی باشد

همسر خرم

سر سرگشته ام در بالشی با همسری خرم
تن غم پرورم با همسر سیمین تنی باشد
نه من خود را بوصل مهوشی از لایقان دانم
نه مهر وئی بفکر دوستی با چون منی باشد

امام ناسع

تقی
پرورده این خاندان بود
امام
ناسع ما شیعیان بود
به
غیر از معتصم از قصر ننداخت
عزیز
را که دیشب میهمان بود
که
بود این کس که افتاد از لب قصر
نیای
حضرت صاحب زمان بود

بگرید

هر کسی بر والد پیر

بجز

مهدی که بابایش جوان بود

تخمیس با غزل حافظ

اگر چه دانمت در اضطرابی

ز هجر روی زهرا دل کبابی

شب تار از فراق ماهتابی

به روی ما زن از ساغر گلابی

که خواب آلوده ایم ای

بخت بیدار

بگفتا یار شیرین شاه خسرو

به آن دلداده محزون شیرو

که گر خواهی بتابد بر تو پرتو

بیا و راز اهل درد بشنو

به لفظ اندک و معنای

بسیار

جهان بعد از نبی زندان ما بود

گل غم قسمت دامان ما بود

عمر هم آتش سوزان ما بود

بت چینی عدوی جان ما بود

خداوندا دل و دینم نگه دار

علی را گفت شخصی در شب تار

چه دیدش دست تراز غسل آن یار

حسن گریان حسین با چشم خونبار

الای طوطی گویای اسرار

مبادا خالیت شکر ز

منقار

ص: ۹۰

دل ظالم مَشَّوش باد جاوید

مکانش قعر آتش باد جاوید

گل اندر راه مهوش باد جاوید

سرت سبز و خطت خوش باد جاوید

که خوش نقشی نمودی از

خط یار

تو بودی در ازل یار ظریفان

شرافت هم تو دادی با شریفان

چرا در فرقت روی لطیفان

سخن سربسته گفتی با حریفان

خدا را زین معما پرده

بردار

بیاد شهادت حضرت علی(ع)

شب قتل است بیا یاد علی کن

بیا یاد امام اُولی کن

علی گفتم ندانستم علی کیست

علی آنکه پی او بایدم زیست

مگر هوش از سپهر مست رفته

که ملجم را بیالا دست رفته

روم پرسم ز گل بوی علی را
ز ماه چارده روی علی را
گلی که بوی او دارد کجا بود
عدالت خواه چون او در کجا بود
نهم نقش خیالش بر دل ریش
کنم یادش بیرسم از دل خویش
دگر شب رفت و صبح آمد پدیدار
چه صبحی تارتر بود از شب تار
ز بس بدتیره صبح عالم افروز
نمیدانم که شب شد گشته یا روز
شیش گوید نیم من آنقدر تار
صباحش گفت کی بودم سیه کار
سحر گاهان نه از شب بد نه از روز
که ناکامی در آن گردید پیروز
صدای فزت آمد در سحرگاه
خوشا رهبر خوشا رهرو خوشا راه
بشب شبنم رود با گل شود یار
نسیم صبح پیک عاشق زار
بشب شب رو رود تا منزل ماه
سحر او راه برده تا بدرگاه

بحجله شب رود دامادی از بیم

سحر گه او رود تا عین تسنیم

سحر بشکفته گردد گل بگلشن

سحر خوبست که باشد دیده روشن

همه شب زینب اندر آسمان گوش

پی صوت اذانش چون شب دوش

ص: ۹۱

صدا آمد ز سیارات افلاک

که زینب بابت امشب رفته در خواب

متاب ای آفتاب ای شب مشو روز

بمان تا سر زند ماه شب افروز

نیاید بار دیگر آن سحرگاه

که دنیا و علی بروی بود شاه

یتیمان بعد از این بابی ندارند

نه بابی قطره آبی ندارند

تو «قدسی» گر چنانی از غم او

برو بر صبر زینب آفرین گو

ندیدستی تو و گوش ات شنیده

شنیده بدتر است یا آنکه دیده

یادگار خط

بدیدم دستخط یار خود را

بدست مردم بی اعتباری

یکی بر آتشش بنهاد می سوخت

همی نالید چون قلب فکاری

بدو گفتم نو ای کاغذ چه کردی

که سوزندت سرا پا چون چناری

بگفتا «قدسیا» سوزم باین جرم

کز و هستم بدوران یادگاری

تخمیس با غزل حافظ

شب

مولود مهدی با دف و نی

مجالس

شد پیا از مصر تازی

بمن

روح القدس گفت از شب دی

لبش می بوسم

و در می کشم می

بآب زندگانی برده ام پی

چه غم

گر منکرش گردیده نا کس

ز نا

کس فرق بسیار است تا کس

ز ترس

آنکه افتد در بلا کس

نه

رازش می توانم گفت با کس

نه کس را می توانم دید باوی

جهان

را یا رب از وی دور مگذار

دو چشم

خلق را بی نور مگذار

مرا

مست و ورا مشعور مگذار

چو

چشمش مست را مخمور مگذار

بیاد لعلش ای ساقی بده می

شده

دین مبتذل اسلام بد نام

مسلمان

بی کس و برگشته ایام

گر آید

روزی آن مه بر لب بام

لبش می بوسد

و خون می خورد جام

رخش می بیند و گل می کند خوی

از آن

روزی که نیست آن سرو آزاد

مسلمانی

نشد هرگز دلش شاد

گر آرد

مژده اش بار دگر باد

بده

جام می و از جم مکن یاد

چه داند کس که جم کی بود کی کی

بیادش

رسته گل ها بر لب جو

نسیم

صبح از وی می دهد بو

زند

قمری بسرو افغان کوکو

چو مرغ

باغ می گوید که هوهو

من و از دست جام باده می می

صبا

پای چمن گسترده مسند

ز شب

شبنم به غارت برده مسند

چمن با

گل برابر کرده مسند

گل از

خلوت بیاغ آورده مسند

بساط زاهدی چون غنچه کن طی

نگارا

تا تو زین عالم نهانی

ندانند

کس طریق مهربانی

شبی می خواند

«قدسی» در جوانی

زبان

دم درکش ای حافظ زمانی

حدیث بی زبانی بشنو از نی

نصیب قدسی

شبی از

راه احسان گر بر این ناشکیب آیی

مریض افتاده در بستر

ببالین چون طیب آیی

مریض عشق

می ازرد بماند بر سر بستر

اگر یک شب

ببالینش علی رغم رقیب آیی

نصیب قدسی از عهد جوانی وصل اوست اکنون

جوانی می رود

یکدم تو باید ای نصیب آیی

ص: ۹۳

رباعیات - دوبیتی ها

نه هر کس دوست خواهد بیند او را

نه هر کس کاشت گل می چیند او را

اگر دانسته باشد می دهد دست

تواند هر دلی بگزیند او را

بیا یاد تو تسکین دل ماست

غم عشقت بعالم حاصل ماست

تمام زندگانی مشکلی نیست

حیات بی تو درد مشکل ماست

نه آن دلبر گل پر بسته ماست

خیالش یار قلب خسته ماست

شبی می گفت با یاران که «قدسی»

خودش آنجا دلش پیوسته ماست

بیا یاد غمت تسکین جان هاست

وصالت زندگی بخش روان هاست

خیال خاطر ایام وصلت

شکافنده بهار بوستان هاست

گر من بروم مراد من یاد من است
بس دلها شاد از دل ناشاد من است
میعاد من این زمان که بگذشت
نبود

آینده خلق روز میعاد من است

آن قوم که فکر رهبرانش این است
افکار رعیتش دو صد چندین است
هر شیرینی نمی شود نقل و نبات
زیرا که پیاز پخته هم شیرین است

دل درماندگان در مانده اوست
که رانده آشنایان رانده اوست
بنازم لطف آن صاحب کرم را
که هر ناخوانده آنجا خوانده

اوست

دانی که ز هجر تو بما چون رفته
است

کاری که شب هجر به مجنون رفته

است

از دیده که شب تا به سحر خواب نداشت

از دل که تمام شب از او خون

رفته است

ص: ۹۵

دلم از عهد او بشکستن آموخت

ز ابرویش غمم پیوستن آموخت

شنیدم دلبرم با خسته دلها است

دلم از خسته دلها خستن آموخت

فلک ما را در این کار این چنین

خواست

بدست غم گرفتار این چنین خواست

تو ای مؤمن بگو دست قضا بود

تو ای عاشق بگو یار این چنین

خواست

دلا یاد گل پر بسته خوبست

غمش بر روی غم پیوسته خوبست

نمی دانم چه دل را می برد دوست

ولی دانم دل بشکسته خوبست

بیا یارت بین یارش غم تست

رفیق هر شب تارش غم تست

تو «قدسی» دیدی و بار دلش غم
بین اکنون که سر بارش غم تست
صنم محبوس و دل در باغ با دوست
خوشا آندل که در پرواز با اوست
نه تن را قدرت پرواز با دل
نه دل را تاب برگشتن از آن سوست

دلی چون من از او بشکسته تر
نیست

کسی چون من باو پیوسته تر نیست
اگر روزی رود با خسته دلها
بیند کز دل من خسته تر نیست
دیگر وصلش میسر گشتنی نیست
دلی از وی مکدر گشتنی نیست
گل ما تالب جوی از رهی رفت
که هر کس می رود برگشتنی نیست

بشر دیدی از آن شه دست برداشت
بدست دشمنش تنها نگه داشت
دلا آب روان آخر بشر نیست

ندانم از چه او را تشنه بگذاشت

آن مه که شب از پنجره زد رویش

داشت

آن گل که سحر شگفته شد بویش

داشت

آبی که به مهربانی از جوی گذشت

چون پرسیدم قصد سر کوبش داشت

ص: ۹۶

آبی که به مهربانی از جوی گذشت
چون پرسیدم قصد سر کویش داشت

دانی ز چه در بهار ما گل نشکفت
من نیز ندانم این سخن بلبل گفت
کاشانی باغبان ز گلشن شده دور
خاک غمش آمد آنچه گل بود برفت

دل من خرمی یکدم ندارد
دم آسوده ای از غم ندارد
مگر چشمان «قدسی» رفته در خواب
که گل برگ تراز شبنم ندارد

آن کس که ز دانشی چراغی دارد
چون لاله درون خویش داغی دارد
بس لاله نو شکفته دارد در باغ
کس را نبود خبر که باغی دارد

دل سنگین دلان نرمی ندارد
که یخ در جای خود گرمی ندارد

چنان با سخت جانی می برد گرگ

که از روی شبان شرمی ندارد

پیوسته رخ تو جستجو خواهم کرد

با دل ز غم تو گفتگو خواهم کرد

روزی اگرم بیاغ گل راه دهند

هر گل که غم تو داشت بو خواهم

کرد

دی آمد و باز ابر و باران آورد

از بهر دل امیدواران آورد

هر سال بهار آمد و گل داد ولی

امسال فراق گل عذاران آورد

بهار آمد بهار ما نیامد

گلی در لاله زار ما نیامد

سر راهش نشستم تا دم صور

جهان بگذشت یار ما نیامد

دیدم که شراب ما به پیمانہ

نماند

این گنج درین گوشه ویرانه نماند

فرداست که دوستان بهم می گویند

آخر ز غمش «قدسی» دیوانه نماند

ص: ۹۷

ترسم که دل شکسته کاری بکند

این کار به لیلی و نهاری بکند

بلبل گذری بشاخساری بکند

با گل سخنی ز یاد گاری بکند

بیا یاد غمت تسکین ما بود

تسلای دل غمگین ما بود

فلک هر گل که چید از گلشن دهر

نه مانند گل رنگین ما بود

قیافه ی بانیان کابوس شب بود

ز سرما ما جان ذاکر تا به لب

بود

همین عذرش که یک خان زاده مست

میان خانه اش گرم طرب بود

وصالت از جهان بگزیده تر بود

دلم از هر دلی تفتیده تر بود

بسی پوشیدم اسرار جهان را

ولی سرّ غمت پوشیده تر بود

اگر نالم ز دستش جان سر آید
و گر گریم جهان ز اشکم تر آید
جهان در سوز هجران تو شد طی
بسازم تا جهان دیگر آید

ز بس از زندگی فرسوده گردید
ز بس کارش بکار افزوده گردید
من و او گفتم آسائیم از این رنج
ولی من ماندم او آسوده گردید

ز دل وصف رخ دلبر مپرسید
حدیث آتش از مجمر مپرسید
بمن گفتند «قدسی» دلبرت کیست
بگفتم این سخن دگر مپرسید

شبی

گفتم بکعبه وقت دیدار

که تو

قبله ای منی یا کوی دلدار

بگفتا

من از آنم قبله ی خلق

که او

در این مکان می افکند بار

ص: ۹۸

یا گل

نبدی به دهر یا خار ایدل

یا

مسجد و یا خانه خمار ایدل

یا دل

نبدی یا رخ دلدار ایدل

یا شعر

من و دامن گلزار ایدل

مو که

دونم ز وصلت بی نصیم

مو که بی

تو در این عالم غریم

اگر

مرگم بیاید گو بیا زود

که

فارغ سازد از جور رقیم

مو که

دونم عمل بیهوده دارم

گنه

روی گنه افزوده دارم

چرا با

دوستانم بر لب جوی

نشینم

یا دلی آسوده دارم

مو آن

پستم که خود دونم که پستم

ز حدّ

خویش افزونم که پستم

مو که

دل بر تو بستم با تو هستم

مو که

بی پا و دستم با تو هستم

همه دل

از تو شادان رفتن از تو

مو که

دل از تو خستم با تو هستم

ما در

ره عشق او گلی کاشته ایم

زان گل

همه صبح توشه برداشته ایم

گر

بلبلی از فراق گل ناله کند

گوییم

که ما چنین گلی داشته ایم

دل تنگ

شود از آنچه در دل داریم

راز دل

خویش در زمین می کاریم

گه ابر

صفت بدشت هامون باریم

گه

لاله صفت ز خاک سر برداریم

دو

دردم آمدند هر یک ز یک سو

یکی

وصل وی و یک هجرت او

وصالش

با جفای دشمنان سخت

امان

از هجرت او هجرت او

مو که

دست دلم در دست یاره

مو که

چشمم براه انتظاره

مو که

جانم ز آه نیمه شب سوخت

چرا

جانان ز جانم بر کناره

ص: ۹۹

دلی چون من غمش داره نه و نه

کسی چون من گرفتاره نه و نه

شنیدستم که جانان جان ستان است

ستاند جان به یکباره نه و نه

ای شعر تو از قلب حزین می آیی

وقت سحر و گاه پسین می آیی

ای اشک تو از دیده چنان می ریزی

ای ناله تو از قلب چنین می آیی

ص: ۱۰۰

در رثاى فقيهى مجاهد

در رثاى فقيهى مجاهد(۱)

يا قلبُ لا تُكُ فى الدنيا بمغرور

ولا اذا ماتَ مَنْ تَهوى بمسرور

ذكرته و دموع العين منهمل

وليتنى لم اكن يوماً بمذكور

و تقشعر جلود السامعين اذا

أصغوا الى خبر فى الصحف منشور

كلّا ولا صدق الناعى

بمصرعه

ليت الإضاعات و الاقلام

مكسور

مات الأصول و مات الفقه و

اندرست

علم الرسائل فى الأوراق

مهجور

و صارت الأرض و الآفاق موحشه

إذ كان يونسنا بالعلم و

النور

قَدْ حَالَفَ الْعِلْمَ لَا يَبْغِي بِهِ

بَدَلًا

الَّا الْمَنَاجَاةَ فِي تَخْيَاةٍ

دِيجُور

وَقَفْتُ يَوْمًا بَدَزْفُولٍ وَ قُلْتُ

لَهَا

هَلْ تَذَكِّرِينَ زَمَانًا مِنْ

تَذَاكِيرِي؟

قَالَتْ وَقَدْبَانَ مِنْهَا أَنَّهُمَا

هَزَمَتْ

مَا كُنْتُ مِنْ بَعْدِ مَنْصُورٍ بِمَنْصُورٍ

لَهْفِي عَلَيْهِ وَ لِلنَّفْسِ الَّتِي بَقِيَتْ

تُحْمَلُ الْجَهْلَ فِي دَهْرٍ

الدَّهَارِيرِ

قَلْ لِلذِّي بَصْرُوفِ الدَّهْرِ عَيْرِنَا

هَلْ عَانَدِ الدَّهْرِ الْآكُلُ نَحْرِيرِ؟

مدح مولاي متقيان (ع)

مَحَبِّ عَلِيٍّ لَوْ يُخَلِّدُ فِي اللَّظِي

وَ مَبْغُضُهُ فِي جَنِّهِ وَ نَعِيمِهَا

لخفت من الطوبى و كوثر مَثَل ما

اخاف من النار اللظى و جحيمها

ذرونى و هول القبر و الحُفره

التى

قد اشتعلت من نارها و حميمها

اذ النار لا توذى موالى حيدر

ولو كان من كثر المعاصى مقيمها

اذ النار تهوى ان تكون كجنه

لِوالى عليّ حيث أمسى مقيمها

ص: ١٠١

١- . درباره استاد مرحوم مجاب آيت الله سيد منصور سبط الشيخ.

بحق علي (ع)

وسائل

هل أتى نصّ بحقّ سلى

أجبتُه

هل أتى نصّ بحقّ علي (ع)

وغير

ما هل اتى فى حقّه نزلت

فإنّما

إنّما نصّ بحقّ علي (ع)

ألّيس

آيه بلّغ حين ما نزلت

على

نبي الهدى (ص) نصّ بحقّ علي

أم

ليس آيه اكملتُ اذا نزلت

يوم

الغدِير كذا نصّ بحقّ علي (ع)

دعا

فالقى فى نار الجحيم اذا

رمى

اللعين بدا نص بحق على (ع)

و

الناس أن انكروا حقَّ و صحبته

فلا

يقر نص بحق على (ع)

لولا

نصوص التي في حقه نزلت

فنصّ

خير الورى نص بحق على (ع)

لَخَفْتُ

سياستهم حقاً نشك به

فسائل

هل اتى نصّ بحق على (ع)

ابتلا

ابتلا(1)

بُليْتُ

بما لو كان يُبلى به الهوى

لا صبح

مثلى تائهاً يتحير

فلا

الدهر يُنسينى و لا الهجر يَنْقضى

و

لاالموت يأتينى و لا انا اصبر

لانراه و لايرانا

تبارك

ربنا ما كان يجفو

ولكن

ماء بلدتنا جفانا

اذا

يبكى الثقاء فلا تملوا

بليل

فيه و ارينا اخانا

نقوم

بقبره نبكى و نشكو

ولكن

لانراه و لايرانا

ولم

نعدل سواه وليت شعري

فكيف

يكون يعدلنا سوانا

البكاء

اذا سئلوا اين الذي كان بالامس

معي لاتجبههم انه اليوم في

رمس

ص: ١٠٢

١- . درباره برادر مرحومش سيد مصطفى مجاب است.

فيا عين جودي بالبكاء خفيته

فلا تسمع الاهلون صوتاً سوى

الهمس

و شيعه في الليل بدر

بحشفه

كما كان جوف الماء شيع بالشمس

أرى كل عين باكياً عند فقده

من الرمس في حزنٍ و عيني من

القمس

فتى كلما صادفتُ بالحزن

سرتني

باقبال وجه او كلام او اللمس

و إنا لخمس لو أرى الموت

مقبلاً

على كل ذي نفس سواه من الخمس

فامسوا و دور القوم عن ذاك

خالياً

كان لم يكن فينا يواصل بالامس

اشكو الى الله

فكيف يعدله ثبتي و ان له
جَباً بقلبي و هذا الحبّ يفيني
ما كنت اعلم ان الدهر عاجه
و بعد موت الذي اهويه يبقيني
وقفت بالباب طول الليل منتظراً
و قلتُ للنفس صبراً سوف يأتي
فسوف اسئل ربّي ان يعجل في
موتي و في الحشراذ يحييه يحيني
كنا نشيّعهُ و البدر منخسف
كأنه قد راى حزني و فيبكي
اشكو الى الله حزني و ارتضيت به
لعله بعد طول السقم يشفيه
و اسئل الصّبر فيما قد رزئت به
اذن رضى الله فيما شاء يرضيني

مصطفانا

ألا يا للثقاہ و اقربانا
لما يوماً اصاب بمصطفانا
فتي لم يسترح ما عاش يوماً
الى ان نستريح و قد رأينا

فتی كالقلب بین صدور قوم

فكان القلب یخرج من جوانا

فامسوا شیعوہ بجوف لیل

و وجه البدر منخسف علانا

نصبر آنکه سازم با غم هجر

نه ز آن گم گشته رسد بهم نشانی

خلاصه قدسیا باشد بسی سخت

من و بی مصطفی و زندگانی

بلی هر کس که این داند عجب کرد

که تو بی او در این عالم بمانی

ص: ۱۰۳

اخِ صَدِيقِ

الا يا من بفرقته بلينا
 اتدرى فى فراقك ما دُرينا
 لقينا من فراقك يومٍ سوءٍ
 و فى الله الأَجِبُه ما لَقينا
 بقينا بعد فقدك فى حياهِ
 الا ياليت بعدك ما بقينا
 و فينا من اليه سكون نفس
 فاصبحنا و لم نَرِ ذاك فينا
 فتى ما كنتُ ابدلُه بشى
 ولى فى كل معزله معيناً
 و راعانا حقوقِ اخِ صديقِ
 و كُنّا نستقيه و يستقينا
 كأنّ الماء لم يكِ ذاك يدري
 و الا كان عن هذا يقينا
 و قلنا ان نناجيه بطيف
 الا يا طيف مالك لا تُرينا
 و لسنا بعده نَرُجو سُروراً
 الا ياليت كنت تعود يوماً

تري ما من فراقك يعترينا

وقاك الله مما نحن فيه

و مما انت فيه فما وقينا

و نحمد ربنا انا سنستري

الى ما قد سريت اذا دعينا

و نرجو ان يوفقنا لصبر

و يعطينا اجور الصابرينا

ص: ١٠٤

فصل دوم: اشعار درباره

اشاره

ص: ۱۰۵

معمولاً شاعران، با شعر به تجزیه و تحلیل دیگر اشعار می پردازند. پس از انتشار خبر بزرگداشت برای آقای مجاب، بعضی از شاعران از سراسر ایران تماس گرفتند و خواستار همکاری شدند. بعضی شعرهایی در وصف شخصیت آقای مجاب و فعالیت های او فرستادند و بعضی شعرهایی را پیشکش ایشان نمودند و گروه سومی هستند که با تألیف مقاله به بررسی سیره آقای مجاب پرداختند. همه این زحمات را قدر دانسته و در سه فصل این کتاب آورده ایم. در پاسخ به این زحمات ما توشه ای جز تشکر کردن نداریم؛ ولی خود آقای مجاب ناظر است.

این فصل شامل شعرهایی از دکتر صدرالحفاظی، استاد عرب زاده، استاد عصمتی، استاد قریبعلی و چند تن دیگر است. و گویای ویژگی های اخلاقی، اجتماعی، مذهبی و علمی آقای مجاب می باشند.

ص: ۱۰۶

به مناسبت پنجمین سالگرد ارتحال عالم ربّانی و زاهد صمدانی جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج سید کاظم مجاب و برگزاری همایش بزرگداشت ایشان قطعه شعری درباره وی، توسط دکتر صدر الحفاظی ارسال شد. این شعر درباره شخصیت آن مرحوم، مجاهدت ها و تلاش های او در راه گسترش اندیشه حق طلبانه شیعه، سجایا و محامد و محاسن اخلاقی مرحوم مجاب است. پس از این ابیات زیبا، به معرفی اجمالی شاعر محترم، آقای صدر الحفاظی می پردازیم.

بی شک آنان که راه حق رفتند

راستی را که زندگی کردند

چون اطاعت حیات جاوید است

گر نه عمری دوندگی کردند

چیست آزادگی و حریت؟

فارغ از بند هر که گردیدن

پشت پا بر رضای غیر زدن

تا رضای خدا پسندیدن

همه تسلیم امر حق گشتن

کارها وا گذاشتن به خدا

صدق در نیت و عمل بودن

دور گشتن ز فکر روی و ریا

سعی و جهد و مقاومت کردن

با تمام تکاپو و حرکت

لحظه ای را ز پای ننشستن

هر زمان تا خدا دهد برکت
یک نمونه بدین خصال و صفات
بود آری مجاب و کاظم بود
با همه عزّت و قناعت زیست
بر لبش شکر و ذکر دائم بود
بی تکلف به زندگی نگریست
داشت پرهیز سخت از اسراف
انتظاری نداشت از مردم
فارغ از هر چه بود در اطراف
چشم سرگرچه بسته؛ اما باز
چشم قلبش به نور ایمان بود
با همان همت خداوندی
حافظ و ترجمان قرآن بود

ص: ۱۰۷

منبرش از صفا و صدق درون

هم ز اخلاص او حکایت داشت

هر چه اندرز و موعظه می گفت

از حدیث و خبر روایت داشت

با بیان و نوشته ای می داد

انتشارِ معارف شیعه

صادقانه مخالفت می کرد

با گروه مخالف شیعه

بعد عمری اطاعت و خدمت

در جهانی دگر اقامت کرد

چونکه بودش مجاب در معنا

دعوت ایزدی اجابت کرد

در باره

دکتر سید مهدی صدرالحفاظی استاد دانشگاه، شاعر، محقق و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران است. او در سال ۱۳۳۶ در تهران متولد و ۴۰ سال در حوزه شعر و ادبیات فارسی فعالیت داشته است.

به منظور شناخت بیشتر از سراینده این اشعار، زندگی نامه مختصری از ایشان تقدیم می گردد:

سید مهدی صدرالحفاظی متولد سال ۱۳۳۶ در تهران، پس از اتمام دوره متوسطه در دبیرستان علوی در سال ۵۴، در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در رشته جامعه شناسی پذیرفته شد و در سال ۱۳۵۹ دوره کارشناسی ارشد را به پایان رساند.

صدرالحفاظی در دوره دانشجویی، همزمان به تدریس در برخی از مدارس تهران پرداخت و در سال ۱۳۷۲ با ورود به مقطع کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی به تحصیلات خود ادامه داد و پس از اتمام این دوره، در سال ۱۳۷۴ وارد مرحله دکتری در همان رشته شد و پنج سال بعد، موفق به اخذ دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران گردید. وی در سال ۱۳۸۴، عضو هیئت علمی در دانشکده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران شد.

استادان او در مقطع دکتری، مرحوم سید جعفر شهیدی، شیخ الاسلامی، تجلیل، شفیعی کدکنی، حاکمی، فرشیدورد و احمدی
گیوی بودند.

علاوه بر تحصیلات دانشگاهی، دو سال از محافل درسی عالمانی چون: شهید

ص: ۱۰۸

مطهری و علامه جعفری استفاده کرد و چهار سال نیز از محضر آیت الله محمدصادق جعفری کسب فیض کرده است. وی از سال ۱۳۷۵ تا کنون همچنان به تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌ها اشتغال داشته و ضمن تدریس و تحقیق، دو مجموعه شعر مذهبی با عنوان‌های «خورشید در بستر» و «آدینه ای که آبی» و نیز کتاب دیگری با عنوان: «واژگان محاوره ای بر اساس منشاء» منتشر کرده است.

از دکتر صدرالحفاظی مجموعه شعر دیگری به نام «رؤیای بهشت» در دست چاپ است.

از آثار چاپ شده وی می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

۱- خورشید در بستر، مجموعه اشعار مذهبی، انتشارات برگ نفیس

۲. آدینه ای که آبی، مجموعه اشعار مذهبی، انتشارات نورالثقلین

۳. فرهنگ واژگان محاوره ای، بر اساس ریشه‌های آن واژگان، انتشارات نورالثقلین

۴. رویای بهشت، شعر تحقیقی و پژوهشی، مراحل بعد از مرگ بر اساس آیات و روایات، انتشارات زهد

۵. تا بر دمد سپیده، مجموعه شعر مهدوی (بیشتر غزلیات)، سال انتشار ۱۳۹۱، انتشارات منیر

۶. جاری در هر لحظه، مجموعه شعر مهدوی (شعر نو: سپید و نیمایی)، سال انتشار ۱۳۹۱، انتشارات منیر

۷. روزهای سبز تقویم مجموعه شعر مهدوی (چهار پاره) سال انتشار ۱۳۹۱ انتشارات منیر

۸- باباجون مهدی (عج)، مجموعه شعر کودکان، سال انتشار ۱۳۹۱، انتشارات تیمورزاده

کتاب‌های در دست چاپ:

۱- غروب انتظار، مجموعه اشعار انتظار (۴)، در دست چاپ

۲- ساحل امید، مجموعه اشعار انتظار (۵)، شعر نو، در دست چاپ

۳- شرح مشکلات مخزن الاسرار (ج ۱)، در دست چاپ

آقای صدرالحفاظی چند دهه با مرحوم مجاب ارتباط نزدیک داشت. تلاش می‌کرد پای منبرهای ایشان و جلسات مختلف حاضر شود و استفاده کند. از این رو با شخصیت، افکار، منش و اخلاقیات آقای مجاب آشنایی کامل داشت.

اشاره

شاعر خوش سخن جناب آقای مقدس سه قطعه شعر در وصف اشعار و منبرهای آقای مجاب سروده اند. عنوان کلی سه قطعه همنشین آفتاب است و تمامی ابیات گویای ویژگی های راه و رسم، افکار و محاسن شعری و آرایه های لفظی و معنوی سروده های ایشان است. آقای مجاب را به دعبل خزاعی تشبیه کرده و وجه شبه را «لب عاشورا گو» دانسته است. در کوی ولایت اهل بیت (ع) و در شمشیر زبان، او را به مالک اشتر در هم‌آوردگاه صفین تشبیه می کند. بالاخره اشعار آقای مقدس پر است از تشبیهات، کنایات و استعاره های لطیف و ظریف و گویای اشعار متعهدانه و مذهبی مرحوم مجاب است.

عطر عترت

می درخشد

همنشین آفتاب

چشمه

سارانی که می جوشد پر آب

تربت

عشق و عطش دارد به کام

می دهد

مولا جوابش را سلام

چنگ در

دامان خورشید سحر

می نهد

تاج سیادت را به سر

چشم در

چشم افق ها دوخته

توشه

بار معرفت اندوخته

با

ضمیری روشن آن جاوید مرد

با دلی

آغشته با امید و درد

دست در

دست عصایش می رسد

عطر

عترت از صدایش می رسد

بو

بصیر روزگار ماست این

دیده اش

نهر و دلش دریاست این

خاکساروخانه زاد اهل

بیت علیهم السلام

می زند نبضش به یاد اهل بیت علیهم

السلام

شهروند

شهریار شهر علم

دیده

اش در جستجوی بحر علم

تا علی

جو، شد دل آگاه او

در

امان از رهنمان شد راه او

جز ولی

الله نستاید کسی

سربه

پای شاه می ساید بسی

آن شهی

کو حکمران عالم است

هرچه

از آقایی اش گویم کم است

ص: ۱۱۱

دعبلِ شعر عاشورا به لب

او که

صهبای ولا سر می کشد

باز

شمشیر زبان بر می کشد

در صف

صفینان سالک شود

شیرگون

همدوش با مالک شود

منبر

او مرکب رزم و جهاد

کی قدم

از پایمردی پس نهاد؟

پیرمرد

است این ولی عاجز کجاست؟

خصم

جان با دشمنان مرتضاست

کرده

عمر خویشان تقدیم او

مال و

آل و جان و دل تسلیم او

غیر او

از هر کسی دل می کند

بر درش

کوس تعبّد می زند

در

کمانش تیر علم است و ادب

همچو

دعبل شعر عاشورا به لب

گوش کن

آن صوت داودی سرشت

می رسد

هر دم ز دالان بهشت

کی

رفیقان! هر که جز حیدر گزید

تا ابد

روی سعادت را ندید

کهنه

کار عشق در فصل درو

داشت

آهنگ غلامی نو به نو

خرمنی

از خوشه های مهر داشت

گوئیا

در گفته هایش سحر داشت

پیرو

اخبار و پابند اصول

همصدای

وحی و همپای عقول

تیزبین

و ریز بین و نکته سنج

اهل

داغ و اهل سوز و اهل رنج

دم به

دم دیوانی از پرواز گفت

گرچه

سرّ عشق با ایجاز گفت

روایت مصیبت نامه

خیزی ای

برنا دل شوریده سر!

باز در

پیکار کن سینه سپر

گو

مرا: آن سو به روی ماه یار

چشم

خود بگشودی ای چشم انتظار؟!

باز در

خون جگر، زن خامه را

یا

روایت کن مصیبت نامه را

روضه ی

تشنه لب کرب و بلا

می سرا

سربسته و بی ادعا

مزرع

شوریدگان آتش بزن

پلکها

و دیدگان آتش بزن

تو بیارا

محفل احباب را

هم به

پا کن خیمه ی ارباب را

ای

شفیع ما به ره واماندگان!

قبله ی

از قافله جاماندگان!

تشنگان

را وصفی از دریا بگو

حال

زار ما تو با زهرا بگو

در دل

شور و نشور محشرت

یاد کن

از ما کنار مادرت

ص: ۱۱۲

آقای عبدالستار الحسني از پژوهشگران، نویسندگان و دانشمندان معاصر شیعه این ابیات را به زبان عربی درباره آقای مصباح سروده است. شعر زیبایی است و نشانگر مهارت و توانمندی سراینده آن است. ایشان درباره تاریخ درگذشت مرحوم مصباح اینگونه گفته است: (کاظم سکنه فی أعلى الجنان) ۱۳۶ / ۹۶۱ / ۱۱۱ / ۹۰ / ۱۳۵ جمع این اعداد ۱۴۳۳ است.

رحل المولى (المصباح) العالم ال-

زاهد الحبر إلى دار الأمان

و إرث الأجداد من آبائه

ساده المخلوق من إنس و جان (۱)

فهو من أبناء (موسی کاظم ال-

-غیظ) أكرم بابنه المحض الهجان (۲)

قد قفى أجداده فى منهج

سنه القرآن فى أوفى بیان

و روى عنهم أحاديث الهدى

بأسانید تجلّت للعیان

و لهم قد محض الودّ و ما

حاد عنهم لفلان و فلان

إذ أتانا النصُّ فى الذکر به

بصریح الأمر، يتلى كل آن

و هو (الحافظ) قرآن الهدى

حفظ واعٍ، واعبٍ، ثبت الجنان (۳)

مُشَرِّقُ الإِسْنَادِ فِيمَا قَدْ

رَوَى

من أحاديث صحاح و حسان

قد أتى الله سليماً قلبه

زاده التقوى، و نعم الزاد كان

و جنان الخلد قد أضحت له

خير دار حلّ فيها بامتان

ص: ١١٣

١- . (الجانّ) مشدّد، و حُفِّفَ هنا للضّروره.

٢- . (الهِجَان) بمعنى الأصيل ذى النّسب الصّريح، و يقابله: (الهِجِين). يقال: أين الهجين من الهجان.

٣- . الجَنَان، بفتح الجيم: القلب.

شاعر متعهد خوزستان مشهور به آقای «یاحسن» این ابیات را در وصف صفای باطنی و محاسن اخلاقی جناب مجاب، نیز مصائبش مثل غرق شدن برادرش در رودخانه دز سروده است.

مجاب آنکو مقامش بس

جلیل است

سخنهایش به جاهِ حق

دلیل است

جدا از رنگ و ریو و

کبر و حیل است

که بر دامان آل حق،

خلیل است

کلام او به

گمراهان سبیل است

در آن گوشه یکی

سجاده باز است

مجاب زاهد مادر

نماز است

هماره با دلش در

سوز و ساز است

به درگاه خداوندش

نیاز است

چو می بیند

که خرما بر نخیل است

بسال یکهزار و سیصد

و هشت

در این دنیا یکی

کودکِ پیاگشت

محمد کاظم و نامش

سزاگشت

که دزفول از مقامش

پر صفاگشت

ضمیرش

همچنان دریای نیل است

چون آب دز ره جو رو

جفا رفت

مجاب ما ز غم اندر

نوا رفت

جوانیِ همراهِ آبِ

بلا رفت

بدل صد غم ز داغِ

مصطفی رفت

چو او در موج آب دز

قتیل است

گرامی شاعرِ محبوب

شهر است

که با کفر و مفسد

سخت قهر است

بذکر ایزد خود غرق

بحر است

بنزد من گرامی مردِ

دهر است

مرا حیرت بسر زین کار باشد

معظم شاعر دور از

رذل است

که ناینا چینی هُشیار باشد

خداوندش هماره یار

باشد

براه علم و دین

بیدار باشد

نشان قدر از جدّش

جمیل است

اگر چه دور این

دنیا رحیل است

ص: ۱۱۵

شیفته کرده مرا، سید احمد عالم زاده

اشاره

شاعر متعهد و شناخته شده، سید احمد عالم زاده، این شعر را در تابستان ۱۳۶۱ در تهران سروده است. آقای عالم زاده با دیدن بعضی منابر و سبک تبلیغ آقای مجاب و شنیدن پاره ای از مطالب ایشان و مطالعه اشعاری از آقای مجاب تحت تأثیرش قرار گرفت و این ابیات را سروده است.

شیفته کرده مرا طبع درافشان

مجاب

همچو گنجینه بود دفتر و دیوان

مجاب

نزد صاحب نظران است به گلزار

ادب

بلبل نغمه سرا طبع غزلخوان مجاب

شامه جان وی از عطر سخن تازه

شده

هر که بنهاده قدم سوی گلستان

مجاب

آشکار است و هویدا که به دنیای

ادب

پرتو افکنده چومه نام درخشان

مجاب

درفصاحت سخنش هست به سرحدّ کمال

یعنی اعجاز کند طبع سخندان مجاب

زنده گردد دل و جانش ز شراب

عرفان

هر کسی را که رسد دست به دامان

مجاب

غزلش نغز و دل انگیز و نواز شکر

روح

شاهد گفته من دفتر و دیوان مجاب

گر بگویند مرا مرد هنرمند رواست

هست اطلاق هنر لایق و شایان

مجاب

شعرش آتش بود و شعله زند بر دل ها

چون که خیزد سخن از سینه سوزان

مجاب

باطنش هست به انوار دیانت روشن

آفرین باد بر این قدرت ایمان

مجاب

هست این نکته مسلم که به تاریخ

ادب

تا ابد زنده بود نام درخشان

مجاب

همزبان من شوریده نمود عزم سفر

راستی سخت بود محنت هجران مجاب

می رود شاعر روشندل ما جانب قم

ای قم ای شهر شرف جان تو و جان مجاب

همچو احمد به جهان سرخوش و سرمست بود

هر کسی می زده از ساغر عرفان مجاب

ص: ۱۱۷

شاعر اندیشمند معاصر، محمدابراهیم فراهانی

«قدسی» ز صفایت به رهم باز

کشیدی

سرگشته منی را به ره ناز کشیدی

نازم سر سوداگری چون تو کسی را

تو همچو منی راز پی راز کشیدی

آشفته دلی را که همه عمر نبودش

هر جا که کشیدی ز پی ساز کشیدی

ایام به روشنگری چشم نبوت

خاتم چو تو بودی که به آغاز

کشیدی

سر دفتر هر شعر چو کردی دل

خونین

نازم که تو خون از دل شهباز

کشیدی

بینا دلی را کردم از پرتو عشق

زد

در پرده مستی تو به همراز

کشیدی

گه حافظ و گه سعدی و گه شاعر

دیگر

در بزم سروری تو به اعزاز کشیدی

هر چشمه که آبش ز بن دل بترآود

خشکیده نگردهد چو به غمّاز کشیدی

یعقوب که از دوری آن دل بشدی

کور

نوری دگر آمد که به اعجاز کشیدی

من دانم و تو دانی و خورشید

جمالت

گر نقش جهان شد تو سرافراز

کشیدی

قدسی چه داند که «فراهانی» ما

گفت

هر قطعه ز شعرش چو به آواز

کشیدی

ص: ۱۱۹

هر شخصی با کتاب و دانش سر و کار دارد، اسم پیر روشن ضمیر یعنی ابوالفضل عرب زاده را شنیده است. وی بیش از شش دهه از عمرش را در خدمات نسخ خطی، فهرست نویسی، جمع آوری میراث گرانبهای مکتوب و تلاش برای حراست از گزند آفات طبیعی و انسی، راهنمایی پژوهشگران و ترویج علم و دانش گذراند. آقای عرب زاده با آقای مجاب رفاقت دیرین داشت. زیرا آن مرحوم عاشق کتاب بود و چه کسی بهتر از آقای عرب زاده رئیس کتابخانه آیت الله گلپایگانی و آقای حکیم زاده مسئول بخش نسخه های خطی بود؟! اکثر روزهای هفته را به سراغ آقای عرب زاده و آقای حکیم زاده می رفت و آخرین خبرها و اطلاعات کتب را دریافت می نمود. همچنین آقای عرب زاده علاقه مند سبک منبر ایشان بود و در جاهایی مثل بیت آیت الله کوکبی در ایامی که منبر داشت، حاضر می شد. این روابط که بالاتر از دوستی بلکه نوعی تعاطی فرهنگی و تعامل علمی بود، تا آخر ادامه داشت.

اکنون در سوگ آن عزیز از دست رفته، آقای عرب زاده شعر زیر را سروده و در طلیعه شعر نوشته است:

در رثاء واعظ شهیر حجت الاسلام و المسلمین مرحوم حاج سید محمد کاظم مجاب رحمه الله علیه به تاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۹۵ است.

تاریخ وفات مرحوم مجاب ۱۳۹۰ است، و در مصرع سر فکرت به مطلع برد آنی، سر فکرت نماد ۸۰ و مصرع بگفتا (۵۰۳)، هم (۴۵)، نشین (۴۱۰)، جدش (۳۰۷) و آمد (۴۵) جمعاً ۱۳۱۰ سال است و جمع این دو ۱۳۹۰ را می رساند. از این رو با دقت علاوه بر آرایه های لفظی و معنوی این شعر، گویای سال وفات مرحوم مجاب هم هست. نام این شعر را «صاحب معانی و بحر مثنائی» نهاده چون مرحوم مجاب را روشندلی متعلق به محاسن اخلاقی و دانش فراوان و نیز دریایی از محفوظات قرآنی می داند. مثنائی به معنای قرآن مجید است.

یکی روشندلی صاحب معانی

که بُد فضلُ ادب را آسمانی

عرب بود ز دزفول و شوشتر

ولی در قم نمودی زندگانی

توانا مرد فضلُ علم و دانش

مجابُ کاظم روشن روانی

ز گلزار رسول الله خاتم (ص)

که چون بحرِیست ناپیدا کرانی

آیا روشن دل بحر معانی

تو ای رخشنده گوهرهای کانی

به هر مجلس بُدی شمع فروزان

که با روشندلان نوری نهانی

تو از تفسیر از احکام اسلام

بهر منبر کنی شکر فشانی

تو با منطق کنی اثبات مذهب

احادیث تو قرآن را مبانی

تو با اخلاص با ایمان راسخ

تشیع را نمودی جاودانی

نهال شرع از تو بارور شد

به هر لحنی نمودی هم زبانی

بود این افتخارات بس به عالم
که اهل بیت را مرثیه خوانی
حسین(ع) پرورده زهرای اطهر
هم اصحابش که بر یک اخترانی
ز اندیشه طلب کردم وفاتش
سر فکرت به مطلع برد آنی
بگفتا هم نشین جدش آمد جمع
که روشن دل دگر او را ندانی
خداوندا به میزان عملها
ورا بگذار در حسن امانی
به رسم یاد بود این نظم گفتا
که تا جاوید ماند یادمانی
ز بعد خواندن این جمله بر خوان
به روحش سوره سبوح المثنائی

آقای موسی عصمتی نابینا و شاعر مشهور از شهر بیرجند و ساکن مشهد مقدس، دبیر بازنشسته ادبیات فارسی است. تا کنون پنج کتاب شعر از او منتشر شده است. وقتی با خبر شد که برای مرحوم سید محمد کاظم مجاب درصدد برپایی همایشی هستیم اظهار تمایل به همکاری نمود. مدیریت همایش هم به دلیل شخصیت متعالی آقای عصمتی طی نامه ای از ایشان استدعا کرد درباره آن مرحوم سروده ای داشته باشد و کتاب حاضر را منور و فضای همایش را معطر فرماید.

ایشان دو قطعه با عناوین به رنگ قدسی و لحظه های بارانی تقدیم نمودند. ابیات زیبایی است. از آقای عصمتی نهایت سپاس را داریم.

به رنگ قدسی

قرار بود از اول که انتخاب شوی

شیه شعر؛ پراز حرفهای ناب شوی

میان مجلس روضه دعای سبز کمیل

به جان و دل بدرخشی که آفتاب شوی

حدیث عشق بگویی ادای دین کنی

که با زمانه سرانجام بی حساب

شوی

فراز منبرت از روشنی بگویی باز

فراز منبر اندیشه ها شهاب شوی

به باغ قمصر چشمت اگرچه غم گل

کرد

تو آمدی که در این کوره ها گلاب

شوی

هزار خاطره از روزگار تو باشد

میان قلب اهالی عشق؛ قاب شوی

شیه رودکی از جنس روشنی باشی

دوباره پنجره ای روبه ماهتاب

شوی

قرار بود از اول که مثل انگوری

میان خمره ی تقدیرها شراب شوی

برای پنجره هایی که رو به

فردایند

به رنگ قدسی اندیشه ها مجاب شوی

ص: ۱۲۳

لحظه های بارانی

منبرش لحظه

لحظه باران داشت

منبرش

مثل رود جاری بود

در کلامش

هزار پروانه

در صدایش

غم قناری بود

در سلوک

نگاه او خورشید

لحظه های

طلوع راگم کرد

روشنی تا

کرانه ها پر زد

در نگاهش

شروع راگم کرد

آمد انگار

با چراغی که

در دلش

مثل صبح روشن بود

آمد از

لحظه های بی روزن

در غروبی

که فصل رفتن بود

در غروبی که با پدر می گفت

بعد ازین بی قرار خواهم شد

چشم هایم اگرچه تاریک است

چشمه چشمه بهار خواهم شد

پدر از روزگار او پر زد

خسته و بیقرار و تنها شد

مثل بغضی شکسته در طوفان

مثل ابر بهار تنها شد

در کمیل صدای او گل کرد

روضه هایی که بوی باران داشت

روضه هایی که در کویر سکوت

فصلی از بغض های انسان داشت

از تبار خطابه های زلال

از تبار نجیب منبر بود

روشنی را تمام باران را

مثل قرآن همیشه از بر بود

در دلش روشنای یک خورشید

در نگاهش سکوت جاری بود

مثل بغضی شکسته در باران

در صدایش فلوت جاری بود

او برای سکوت منبرها

مثل یک شعر ناب خواهد ماند

مثل قدسی زلال و نورانی

آیه آیه مجاب خواهد ماند

ص: ۱۲۴

آقای محمد حسینی (متخلص به علیل) چهار پاره هایی درباره مرحوم مجاب سروده و برای مدیریت همایش فرستاده تا در کتاب شعر ایشان منتشر گردد. ضمن تشکر از ایشان استدعا داریم اگر اشعار دیگری دارند قبول زحمت کرده و ارسال فرمایند.

مجاب مانند بهار سبز معنا می داد

او معنای درختان خدا را می داد

بغض های خفته پای منبرش فریاد می شد

وقتی به رسم عشق مردم را نور می داد

ای کاش دوباره مجابم تاریخ می گفت

با لهجه دیزفولیش تجربه ها می گفت

ای کاش صدای گرمش تحرک می داد

مانند نسیم بهاری نشاط می داد

او روایت گر درد مردم بود

خاطره گو، کم گو اما پرگو بود

منبرش خالی ز ریا و عجب بود

چون ذاتش متنفر ز دنیا بود

تشنه ام آب محبتش را خواهانم

نیازمندم آب ولایتش را خواهانم
صد افسوس نشدم سیراب ز گفتارش
هر آینه تابش نورش را خواهانم

میان شاعری، ناینایی و غمخواری دان

علیل

مجاب باشد وسط

اینها ای علیل

غم روزگار و حزن

اهل بیت فِسرَدش

چو مجاب غریبی اندر

خلائق ای علیل

ص: ۱۲۵

این چهار پاره را آقای یدالله قربعلی متخلص به شمیم در بزرگداشت مقام علمی و زهد حجت الاسلام سید محمد کاظم مجاب سروده است. آقای قربعلی دبیر زبان انگلیسی در دوره متوسطه و استخدامی اداره آموزش و پرورش اصفهان بوده اما چند سال است بازنشسته است. و تمام وقت به امور فرهنگی ناینایان می پردازد. از کودکی نابینا است؛ اما با سخت کوشی و تلاش فراوان به مدارج عالی فرهنگی و علمی و اجتماعی دست یافت. وقتی شنید قرار است برای مرحوم مجاب همایشی بر پا گردد، این چهار پاره را تقدیم نمود. او از شاعران صاحب سبک و سراینده چندین مجموعه شعر است.

دل آینه ها صفا دارد،

توی باغ عروج و شهر خدا.

کوچه ها سبز می شود، هر بار،

با نوای خدایی علما.

دست در دست همتی والا،

همسفر با ارادت و توفیق.

راه می پوید آن بلند نظر،

سوی دولترایی از تحقیق.

دیده بسته از همان خردی،

تا نبیند فروغ نومیدی.

دل گشاده ست، در کف ایمان،

تا نسوزد فروغ توحیدی.

با فروغی فراتر از خورشید،

دل او راه عشق می پوید،

در سراسیمی شبی تاریک،

نوری از التفات می جوید.

ص: ۱۲۷

باغ سرشار فکر و اندیشه،
می کشاند ورا به دشت بهار.
می سراید ترانه ای دلگیر،
می نهد در دل شکسته قرار.
شیخ دل خسته، واعظ راشد،
نم اشکی به یاد یار فشاند.
دیدگانی که روشنیش نبود،
دل او را به کوی یار کشاند.
پیر اندیشه و خلوص و ورع،
زندگی را نمود وقف کتاب.
زندگانش پر ز نور امید،
چه رفیع است جایگاه «مجاب»
نقش هر لحظه از توسل اوف
گل امید در جهان می کاشت.
رنگهای سیاه دنیا را،
با نم اشکهایش بر میداشت.
در ارادت به دختر موسی،
زندگی را به شهر قم آورد.
و نفسهای گرم معصومه،
هستی اش را فردای مردم کرد.

هرگه اندوه و گر سختیش،
کام او را ز شهدها می شست.
از برای زدودن آن غم،
حرم آن علیمه را می جست.
خلق آرام و صبر و حلم و وقار،
سختکوشی و اعتقاد و شکیب.
طاقتی داشت مرد خدا،
تا رسیدن به سرسرای حیب.
پیر وارسته، پایمرد صبور،
گامهایش تمام یکرنگی.
برق امید و همت و الفت،
وارهانده ورا ز دلتنگی.
مأمنی در کنار کلبه ی دوست،
بهترین جانپناه و مأوایش.

بهتر از آن رضای دولت یار،

برترین افتخار والایش.

یارب این مرد دیده ور ز خدا،

در پناهت بهین مکانش باد.

در سرای ز تو همه غفران،

زاد منزل، رفیق راهش باد.

با «شمیم» رضای تو ای دوست،

سینه اش باد از صفا سرشار.

گرچه تاریک بود رخسارش،

دیده ور باد با تو آن رخسار.

باغ آرامشش همیشه بهار،

کوی خلدش کنار پیغمبر.

همنشین حسین و فاطمه باد،

تا رهد از گذرگه محشر.

تا نهد توشه اش به آسانی،

در بهشت امید و خرسندی.

تا بگیرد پناه جاویدان،

در محبت سرای دلبندی.

زندگی نامه: یدالله قربعلی نجف آبادی در اردیبهشت ۱۳۴۲ در یک خانواده کارگری در شهرستان نجف آباد دیده به جهان گشود. او از همان کودکی با مشکل ضعف بینایی بر اثر آب سیاه مواجه بود. این بیماری و معالجه نادرست و عدم شناخت آن او را در ده سالگی از نعمت بینایی به کلی محروم کرد. از سال ۱۳۵۲ به آموزشگاه نابینایان ابابصیر اصفهان رفت و دوره

ابتدایی را در آن جا گذرانید و سپس برای ادامه تحصیل به یکی از مدارس عادی راهنمایی شهر اصفهان رفت. دوره متوسطه را در اصفهان آغاز کرد ولی از سال سوم دبیرستان به زادگاهش بازگشت و تا پایان تحصیلات متوسطه در رشته اقتصاد در آن جا ماند.

در سال ۱۳۶۲ در رشته ادبیات دانشگاه اصفهان پذیرفته شد. همزمان به عنوان معلم حق التدریس در شهرستان نجف آباد نخستین کلاس ویژه نابینایان را راه اندازی نمود. سال بعد به استخدام رسمی آموزش و پرورش در آمد. در سال ۱۳۷۰ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد در رشته

ص: ۱۲۹

او علاوه بر تدریس در آموزشگاه های نابینایی در مدارس عادی به تدریس ادبیات پرداخت. در کنار این فعالیت ها آموزش به جانبازان نابینای نجف آباد را نیز به عهده داشت. در سال ۱۳۸۷ به عنوان معلم نمونه کشوری برگزیده شد. او علاوه بر آموزش نابینایان در خصوص آموزش خط بریل و کوتاه نویسی انگلیسی و فارسی فعالیت هایی داشت. در خصوص کوتاه نویسی انگلیسی کتاب آموزش کوتاه نویسی انگلیسی را به صورت خود آموز برای نوآموزان زبان انگلیسی تألیف نمود.

از دیگر فعالیت های او سرودن شعر است که با زبانی شیوا و تصویرسازی های خلاق شعرش را رونق و تحرک بخشیده است. (۱)

آقای قربعلی چند سال است مشغول جمع آوری اشعار نابینایان می باشد تا در چند مجموعه منتشر نماید. از این رو با اشعار مرحوم مجاب هم آشنا شد و به محض دریافت خبر بزرگداشت برای ایشان اظهار تمایل به همکاری کرد و شعر مزبور را سرود.

ص: ۱۳۰

خطیب وارسته، پریسا بقال زاده

خطیب وارسته، پریسا بقال زاده (۱)

مجاب شاعر نامی خطیب وارسته

دلم دوباره به یادت به سوگ

بنشسته

اگرچه روز فراق تو در زمستان

بود

درون سینه ما از غم تو سوزاندی

اگرچه دیده تو تیره بود و

نابینا

خطابه های تو شد موجب هدایت ما

تمام زندگیت بیت بیت یک غزل است

و شعرهای تو شیرین و خوش چنان عسل است

وجود تو چه عجیب بود با کلام

خدا

و بود عشق خدا در وجود تو پیدا

تو از حلاوت دنیا چه خوش گذر

کردی

و عاشقانه سبک بال و پر سفر

کردی

۱- ساکن قم، نابینا و فارغ التحصیل رشته حقوق در مقطع کارشناسی.

عرفان ناب، علی اکبر صفری

عرفان ناب، علی اکبر صفری (۱)

یک عمر خواند «آمن یجیب» آری مجاب بود

هر

مجلس توسل اش عرفان ناب بود

در

آن افق که دیده ها را روشنی نبود

از

سر به پای نور بود او آفتاب بود

در

پای منبرش همه رفتن و شوق داشت

هم

آب بود و آینه بود و گلاب بود

آتش

گرفت و شعله زد خاکستری نماند

بغضی

که در گلوی او در پیچ و تاب بود

از

آتشی که شعله زد در جان خیمه ها

در

لحن پرشرار او دردی مذاب بود

مثل

بهار پر طراوت بود روضه اش

راوی

تشنگی در آن قحطی آب بود

یک

سینه داشت سوخته از هرم العطش

چون

لاله های سوخته در التهاب بود

هرگز

نمی توان زبان در وصف او گشود

از

او که زندگانی اش عرفان ناب بود

ص: ۱۳۳

فاضل فرهیخته، غلامعلی محول

فاضل فرهیخته، غلامعلی محول (۱)

فاضلی فرهیخته، نسل بو تراب

سید محمد کاظم آلِ مجاب

اهل دزفول هر که با هر صنف و کار

می شناختند همچو تشنه نزد آب

یک خطیب مستعد در نشر دین

یک مدرس، حوزه، با گفتار ناب

هوش سرشارش به حفظ نکته ها

هر زمان آماده از بهر جواب

حافظ قرآن و در تفسیر آن

سینه اش گنجینه ی علم و کتاب

جانش از نهج البلاغه مستفید

روحش از نور صحیفه مستجاب

در ادب دستی و فکری باز داشت

گفته در دیوان قدسی شعر ناب

درس تقوا و ادب آموخته

در زمان نوجوانی و شباب

در شگفت از درک سرشارش به درس

گرچه بود از دیده اش پشت حجاب

فهم و عقلش یادگار بوبصیر
بود روشندل، دلش چون آفتاب
در تولی و تبری، امر و نهی
یک مجاهد بود، در راه صواب
بود بیزار از همه طاغوتیان
می شنید هرگاه و همواره عتاب
دور از دسته جات و حزب، لیک
با کیاست مطلع، زین فصل و باب
ریشه های انقلاب در سال چل
آفتابی بود در پشت سحاب
مقطع تاریخی و امر امام
بهر کاپیتال و ظلم بی حساب
می نمود شرح حقایق بهر خلق
می گشود راهی برای انقلاب
گشت سقایی به راه دین شهید
بین مردم در کنار مشک آب
گفته ای «شیوا» تو در این مختصر

جمله ای

را از فصول یک کتاب

ص: ۱۳۵

۱- . شاعر اهل بیت که بسیاری از زیارت نامه ها و دعاها را ترجمه منظوم فارسی کرده، وی دزفولی و ساکن شوش و جزء هیأت امنای بقعه دعبل است.

شخصیت‌ها و شاعرانی با تقدیم اشعارشان به مرحوم مجاب، عملاً از خدمات ایشان تشکر کردند. این اشعار محتوا و آهنگی مثل و مشابه اشعار ایشان را دارد.

عرف اینگونه است که هر هدیه دهنده‌ای سعی می‌کند هدیه‌اش متناسب با شخصیت هدیه‌گیرنده باشد. در اینجا هم هدیه‌ها، شعرهایی است که از لحاظ محتوایی با شخصیت و افکار و خط مشی آقای مجاب هماهنگ و متناسب است.

ص: ۱۳۸

چشم انتظار، پرِسا بقال زاده

اشاره

پرِسا بقال زاده نابینا و ساکن قم و فارغ التحصیل رشته حقوق در مقطع کارشناسی از شاعران جوان است. شعرهای زیبا و جذاب می‌سراید، به طوری که با استقبال عمومی مواجه شده است.

دو قطعه غزل درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور آن حضرت و انتظار شیعیان سروده و تقدیم مرحوم سید محمد کاظم مجاب نموده است.

رویای من چندیست در خوابم نمی آیی

شب بی تو تاریک است مهتابم نمی آیی

چندیست دریای دلم غرق تلاطم هاست

در حسرت بی خواب و بی تابم نمی آیی

من بی توتنها می شوم گم می شوم

بی تو

نیلوفری در عمق مردابم نمی آیی

من از خدا پیوسته می خواهم

وصالت را

زاری کنان در کنج محرابم نمی آیی

بیداری من بی تو چون کابوس شد افسوس

رویای من چندیست در خوابم نمی آیی

باز دل چشم انتظار جمعه هاست

روز و شب دل بی قرار جمعه هاست

جمعه کارِ هر دلی با مهدی است

هر صدای قلبمان یا مهدی است

مهدی ای دیدار تو رویای ما

جمکرانت مرجع و مأوای ما

آخرین اسطوره ی عصمت بیا

آخرین گنجینه ی حکمت بیا

با تو عالم عشق باران می شود

کلبه احزان گلستان می شود

کاش از بند گنه فارغ شوم

تا برای یاریت لایق شوم

ماه من بردار از رویت نقاب

جان زهرا در ظهورت کن شتاب

ص: ۱۳۹

محمدبن علی مشهور به دعبل خزاعی (۱۴۸-۲۴۵ق) شاعر مشهور شیعی است. یکی از قصاید او به نام «مدارس آیات» به عربی همین قصیده است که با این بیت شروع می شود:

مدارس آیات خلت من تلاوه و مسکن عَزَّ مَعْفَر و العرصات

یعنی آموزشگاه های آیات، خالی از تلاوت شده و منزلگاه عزت (وحی) با خاک یکسان گشته است.

این قصیده درباره امام حسین علیه السلام و خاندانش و مناقب و مظلومیت آنان است. گزیده ای از ابیات این قصیده را عرضه کرده و در ادامه به معرفی شخصیت دعبل و ویژگی های این شعرش می پردازیم. شعر به قصیده «مدارس آیات» مشهور است ولی ترجمه فارسی آن را «مظلومیت اهل بیت علیهم السلام» نامیده ایم.

نوحه گر بنشسته جمعی همنوا

اشک ریز و غرق غم با ناله ها

از درون سینه و راز نهان

می نمودند خواسته هاشان را بیان

یاری هم کرده هنگام نیاز

تا که روشن شد سحر شام دراز

گفت و گوها چون بهم پیوسته شد

جوهر این گفته ها یک دسته شد

ذکر خوبان در زمان هایی که بود

با غمی بسیار بر آن ها درود

بوده ام مأنوس آن سر زنده خاک

۱- . شاعر اهل بیت که بسیاری از زیارت نامه ها و دعاها را ترجمه منظوم فارسی کرده، اینک ترجمه منظوم قصیده «دعبل» تقدیم می شود. وی دزفولی و ساکن شوش و جزء هیأت امنای بقعه دعبل است.

جایشان خالی نمایان بر زمین
پاک و عاشق بوده اند و مه جبین
ای بسا شب ها که ما را می ربود
بلکه سوی قله ها بهر صعود
راه پیموده رهی صعب العبور
تا که بر سیمین تنان پر سرور
رو نموده زانکه با چشمانشان
جستجو می کرده بر یارانشان
روزگارم بوده اندر شور شب
گر چه قلبم بی خبر بود از سبب
آمدم ناگه به خود آگه شدم
حسرتی بر دل از آنچه من بدم
لحظه ای اندیشه بر جور زمان
کرده ام بر دشمنی های کسان؟
تفرقه بود و شکست و جور و کین
مردمان بیهوده بر روی زمین
دست نا اهلان حکومت اوفتاد
جستجوی نور در ظلمت فتاد
جز نماز و روزه در نزد خدا
کی به دست آید تقرب با هوا؟

یا به جز دوستی با آل رسول
کی شود اعمال هر بنده قبول؟
دشمنی با آل آن زاغوی زن
قرب حق است و رضای ذوالمنن
زادگان «هند» (۱) با کفر و نفاق
با ستم کشته «سمیه» (۲) بنفاق
ظاهراً بنموده در اسلام جا
کافر و فاجر، منافق، بی حیا
محکومات واجب قرآن حق
کز خدا بودست، پیمانی به حق
ریب و شک در کارشان بشکسته عهد
شبه کرده امر دینی را به جهد
بر ملا شد ادعای دینشان
آشکارا گمراهانه کینشان
این همان آزمایشی بود از خدا
تا شود آن ادعایشان برملا
قبضه کرده حکم داور را بزور
برگرفته ارث و از خویشی بدور
نه هدایت دیده و نه رهنما
نه به شورا کرده رو در ادعا

گشت آغاز مصیبت آشکار

تلخ شد بر کام ها آب گوار

لغزش مردم بسی خود کار کرد

راهشان را بیعتی هموار کرد

ص: ۱۴۲

۱- . هند جگر خوار .

۲- . مادر عمار یاسر .

گو چه می گفتند با صوت بلند؟

در امامت وارثیم با این روند

وارث پیغمبریم در این مجال

گرچه بودند جملگی اهل ضلال

گر که جاری می شد آن امر رسول

در امامت مرتضی می شد قبول

لغزشی هرگز نمی شد در امور

دین نمی شد از سر گردونه دور

مصطفی آن خاتم پیغمبران

مرتضی او را برادر بُد عیان

کز همه آلودگی ها دور بود

قاتل هر کافر مغرور بود

راه انکارش بهر جا بسته است

خاصه در بدر و اُحد شایسته است

در غدیر و صحنه بدر و احد

آن مقام شامخش هموار بد

فضل او را نص قرآن خوانده است

جمله ایثارش بدوران مانده است

قوت خود را وقت قحطی زمان

داده است بر احتیاج دیگران

عزت و جاه و جلال و منقبت
خاص او باشد مقام و مرتبت
این مناقب کی بمکر آید بدست
یا بخدعه با به هر اعمال پست
بلکه با نیروی پاک پایدار
بهره مند از تیر و تیغ آبدار
آری آنگاهی که بوده بی خیال
گرد غُزی و منات بهر وصال
من بدم همراه جبریل امین
آگهانه گشته ام گرد زمین
اشک ریزان دیده ام با حزن و آه
گریه ام بر خانه های آشنا
صبر من پایان گرفت و رغبتم
آن چنان انگیخت آه و حسرتم
تا که دیدم خانه ها ویران شده
یک بیابانی بجای آن شده
دیده ام خالی مدارس جای آن
دشت خشکی روبروی دیدگان
خانه هایی را که بوده محترم
وحی منزل را در آن بوده حرم

خانه های آل پیغمبر که بود
کعبه و خیف و منا بهر سجود
خانه های پایگاه عرفات
جایگاهی بهر رمی جمرات
خانه ی آثار آن عبد خدا
جایگاهی بود در خیف و منا
کز درون آن بسوی بی نیاز
خلق را دعوت نموده بر نماز
خانه ای کز مرتضی بود و حسین
بوده از سجاد و حمزه نور عین

ص: ۱۴۳

خانه ای کز مرتضی بود و حسین

بوده از سجاد و حمزه نور عین

خانه جعفر چو یاران سرفراز

پینه پیشانی ز آثار نماز

خانه های رازداران نبی

فضل و عبدالله پاک متقی

خانه های آن دو سبط مصطفی

نور چشمان علی مرتضی

یعنی آن خانه که وحی کردگار

کرده آنرا پایگاه اعتبار

خانه ای تا می رسید فرمان رب

سینه ی احمد که تا آرد به لب

خاندانی بوده اند تا از خدا

بر جوامع هادیند و رهنما

ایمن از جرم و گناه و لغزشند

در پی آگاهی و آموزشند

یعنی آن خانه که جبریل امین

با نزول وحی رب العالمین

می رسید بر اهل آن بیت هدا

هم درود و برکت بی منتها

بر بیوت وحی و گنج علم حق

رهنمایان کسان مستحق

آشکارا در صلاح مردمان

رهنمایی کرده اند راهی عیان

خانه ی برپایی صوم و صلوه

مظهر پاکان و خیر و حسنات

خانه هایی را که هتاکی خصم

گرچه بود پیدا به یک معنای رسم

هرچه حرمتها شکست آن خصم دون

لیکن از حرمت شکنها شد مصون

خانه هایی را که مانده برقرار

.

دشمنی ها هر چه آمد روبرو

دولت پاینده شان مانده بجا

محو و یا تخریب نگشته این بنا

یک تأمل تا به رسم این سؤال

خانه هایی را که گم گشته عیال

آن عیالاتی که در راز و نیاز

بوده اند از کی بروزه هم نماز

جمعی هم از خاندان با شرف

شد پراکنده به غربت هر طرف
چون درختی شاخه هایش از قضا
هر یکی سوی کشیده در فضا
بوده اند میراث ختم المرسلین
حامیان و سروران بهترین
فاطمه ای دختر پاک رسول
گر که می کردی تصور این حصول
بر زمین افتاده فرزندات حسین
روی خاک آن نور شمس مشرقین
بر لب آب فرات و تشنه لب
غرقه در خون جان سپرده در تعب
ص: ۱۴۴

میزدی آنکه بصورت لطمه ها
اشک چشمانت روان بر گونه ها
ترتت پاکان مدفون به خاک
کوفه و شهر مدینه تابناک
قبرهایی هم به فخ مدفون آن
پیکر پاک یل خونین تنان
بر روان پاکشان یکسر درود
شانشان باید مدیحت ها سرود
سرزمینی شهر جورجان بهره مند
از مزار کشتگانی سربلند
آل پاک مجتبی در شهر دور
شهریا حمیری مزین از قبور
غرفه هایی کز بهشت دارد نشان
ترتت پاکیزه ای دارد میان
جسم پاک نورچشم مصطفی
موسی جعفر گل باغ وفا
خفته در بغداد و خاکش توتیا
سرمه ی با برکت چشمان ما
قبر دیگر طوس را اندر میان
بس مصیبت دیده از نامردمان

آن چنان بار مصیبت ها که بود
سینه سوزان زخم بر دل می فزود
آری، آری این مصیبت بی گمان
جاری است تا مر رسد صاحب زمان
تا برانگیزد خدای منتقم
قائمش را تا زدايد بار غم
حضرت مولا علی موسی الرضا
کز خدایش رحمتی بی منتها
پرتو صلوات حی پایدار
امر او را حق نماید استوار
اما از شرح مصیبت ها که خود
عاجز از توصیف رخدادی که شد
بر لب آب فرات و کربلا
بنگری آن جا قبوری پر بها

درباره دعبل خزاعی: او از شاعران و نویسندگان بزرگ و مشهور شیعه است. نامش را اغلب محمد ولی بعضی حسن نوشته اند. در کوفه به سال ۱۴۸ق در عهد امام صادق علیه السلام و زمان خلافت منصور عباسی (حکومت ۱۳۶-۱۵۸ق) متولد شد. خاندان دعبل از شاعران عرب بودند. پدر، پدر بزرگ و عمویش شاعر بودند. دعبل به معنای اشیای فرسوده و کهنه مثل شتر پیر است. این نام توسط دایه اش از سر هزل بر او نهاده شد و روی آن ماند و به آن مشهور شد. او تا زمان امام

جواد علیه السلام (امام نهم) زنده بود و احادیثی از امامان شیعه نقل کرده است.

دعبل نزد استادان بزرگ و ادبایی مثل مسلم بن ولید، ادبیات عرب آموخت و در فن شعر سر آمد روزگار خود شد. درباره او فراوان در کتاب های قدیم و جدید، مطالبی آمده است.

مقالات بلندی در دانشنامه جهان اسلام (ج ۱۷، ص ۷۸۴ تا ۷۹۴) و دایرهالمعارف تشیع (ج ۷، ص ۵۳۸ تا ۵۴۰) درج شده و ابعاد زندگی او را معرفی کرده اند.

پس از اینکه امام رضا علیه السلام به خراسان مهاجرت کرد و ولایت عهدی مأمون عباسی را پذیرفت، دعبل به همراه ابراهیم بن عباس صولی (درگذشت ۲۴۳ق) شاعر معروف شیعه عازم خراسان برای ملاقات حضرت شدند. در مرو خدمت امام رسیدند. دعبل سوغات خود یعنی همین قصیده را به امام تقدیم کرد.

این قصیده درباره امام حسین علیه السلام، خاندان امام، بنی هاشم، مصائب حضرت در کربلا و حوادث محرم و شهادت امام علیه السلام است. مطلع قصیده اینگونه است:

مدارس

و آیات خلت من تلاوه

و

مسکنُ عَزَّ مغفر العرصات

این شعر چون بیانگر تاریخ امامت شیعه و در واقع گویای تاریخ آل علی علیه السلام است، با استقبال بی نظیر مواجه بوده است. دعبل این قصیده را در مجلسی که مأمون و حضرت رضا علیه السلام حضور داشتند، قرائت کرد. در این هنگام، مأمون به سختی گریست و هر دو، صله فراوان و بی نظیر به او دادند.

گویا ابیات آن ۴۵ بیت بوده ولی بعدها دیگر شاعران به آن افزوده اند و تا ۱۲۵ بیت افزایش داده اند. مدیریت مقبره دعبل در شوش چند بار این قصیده را منتشر کرده است. از جمله یک بار با ترجمه غلامعلی محول در قالب جزوه و کتابچه منتشر کرده است. استاد حاج آقای محول جهت اهدای پادش آن به روح تابناک آقای مجاب، قسمتی از آن را فرستاده است که در این جا آورده ایم.

ص: ۱۴۶

مدح امام منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف از سروده های شاعر نابینا، دبیر بازنشسته آقای محمود وجدانی نژاد است.

محمود وجدانی اصالتاً شیرازی است و در سال ۱۳۲۸ در شیراز متولد شد. در کودکی بر اثر ویروس خاص نابینا شده است. اکنون ۶۷ سال از عمرش می گذرد. از کودکی قرآن کریم را نزد عمه اش آموخت. وقتی به سن و سال رفتن به دبستان رسید هیچ مدرسه ای او را نپذیرفت و گفتند امکانات برای آموزش نابینایان نداریم. محمود وقتی بچه های هم سن و سال و همبازی های خود را می دید که به مدرسه می روند و جنب و جوش دارند ولی او مجبور است در خانه بماند ناراحت و غمگین می شد. چند سال بعد او را به حوزه علمیه شیراز بُردند و شروع به فراگیری دروس طلاب از ابتدا کرد. ابتدا امثله و شرح امثله، بعد صرف میر و هدایه را خواند. بالاخره کتاب جامع المقدمات و پس از آن کتاب مشکل سیوطی را خواند. سپس فقه و اصول فقه را شروع کرد. ولی چون کتب طلاب نه بریل داشت و نه گویایی، از این رو برایش مشکل بود و نتوانست ادامه دهد. اما ادبیات عرب را در حدّ عالی آموخته بود. تا اینکه برادرش محمدحسن که از او بزرگ تر بود و در کسوت معلمی در شیراز مشغول بود. شروع کرد به او درس دادن و چون هوش خوبی داشت، سریع یاد می گرفت و ظرف یک سال تا ششم ابتدایی را نزد برادرش یاد گرفت. آنگاه کلاس ششم را به روش جهشی امتحان داد و قبول شد.

پس از دریافت مدرک ششم ابتدایی، متوسطه را در شش سال طی کرد در ادامه در کنکور شرکت کرد و نفر دوم کنکور در رشته ادبیات شد. پنج سال هم دانشگاه را گذراند و در سال ۱۳۵۸ لیسانس زبان و ادبیات

عرب را دریافت کرد. پس از آن به عنوان دبیر مقطع راهنمایی در آموزش و پرورش اصفهان مشغول به کار شد. تا اینکه در سال ۱۳۸۶ بازنشسته گردید. (۱) مجموعه اشعارش توسط دفتر فرهنگ معلولین منتشر شده است و این شعر را به آقای مجاب اهدا کرده است.

و الشمس نشانی ز رخ نیکوی مهدی

واللیل حدیثی ز کمند موی مهدی

والنجم ز چشمانش که با برق نگاهی

رفته ست دل و هستی و دینم سوی مهدی

والفجر ز هنگام تبسم که ثنایش

گردیده عیان از دهن خوشبوی مهدی

زیبایی او بین که خداوند به قرآن

عرجون مثالش زده چون ابروی مهدی

والطور نشانی ز مقام و شرف او

جنات نعیم شمه ای از باروی مهدی

الفتح ز پیروزی او بر سپه کفر

الویل جزای فِرَق بدگوی مهدی

والعصر ز عصر فرجش کز مدد حق

تسخیر کند کل جهان نیروی مهدی

القارعه از هیبت او دان تو حدیثی

چون تیغ بگیرد ز غضب بازوی مهدی

تبریک خدا گفته به خود خلقت آدم

با خلقت موزون قد دلجوی مهدی

سجود ملائک گل آدم شده زیرا
کز نسل وی آمد سلف نیکوی مهدی
اوصاف کمالیه بود ذات خداوند
اوصاف الهیه بود هم خوی مهدی
وصفش چکنم چونکه خداوند به قرآن
وصفش بنموده ز قدم تا موی مهدی
از جان بگذشتیم و سوی جبهه روانیم
تا خیمه زینم ما همه در اردوی مهدی
روزی سپه کفر بزد لاف دلیری
نادیده گرفت این سپه حق پوی مهدی
امروز نگر؛ دون صفتان رو به فرارند
از بیم هجوم سپه حق جوی مهدی

ص: ۱۴۸

یا رب تو نگه دار ز اشرار و خطرها
این لشگر پیکارگر و حق گوی مهدی
پیروز نما لشگر حق بر سپه کفر
یا رب به حق عصمت و آبروی مهدی
یا رب تو خمینی ز بد دهر نگه دار
آن قائد حق، پیروی خط و خوی مهدی
از گوشه زندان، اسرا را تو رها کن
یا رب به حق جدّه ی مظلوم ی مهدی
رسوا بنما، قطع نما دست منافق
یا رب به حق گیسوی عنبر بوی مهدی
بر تربت زهرا(س) برسان دست محبان
یا رب به حق جد عظیم الخوی مهدی
یا رب تو مدد کن که رسد مهدی موعود
چون چشم همه غم زدگان شد سوی مهدی
وجدانی تو را غم چه بود کز کرم حق
هستی ز غلامان حقیر کوی مهدی(۱)

ص: ۱۴۹

این شعر توسط دبیر بازنشسته و دانشمند خادم جامعه و فرهنگ معلولان آقای محمدحسن وجدانی نژاد سروده شده و به آقای مجاب هم اهدا شده است. به منظور آشنایی بیشتر با شخصیت آقای وجدانی نژاد زندگی نامه مختصری از ایشان عرضه می کنیم:

بنده محمدحسن وجدانی نژاد شیرازی متولد ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۲ در شیراز هستم. تحصیلات ابتدایی را در دبستان های شیراز گذراندم و زیر نظر معلم هایی با کرامت، دانشمند، علاقه مند به اسلام و عاشق طریق اهل بیت(ع) تربیت یافتم. از زلال معرفت آنان به خصوص آقای سید اسدالله حسام زاده حجازی بهره بردم و هم اکنون که این اتو بیوگرافی را می نویسم، ایشان در قید حیات است. حدوداً ده ساله بودم که در کلاس چهارم ابتدایی در سال ۱۳۳۲ افتخار داشتم از مکتب پر فیضش بهره بردم و به این تلمذ افتخار می کنم. بعد از دوره ابتدایی، در دبیرستان های شیراز به تحصیل اشتغال داشتم و موفق به دریافت دیپلم ریاضی شدم. در سال ۱۳۴۱ وارد مرکز تربیت معلم شیراز شدم و از سال ۱۳۴۲ لباس معلمی بر تن نموده و مصمم به خدمت به کودکان این آب و خاک شدم.

پس از چند سال یعنی در سال ۱۳۴۴ مورد ضرب و شتم عوامل ساواک و شهربانی قرار گرفتم و همراه آقای مکارم از فیروزآباد فارس به صورت تبعید به شیراز انتقال یافتم. شیراز که در آن زمان دو یا سه دانش آموز نابینا داشت؛ نظر به اینکه بنده دارای برادری به نام محمود وجدانی بودم که تا سن ۱۲ سالگی درس رسمی آموزش و پرورش نخوانده بود. قبل از ورود به این دبستان برای

کمک به برادر نابینایم حروف الفبای بریل را از تنها معلم این مدرسه به نام آقای عبدالله معطری که هم اکنون در قید حیات اند فرا گرفتم. به همین واسطه اولین کلاس تلفیقی کشور را با این دانش آموز نابینا در فیروزآباد در دبستان بابک تأسیس کردم و برادرم را در این کلاس شرکت دادم و به صورت دانش آموز بزرگسال که به نام داوطلب نامیده می شد در داوطلبین ششم ابتدایی شرکت دادم و او موفق به دریافت گواهینامه ششم ابتدایی ظرف مدت یک سال شد. یعنی تمام دوره ابتدایی خود را ظرف مدت یک سال به پایان رسانید. من چون در این کار موفقیت چشم گیری به دست آورده بودم تقاضای ورود به آموزشگاه نابینایان کردم.

در مدت زمان کوتاهی که حدود دو سال شد تسلط کامل به حروف الفبای بریل پیدا کردم که از آن جمله الفبای فارسی، الفبای انگلیسی، الفبای عربی؛ و الفبای علوم و ریاضی بود و ظرف این مدت که تقریباً دو سال بود موفق به نوشتن اولین جلد قرآن کریم در کشور شدم. چون قبل از آن چند قرآنی که مورد نیاز نابینایان بود از کشور اردن وارد ایران می شد. طولی نکشید که بنده توانستم تعدادی نابینا که دوره ابتدایی را به اتمام رسانیده بودند در مدرسه که به نام مدرسه شوریده شیرازی بود از جمله برادر نابینای خودم را با آموزش علوم و زبان انگلیسی و ریاضی و ادبیات آشنا نمودم که مدت کوتاهی طول کشید که آن دانش آموزان از جمله برادرم دوره دبیرستان را به اتمام رسانیدند. بنده هم ظرف مدت دو سال حدود ۱۶۰ جلد کتاب با خط بریل اعم از کتب ریاضی، جغرافیا، زبان انگلیسی، ادبیات، قرآن، عربی نوشتم.

سپس به اصفهان منتقل شدم و در مدرسه ابابصیر مشغول گردیدم. ابابصیر مؤسسه ای صد درصد مذهبی با رعایت کلیه اصول اسلامی بود؛ به خصوص برای نابینایان و نجات نابینایان از دست تبلیغات میسیونرهای آلمانی تأسیس شده بود. روش آنها اینگونه بود که کودکان نابینا را از سطح استان اصفهان و

حتی کشور جمع آوری و در مدرسه اسکان و امکانات می دادند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران چند سال مدیریت ادارات آموزش و پرورش شهرستان های فریدن و شاهین شهر را بر عهده داشتم. سپس با حکم وزیر مسئول دفتر امور نایبانیان در وزارت آموزش و پرورش گردیدم، همزمان به تدریس در برخی مراکز نایبانی تهران هم مشغول بودم.

یک نیم ز عمر من که با لهو گذشت

یک نیم دگر که با شک و سهو گذشت

یک عمر دگر من از خدا می خواهم

تا فکر کنم چسان بدین نحو گذشت

یک روز خماریم که خواهان می ایم

یک روز که سرمست ز مشروب دی ایم

در بین خماری و چنین سرمستی

در فکر کجا هستیم؛ هشیار کی ایم

درتولد قَدَرَتِ نغمه بدرود سرود

شاهد مرگ به گهواره نمرود غنود

ای سلیمان تو بدین کبکبه مغرور مباش

که فلک تاج کیان از کف محمود ربود

عمری به جوانی و به بازی طی شد

امروز کهولتم به غفلت دی شد

عمر دگری من از خدا می خواهم

کاین باره زندگی کی آمد؛ کی شد

گر فلک صدسال در غربت گرفتارم کند

به که در پیش عزیزان وطن خواریم کند

گر به غربت من بمیرم پیش چشم ناکسان

به که از اهل وطن یک دوست آزارم کند

وافریادا زعشق وافریادا

کارم به یکی طرفه نگار افتادا

گر داد من شکسته دل را دادا

ورنه من و عشق هر چه بادا بادا

عشق تو بلای دل درویش من است

بیگانه نمی شود مگر خویش من است

ص: ۱۵۳

گفتم سفری کنم ز غم بگریزم
منزل منزل غم تو در پیش من است

در دیده به جای خواب آب است مرا
زیرا که بدیدنت شتاب است مرا
گویند بخواب تا به خوابش بینی
ای بی خبران چه وقت خواب است مرا

دل جز به ره عشق نپوید هرگز
جان جز سخن عشق نگوید هرگز
صحرای دلم عشق تو شورستان کرد
تا مهر دگر کسی نروید هرگز

گر چشم به دیدن تو آراید جان
پس جان چه کند گرت نبیند آسان
ما چشم به راه تو به خاک افکنیم
تا جان بیند رخ تو بادیده جان

مرحوم مجاب در همه جوانب زندگی تحرک و پویایی داشته؛ از جمله در شعر هم متحول بوده است. شعرهای پایانی عمرش از هر نظر با اشعار اول حیاتش متفاوت است.

هر چند سراسر عمرش، دغدغه آیینی داشته و همیشه شعر مذهبی برایش اولویت داشت، اما در دهه های نخست عمرش، اشعار اجتماعی هم می سرود، سپس یک دوره به غزل روی آورد و غزلیات بسیار سرود. در واقع جوانی خود را با عشق های آیینی اشباع کرد. عشق به ائمه علیهم السلام و محبت به وصال حضرت مهدی علیه السلام در شعرهای این دوره او بسیار است.

بهرحال اشعار و سروده های آقای مجاب در تاریخ شعر شیعه، جایگاهی می تواند داشته باشد. اما تا قبل از این بزرگداشت در این باره، مطلبی منتشر نشده بود. خوشبختانه چند مقاله رسیده و جنبه هایی از شعر مجابی را تجزیه و تحلیل کرده اند. این فصل شامل مقالاتی در این زمینه هستیم.

ص: ۱۵۶

دکتر محمدرضا سنگری در سال ۱۳۳۳ در شوش چشم به جهان گشود. چون پدرش به عنوان معلم از دزفول به شوش مأموریت داشت. اما تحصیلات متوسطه اش را در دزفول گذراند. سپس تربیت معلم را طی کرد و به عنوان معلم مشغول شد. تا اینکه در سال ۱۳۵۶ مجدداً در دانشگاه شرکت و پذیرفته شد. رشته ادبیات فارسی را تا کارشناسی ارشد در دانشگاه چمران (جندی شاپور سابق) ادامه داد. آنگاه در مقطع دکتری در همین رشته در دانشگاه تهران پذیرفته شد. ایشان چند دهه به تدریس ادبیات فارسی به ویژه ادبیات و فرهنگ عاشورایی مشغول بود و چند مجموعه شعر منتشر کرده است. به دلیل همشهری بودن با آقای مجاب ارتباط و دوستی داشت. در این مقاله به بررسی شعر مرحوم مجاب می پردازد.

شعر، میوه ای است که از شاخسار جان چیده می شود. شاعر در سلوک درون و برون و در سیر آفاق و انفس یافته های خویش را در قالب شعر گزارش می دهد و جام جام به کام تشنگان معرفت و حقیقت می بخشد.

در این میان سروده های شاعرانی که پنجره ی چشم ظاهر آنان به دنیا بسته است، رنگ و بوی و لطف دیگری دارد؛ این سروده ها ترجمان و آینه ی ادراکی دیگر از جهان و ره آورد "احساسی" متفاوت و دیگر گونه اند. شهودی راز آمیز و مکاشفه ای شگفت و ژرف که تأمل در آنها، فراخنایی دیگر را فرا چشم خواهند گان و خوانندگان قرار می دهد.

دیوان شعر فاضل فرزانه و دانشور روشنفکر مرحوم حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب (قدسی) از این گونه است. سروده هایی که در عین

رسایی، روانی و زیبایی، دریچه ای به باغ آگاهی و معرفت اند و فرصتی برای سلوک و سفر به قلمروهای تازه و نامکشوف.

استغنا

مرحوم مجاب به سبب اتصال عارفانه به حضرت حق و درک عظیم و لطیف از رحمت و رأفت و نعم پروردگار، هرگز «نداشته ها» را نمی بیند. بزرگ ترین نقد و فقر، یعنی چشم را بهانه ی سوگ و اندوه و شکوه و گله مندی نمی سازد و با «داشتن» محبوب خود را دارنده و صاحب «همه چیز» می یابد:

دلی دارم

که بی رویش نخواهد زندگانی را

غمی دارم

که با آن غم نخواهم عیش فانی را

نه بی رویش هوای چشم روشن می کنم روزی

نه بی

وصلش تمنا می کنم عیش جوانی را

تأمل کن

زمانی ای اجل شاید شب دیگر

بگویم با

لب لعلش غم درد نهائی را

نه من بس

در صف دلدادگان دلداده تر بودم

که او از

دل ستانان برده گوی دل ستانی را

دم صبح و

کنار جوی و طرف لاله نسرین

سلام از

من رسانید آن بهار زندگانی را

بگوئیدش که قدسی با غمت تا هست میسازد

اگر عشق تو

نبود او نخواهد عیش فانی را

عشق و دلدادگی

شيفتگی و دلدادگی چنان در وجود او شعله ور است و به غم «دوست» خوش است که در این راه سر از پا نمی شناسد و برای دادن «سر» در راه او همواره خود را آماده و بی تاب می بیند:

چندی است نیافتاده به رویت نظر

ما

می پرسدت از ناله دل چشم تر ما

گفتم که جوان مانم و پیری نرسد

زود

شاید به سر کوی تو افتد گذر ما

ما سر به در میکده دوست بسودیم

گو اینکه در این ره برود جان و

سر ما

آنانکه ز مستوری ما راز ندانند

آیند و بپرسند ز مستان خبر ما

یا عمر بسر می شد و یا شام غم

دوست

یا بر سر آن کوچه نمی شد گذر ما

هر کس که تو را دیده یقین کرده و

دانست

کز عشق تو شد شهر اقامت سفر ما

آن می که شب وصل ز دستش به سبوی ریخت

عیش دگران گشته و خون جگر ما

او گفت که امشب در این باغ

مبندید

شاید برسد «قدسی» بی بال و پر

ما

ص: ۱۵۸

ساده زیستی و زهد و پارسایی، شیوه زندگی مرحوم مجاب است. با قناعت زیستن مشی و سیرت اوست و تکیه بر لطف کریم و عنایت ربّ رحیم و چشم بر آستان او داشتن، به او مناعت و علّو روح و پاکی و عظمت روح بخشیده است:

خدا گواه است که ما میل مال و جاه نکردیم

خیال سروری و کشور و کلاه نکردیم

بغیر آنکه نبودیم پای بوس بزرگان

دگر بقول همان دشمنان گناه نکردیم

بنفکر آنکه شود رو براه کار جهانی

اساس زندگی خویش رو براه نکردیم

بیاد اختر صبحی که شد ز دیده ما دور

رصد ندیده و بر کوکبی نگاه نکردیم

خیال صورت او شمع بزم محفل ما بود

به دل تملقی از آفتاب و ماه نکردیم

زیست و هفتم ماه رجب که اول ماه بود

چه بیست و هفت که دیدیم و اشتباه نکردیم

امید وصل تو تا بودمان ز دل نبریدیم

اگر چه چاره این نامه سیاه نکردیم

بیم و امید

معلوم است آن که سر و سرّ با محبوب ازلی دارد، در بند تعلقات و کشش های مادی نمی غلتد و آن که چشم امید به عنایت و حمایت پروردگار دوخته است، در ارباب بی مرّوت دنیا نمی کوبد. مجاب بصیر و روشن بین و حقیقت نگر در جای جای سروده هایش به استغناى خویش - علی رغم فقر و نیازمندی اشاره دارد. مجاب هر چه دارد، همه از اوست و سرمایه و زاد و

ره توشه اش عشق است و بس:

خوشا

و خُرّما میخانه او

خوشا

عهد وی و افسانه او

خوشا

و خُرّما آن دل که از جهد

شب

برزخ شود هم خانه او

سحرگاهان

که آید بر لب جو

مبادا

دل شود بیگانه او

فروغ

روی ساقی جلوه ای کرد

که

جام و باده شد مستانه او

به هر

بزمی شود شمع شب افروز

کسی

کوشد ز دل پروانه او

شبی

همراه شبنم رو به گلزار

که

آید بویی از کاشانه او

ص: ۱۵۹

شب

برزخ کشم بویی از آن زلف

که

باشد فیض شبنم شانه او

دریغا

جان «قدسی» اینقدر نیست

که

باشد در خور جانانه او

فقط

یک توشه دارد «قدسی» از عمر

که

بوده عاشق دیوانه او

آیینی بودن

بخش قابل توجهی از سروده های مرحوم مجاب سروده های آیینی و دینی است که به ستایش و منقبت و مدیحه ی اهل بیت اختصاص دارد. این سروده ها لطافتی ویژه و گاه سبک ویژه دارند؛ چند نمونه به زبان عربی هستند که چیرگی و تسلط بر زبان و ادبیات عرب را می نمایانند. بیشترین سروده های آیینی مدح علی علیه السلام و پیامبر و دیگر سروده ها در سوگ اباعبدالله الحسین علیه السلام است. هم سوگ سروده ها (مراثی) و هم سور سروده ها (مولودی و ...) ترازمند و فرازمند و زیبا و ستودنی هستند. می توان سروده هایی را که در سوگ شخصیت های بزرگ یا در ستایش آنان آمده نیز از جنس و نسخ همان سروده ها دانست. در همه ی این سروده ها لطافت روح شاعر و عشق و ارادت وی موج دارد. چند سروده نیز اخوانیه یا شکوه و گله مندی است که ساختار نامه یا پاسخ به نامه دارند.

داغ سینه

«درد» وجه دیگر سروده های مجاب است، در دو داغ از دست دادن برادری که همدم و یار و غمخوار بوده، درد ناهمدلی ها، درد کج فهمی ها و آزارها و طعنه های سبک سران و خامان و مدعیان و کجروان، همه و همه دردهای اوست که در شعر

تبلور و بازتاب دارد بی آن که شاعر دامن صبر و شکیب از دست دهد و یا بر آشفته و تلخ و ناروا به مقابله بر خیزد.

نتیجه گیری

با همین ویژگی هاست که شاعر روشندل حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب را باید شاعری حکیم و حکیمی شاعر نامید. سروده های این دفتر، پر و بال پرواز به آفاق معنا و معرفت است و شعر حکیم مجاب، شعری که جان را سیراب می کند، اندیشه را بارور می سازد و روشنی و

ص: ۱۶۰

افروختگی به وجود مخاطب می بخشد.

از شعر استاد مجاب بیش از این باید گفت و امیدوارم صاحب نظران و اندیشه وران از زوایای گوناگون شعر منشور گونه استاد را بشناسند و بشناساند تا همگان از این زلال شیرین و حیات بخش بیشتر بهره مند شوند.

ص: ۱۶۱

سید محمد کاظم مجاب از سادات موسوی و جزء خاندان سادات گوشه می باشد. (۱) او دارای دلی پاک و ضمیری روشن است؛ طبع روان، ساده و جذابی در شعر دارد. از جوانی شعرهایی می سروده است. مجموعه اشعارش در سال ۱۳۴۳ با عنوان نامه روشن بینان برای اولین بار در دزفول منتشر شد. یعنی وقتی ۳۵ ساله بوده، دیوانی قابل توجه منتشر کرده است.

این رخداد یعنی انتشار دیوان اشعار مرحوم مجاب وقتی ۳۵ ساله بوده و در سال ۱۳۸۵ ق/ ۱۳۴۳ ش از چند منظر قابل توجه است: یک فرد نابینا در آن سال ها که هنوز مدرسه برای نابینایان فراگیر نشده بود؛ فقط در اصفهان مدرسه ای بود که توسط کلیسای آلمان ها اداره می شد. مدرسه ابابصیر که یک مدرسه با گرایش غیر مسیحی بلکه اسلامی بود، در سال ۱۳۴۸ در اصفهان تأسیس شد. در شیراز اولین مدرسه برای نابینایان در سال ۱۳۴۳ تأسیس شد. حتماً در اهواز و دزفول حتی مدرسه ای که کلیسا اداره کند وجود نداشته است. حداقل ما سراغ نداریم.

در چنین شرایطی یک نابینا چنان تربیت شده و ادبیات را فرا گرفته که توانسته اشعار نغز بسراید.

پس از چاپ اولین مجموعه اشعارش سال ها بعد یعنی در سال ۱۳۷۶ دومین دیوان او با عنوان دیوان قدسی منتشر شد. اینجا از زوایای مختلف به مجموعه های شعری مرحوم مجاب نگاه کنیم و شعرش را به لحاظ شکلی و صوری و نیز محتوایی و همچنین دیگر ابعاد آن تجزیه و تحلیل می کنیم. البته مرحوم مجاب دو مجموعه مهم مکتوب به یادگار گذاشته و لازم است به روش علمی به مطالعه هر دو مجموعه

ص: ۱۶۳

پرداخت: یکی مجموعه اشعارش که در قالب دو کتاب منتشر شده و دوم مجموعه سخنرانی های ایشان که هنوز صوتی است و در حال پیاده شدن است.

چون مجموعه سخنرانی های ایشان آماده نبود، در این مقاله فقط مجموعه اشعارش بررسی شده است.

اولین سروده ها و تخلص

بعضی معتقدند پس از وفات برادرش مصطفی، درد و رنج خود را با سرودن اشعار بیرون ریخت و خودش را تخلیه می کرد و شعر سرایی او با فوت برادرش شروع شد. اما دیگران معتقدند او از نوجوانی اشعاری زمزمه می کرد و به تدریج سروده های او پخته تر شد. (۱)

با توجه به اینکه شعرهایی که درباره برادرش مصطفی سروده در کتاب نامه روشن بینان آمده و این اثر در سال ۱۳۴۳ش / ۱۳۸۵ق منتشر شده، سید مصطفی در سال ۱۳۳۲ش در رودخانه غرق شده است.

مرحوم سید مصطفی ۱۶ ساله بود که ۱۳ شوال ۱۳۳۲/۱۳۷۵ش در رودخانه دز یا رودخانه دزفول غرق شد و درگذشت. (۲)

بنابراین ایشان در سال ۱۳۱۶ش (۳)

متولد شده و هشت سال از آقای مجاب کوچک تر بوده است. البته مبنای ۱۳۴۰ حدسی است. ذکر این اعداد و ارقام برای این است که تاریخی برای سروده ها و اولین اشعار مرحوم مجاب پیدا کنیم.

مرحوم مجاب ابتدا به «مجاب» و پس از چندی به «انگشتی» تخلص می کرد ولی بیشتر به قدسی تخلص کرده است. در اشعاری که در دیوانش یا در نامه روشن بینان آمده، تخلص انگشتی دیده نشد. تخلص مجاب هم یکی دو مورد بیشتر

ص: ۱۶۴

۱- دیوان قدسی، ص ۱۴.

۲- مصاحبه با سید ناصر مجاب در همین مجموعه؛ مقدمه نامه روشن بینان، ص ۲. لازم به یادآوری است دکتر مجاب برادر مرحوم مجاب در مصاحبه ای می گوید: مصطفی سه سال از او کوچکتر بوده است. تولد خودش ۱۳۱۶، لذا تولد برادرش ۱۳۱۹ بوده است. تفریق ۱۳۱۹ تا ۱۳۳۲، ۱۳ سال می شود. یعنی بر مبنای اطلاعاتی که دکتر مجاب داده، مصطفی در ۱۳ سالگی فوت کرده است.

۳- برادر مرحوم مجاب یعنی دکتر سید محمدی می گوید من در ۱۳۱۶ و مصطفی در ۱۳۱۹ متولد شدیم.

دیده نشد. اما خودش در زندگی نامه خود نوشت در سال ۱۳۴۳ نوشته است: من از بچگی طبع شعر داشتم، گاهی انگشتی و گاهی مجاب و در این اواخر قدسی تخلص کردم. (۱)

اما چرا تخلص قدسی را برای خودش انتخاب کرده، نکته ای یافت نشد. اما چند نمونه از تخلص ایشان را می آورم:

در پایان شعر «پروانه وجود» چنین سروده است:

بخوانید از برایش شعر قدسی

که یادی کرد از دُر دانه ما (۲)

قطعه غزلی با عنوان شب هجر دارد و آخرین بیت آن این گونه است:

نصیب قدسی آمد آتش هجر

و گر نه از وصالش بی نصیب است (۳)

چاپ و نشر

حدود پنجاه قطعه از اشعار مرحوم مجاب در کتابی با مشخصات زیر برای اولین بار منتشر شد:

نامه روشن بینان: برگزیده از اشعار قدسی، به کوشش سید موسی عالمشاه، دزفول، ناشر و کتابفروشی عالمشاه، ۱۳۸۵ق/۱۳۴۳ش، قطع جیبی، ۸۵ص.

این کتاب وقتی منتشر شده که آقای مجاب ۳۵ یا ۳۶ سال داشته یعنی شاعر جوان و نابینا بوده که در حوزه دزفول مشغول تحصیل و تدریس و در سطح شهر مشغول منبر و تبلیغ بوده است.

اما محتوای آن که بعداً بیشتر توضیح می دهیم گویای این است که در جریان حوادث کشوری و بین المللی بوده است.

در مسائل و رخدادهای سیاسی فقط به آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی و برخی آرای سیاسی او پرداخته است.

آیت الله کاشانی در سال ۱۳۴۰ در گذشت و این دوره ای است که نهضت

ص: ۱۶۵

۱- . نامه روشن بینان، ص ۸.

۲- . دیوان قدسی، ص ۱۳.

۳- . همان، ص ۲۰.

روحانیت معروف به نهضت پانزده خرداد در قم آغاز شده است. ولی چنین رویکردی به این موضوع در اشعار آقای مجاب به چشم نمی خورد.

در سال ۱۳۷۶ به کوشش داماد آقای مجاب به نام سید علی صدر السادات، مجموعه سابق همراه با اشعار جدید با این مشخصات منتشر گردید:

دیوان قدسی: مجموعه اشعار حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب متخلص به قدسی، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۷۶، ۱۶۲ ص.

ساختار محتوایی

نامه روشن بینان ۴۴ قطعه غزل و قصیده را بدون تفکیک و در پایان دو قطعه با عنوان «تهذیب نفس» و «در فوت سید محمدرضا شفیعی» و نیز چند قطعه رباعی و دو بیتی آورده است. از این رو در مجموع حدود پنجاه قطعه در این کتاب جا داده شده است.

اما کتاب دیوان قدسی، اشعار را در چهار فصل دسته بندی کرده است. ابتدا ۹۷ قطعه غزل را آورده، سپس ۱۴ قصیده و در ادامه ۲۲ قطعه ای را زیر عنوان متفرقات و در آخر ۴۴ قطعه را با عنوان رباعی و دو بیتی آورده است. در مجموع ۱۷۷ قطعه در این کتاب جای گرفته است. یعنی نسبت به نامه روشن بینان بیش از سه برابر شده است.

نامه روشن بینان با اشعاری درباره برادرش و مصیبت فوت برادر آغاز می کند، اما دیوان قدسی را با غزل زیبایی با عنوان «نشان ما» شروع کرده است. اما همه اشعار مندرج در کتاب نامه روشن بینان در کتاب دیوان هم آمده است. از این رو فقط ساختار کتاب دیوان را با دسته بندی اشعار و بررسی هر دسته پی می گیریم.

۱- بیشترین حجم غزل ها درباره «وصل و فصل» است. وصل در فرهنگ شیعی آقای مجاب یعنی مطیع اهل بیت علیهم السلام شدن و خدمت برای این خاندان به روش عبادت، تهجد، شب زنده داری، قرائت ادعیه و قرآن است.

به ویژه محبت و علاقه به ائمه علیهم السلام و امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در معنای وصل بسیار در اشعارش ظهور و بروز دارد.

ص: ۱۶۶

اگر خواهی بینی وصل او را
برون کن از دلت هر آرزو را
بشو همرننگ و هم بو با گل باغ

۳

بین آن لاله های طرف جو را
پرس از آن نسیم عنبر آگین
حدیث عشق ما و وصل او را (۱)
در جای دیگر می گوید:

گرچه

از وصل لب و لعل تو ناکامیم ما
خوش

دلیم از آنکه با یاد تو آرامیم ما
در

خیال آن شب وصلی که ما بودیم و یار
روز

را با روشنان بخشید در شامیم ما (۲)

اسامی غزل هایی که به نوعی به مبحث تقریب و وصل و فصل پرداخته، بسیار است ولی بعضی از آنها این گونه اند:

یاد دوست؛ (۳)

شب وصل؛ (۴) سر غم - گل دل سوخته؛ (۵) عیش دلدادده؛ (۶) مجلس انس؛ (۷) نقش خیال. (۸)

هنر و تردستی مجاب در این است که از اصطلاحات ظریف و شیرین عرفانی استفاده و از قالب غزل هم بهره گرفته و در ظرف

اینها، آموزه های شیعی و تعالیم مکتب امامیه را ریخته است. به ویژه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را با این مفاهیم پیوند زده است.

۲- درباره شخصیت ها: آقای مجاب اشعار بسیار درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و دیگر امامان دارد و اشعار زیبایی در قالب قصیده یا غزل سروده است.

درباره حضرت علی علیه السلام می گوید:

ص: ۱۶۷

۱- دیوان قدسی، ص ۵-۶.

۲- همان، ص ۱۰.

۳- همان، ص ۱۰-۱۱.

۴- همان، ص ۸-۹.

۵- همان، ص ۴-۵.

۶- همان، ص ۶-۷.

۷- همان، ص ۱۴.

۸- همان، ص ۱۶.

علی آن باغبان گلشن هستی که در عالم

به دست او گلی را چیده تقدیم خدا کردم (۱)

در جای دیگری می سراید:

شب شنبه شب عید غدیر است

از این شب ساقی کوثر امیر است

درباره مظلومیت حضرت علی علیه السلام قطعه زیبایی با عنوان «کویر عاشقی» دارد: (۲)

ما علی را در میان لاله ها خواهیم یافت

با نسیم صبح و طرف ژاله ها خواهیم یافت (۳)

در اشعار خود از انبیا سخن گفته و تلاش کرده آنها را به عنوان الگو مطرح و معرفی کند. درباره یعقوب پدر حضرت یوسف علیه السلام می گوید:

اگر چه دیده یعقوب شد ز هجران کور

بیار پیراهن یوسف ای بشیر، بیا (۴)

یعنی دور ماندن از مقصود و مطلوب می تواند عامل ناینایی باشد و رسیدن به مطلوب موجب بینایی می گردد و اینجا تمثیل به پیراهن یوسف شده است.

شخصیت های صدر اسلام غیر از معصومین علیهم السلام مورد توجه او بوده؛ از ابوذر و حجر یاد کرده است:

عکس بوذر رامیان دفتری

خواهیم جست

حُجر را در قصه ی سیاله ها

خواهیم یافت (۵)

درباره آیت الله سید محمدرضا شفیعی، آیت الله سید ابوالقاسم خوئی و دیگران هم نکاتی دارد.

۳- نیز درباره روضه خوانی و مجالس و عظ نکات سودمندی دارد.

بالاخره اگر اشعار ایشان را از نظر بسامدی بخواهیم بررسی کنیم، بیشترین ابیات او گویای تجربه شخصی شاعر در زمینه گرایش به ایده آل ها و مطلوبیات و یا محاسن اخلاقی و یا شخصیت های مؤثر است. پس از آن بیشترین اشعار در مدح و مناقب رهبران و معصومین علیهم السلام است. سپس ابیات درباره دیگر

ص: ۱۶۸

۱- . همان، ص ۱۱۹.

۲- . همان، ص ۲۸-۲۹.

۳- . همان، ص ۲۹.

۴- . همان، ص ۱۴.

۵- . همان، ص ۲۹.

شخصیت ها برای الگوسازی از آنها در مرتبه بعد قرار دارد.

بسامدی

دو مجموعه مهم در اختیار داریم که بر اساس آن دو می توان مجابیات یا شعر شیعی مرحوم مجاب را شناخت. اما اینجا فقط به اشعاری می پردازیم که در مجموعه اشعار مرحوم مجاب منتشر شده است. با بررسی مجموعه اشعار ایشان موضوعات دارای فراوانی به ترتیب زیر است.

- امام عصر، حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف

بر اساس اعتقادات امامیه امام قائم یا امام زمان یا امام منتظر به عنوان آخرین و دوازدهمین امام ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری است که در سال ۲۵۵ق در سامرا در خانه امام حسن عسکری علیه السلام متولد شد. مادرش نرجس دختر یشوعا فرزند دختر قیصر روم است. البته نام اصلی او ملیکه بود. غیبت امام عصر در ۲۶۰ق و پس از نماز خواندن بر پدرش آغاز شد. البته طی ۶۹ سال در غیبت صغرا بود و توسط چهار تن از نواب با مردم در ارتباط بود. پس از آن یعنی از سال ۳۲۹ق غیبت کبری آغاز شد و هنوز ادامه دارد. مرحوم مجاب علاقه ویژه به امام عصر عج الله تعالی فرجه الشریف داشت و اشعار بسیار در وصف این امام سروده و بیشتر اشعارش در این باره است.

نقش خیال، ص ۱۴(۱)

غوغای شب، ص ۱۵-۱۶

تمنای وصال، ص ۴۵-۴۶

انفاس قدسیان، ص ۵۲-۵۳

شب انتظار، ص ۵۳-۵۴

بر آستان دوست، ص ۵۴-۵۵

امید وصال، ص ۵۵-۵۶

هستی عاشق، ص ۷۸-۷۹

ص: ۱۶۹

صحبت دوست، ص ۷۹-۸۰

لذت دیدار، ص ۸۸-۸۹

مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف، ص ۹۹-۱۰۰

تخمیس با غزل حافظ، ص ۱۴۸-۱۵۰

حدود یک ششم از کل دیوان قدسی درباره ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف و انتظار و دیگر موضوعات مرتبط به حضرت است.

امام علی علیه السلام

آقای مجاب به حضرت علی علیه السلام امام اول شیعیان هم ارادت خاصی داشته و درباره ایشان و موضوعات مرتبط به حضرت مثل غدیر اشعار بسیار دارد؛ مثل

غدیر، ص ۱۸

کویر عاشقی، ص ۲۸-۲۹

در شهادت حضرت امیر علیه السلام، ص ۹۰

نقش یار، ص ۹۳-۹۴

مدح مولا، ص ۱۰۷

میلاذ مولای متقیان، ص ۱۰۷-۱۰۸

مدح و منقب مولا، ص ۱۱۸-۱۱۹

به یاد شهادت حضرت علی علیه السلام، ص ۱۴۵-۱۴۷

امام حسین علیه السلام

طبیعی است که آقای مجاب درباره امام حسین علیه السلام، عاشورا و کربلا و محرم اشعار بسیار داشته باشد. ولی اشعارش در این زمینه بیشتر از دیگر موضوعات نیست بلکه از نظر کمی مثل اشعارش درباره امام علی علیه السلام، یا امام مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف است. یعنی تعادلی در دیوانش به چشم می خورد:

مدح امام حسين عليه السلام، ص ۳۶

راه وصل، ۸۸-۸۶

تخميس با غزل سعدی، ص ۱۳۳-۱۳۴

ص: ۱۷۰

روز قبل، ص ۱۳۸-۱۳۹

دیگر معصومین علیهم السلام

مرحوم مجاب درباره بسیاری از معصومین علیهم السلام از شخصیت های یاد شده، قطعه های زیبایی دارد، نمونه هایی معرفی می کنم:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ص ۴۰-۴۱ و ص ۱۲۹

حضرت زهرا سلام الله علیها، ص ۸۲-۸۳

امام جواد علیه السلام، ص ۱۳۱-۱۳۲ و ۱۳۹-۱۴۰

امام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۵۹-۶۰

امام محمدتقی علیه السلام، ص ۱۴۲

درباره شاعران

ایشان یک قطعه ویژه، یک غزل یا یک قصیده کامل درباره یک شاعر ندارد اما در لابلای ابیاتش به شاعران زیر اشاره شده است:

عطار، ص ۳۰ و ص ۵۸

شمس، ص ۱۶

بابا طاهر، ص ۵۸ و ص ۱۶

سعدی، ص ۱۳۲ و ص ۱۶

حافظ، ص ۱۳۲ و ص ۱۶

ضیایی، ص ۱۳۲

وفایی، ص ۱۳۲

شهریار، ص ۱۳۵

پیامبران

درباره انبیا قطعه خاص ندارد و در لابلای اشعارش از بعضی انبیا یاد کرده است؛ مثل:

خضر، ص ۷۷

لوط، ص ۷۷

عیسی، ص ۵۳

عالمان و دانشمندان و فقها

ص: ۱۷۱

درباره بعضی از دانشمندان قطعه خاص سروده است مثل:

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی، ص ۱۲۵-۱۲۶

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، ص ۱۲۳-۱۲۵

علامه امینی، ص ۱۰۹

آیت الله سید محمدرضا شفیعی، ص ۱۲۲-۱۲۳

علامه طباطبایی، ص ۱۳۵-۱۳۷

آیت الله منصور سبط الشیخ، ص ۱۱۶-۱۱۷

برادرش سید مصطفی

سید مصطفی از آقای مجاب کوچک تر بود و علاقه و پیوند خاصی بین سید مصطفی و سید کاظم وجود داشت. آقای مجاب به مجالسی که می رفت، سید مصطفی همراهش بود، کتاب هایی که باید مطالعه می کرد، سید مصطفی برایش می خواند و خلاصه سید مصطفی دستیار و منشی و راهنما و همه کاره آقای مجاب بود. اما در سال ۱۳۳۲ش / ۱۳۷۵ق در رودخانه دز غرق شد و درگذشت. این حادثه بسیار روی روحیه و فعالیت های آقای مجاب تأثیر گذاشت. از این رو حداقل سه غزل ویژه درباره او سروده است.

غزلی با عنوان ماجرای آب (ص ۳۵) آمده که بیت اول آن اینگونه است:

دیدم که آب دز چه جفا بر مجاب کرد

بر او نه بس که خانه جمعی خراب کرد

غزل دیگری با عنوان حدیث آب (ص ۱۰۲-۱۰۴) با این بیت شروع می شود:

من و بی مصطفی و زندگانی

عجب دارم ز راز آسمانی

یک قصیده هم درباره مصطفی سروده و عنوان آن را «مدح و منقبت مولای متقیان علیه السلام» نامیده (ص ۱۱۸-۱۱۹) و با این بیت آغاز می شود:

علی گر مصطفی را

برد، من خود را رضا کردم

فدای

نام نیکویش دو صد چون مصطفی کردم

شدید ترین مویه ها، ناراحتی ها و دلتنگی ها را در این سه قطعه دارد و از نظر فنی هم بسیار زیبا است.

دیگر از موضوعات

غیر از مباحث و موضوعاتی که معرفی شد و هر کدام بخشی از دیوان مرحوم

ص: ۱۷۲

مجاب را پوشانده است، موضوعات دیگری مثل موارد زیر هم در دیوانش جایگاهی دارد:

منبر و شرایط منبر

عزاداری و شیوه صحیح آن

جشن و شادی

قناعت و ساده زیستی

خشوع و خضوع و دیگر مقولات اخلاقی

به هر حال ساختار دیوانش گویای محورهای شعر شیعی از نگاه مجاب یا مجابیات است. البته اشعار مجاب یا مجابیات بُعد دیگری هم دارد و آن بیان شرایط و اوضاع زمانه خودش است به ویژه شرایط اجتماعی را تا حدی می توان از اشعار او فهمید.

نگاهی به مقدمه

نامه روشن بینان دارای دو مقدمه است. یک مقدمه را ناشر یعنی سید موسی عالمشاه نوشته است. سادات عالمشاهی یکی از خاندان های ریشه دار در دزفول می باشند و از این خاندان شخصیت های دانشمند، روحانی و فرهیخته بسیار به پا خاسته اند. آقای سید موسی عالمشاه در مقدمه نخست، آقای مجاب را به مروج احکام، شاعر جوان، ادیب فرزانه، از فضیلت علوم دینی و خطیب خاندان عصمت و طهارت و پدرش را به شریعتمدار عارف ربانی توصیف می کند.

از این مقدمه پیدا است که در آن زمان، آقای مجاب در عرف جامعه به ادیب و شاعر اشتهار داشته است؛ به ویژه از وقتی دیوانش منتشر شد، مردم بیشتر به او توجه می داشتند. در این زمان ۳۵ ساله بوده، اما با پشتکار و تلاش های بسیار توانست در شهر و در استان مطرح و شناخته شود.

توجه کنید جملات درباره او که می گوید خطیب خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، اهل منبر در سال ۱۳۸۵ق/ ۱۳۴۳ش منتشر شده و در آن دوره یعنی نیم قرن قبل آقای مجاب در اوج بوده است.

همچنین درباره اش نوشته است:

مجاب با اینکه از روشنی هر دو چشم محروم است ولی دلی روشن و ضمیری

ص: ۱۷۳

پاک دارد. سخنانش از دلی تابناک جلوه خاصی به کتابش بخشیده و مطالعه کننده با قرائت چند بیت از اشعارش حالت مخصوصی در دل احساس می کند. (۱)

آقای عالمشاه سه نکته دیگر را هم در مقدمه مطرح کرده که در جاهای دیگر وجود ندارد:

- آقای مجاب از طریق منبر امرار معاش هم می نمود و باید یک خانواده شش نفری را از این طریق اداره و تأمین مالی کند. (۲)

توضیح اینکه پدر یعنی سرپرست خانواده در جوانی فوت کرده بود و مجاب وقتی سیزده ساله بود باید مادر، دو برادر و سه خواهرش را اداره می کرد. تصور کنید نوجوان نابینا باید از طریق شغل سخت و مشکل یعنی وعظ و منبر هم پیشرفت می کرد و هم کار فرهنگی و علمی می نمود و هم به وظیفه دینی اش عمل می کرد و هم اشتغال و درآمد زایی می داشت.

مهم تر اینکه منبر و فعالیت های او به دعوت بانیان و زیر نظر عالمان شهر و استادان حوزه بوده است. از این رو مطابق ضوابط و قواعد و خیلی با فخامت و وقار بوده است نه اینکه متکدیانه باشد. (۳)

- نکته دوم اینکه آقای مجاب به واسطه فوت برادرش سید مصطفی به تاریخ ۱۳ شوال ۱۳۷۵ و غرق شدن در رودخانه عظیم دز، قدری شکسته شده بود. تا قبل از این حادثه قیافه گیرا داشت. (۴)

علت اینکه مرگ سید مصطفی موجب شکستگی او شد، این بود که سید مصطفی فقط برادرش نبود بلکه رفیق، همراه، راهنما، دستگیر، منشی، عصای دست و مشاور او هم بود. همواره در مجالس، در سفر و حضر همراه آقای مجاب بود. از این رو بعد از وفات سید مصطفی، آقای مجاب تنها و بی یار و یاور شده بود. از این رو به او سخت می گذشت و در شعرهای خود از درگذشت سید مصطفی نالان و

ص: ۱۷۴

۱- . نامه روشن بینان، ص ۲.

۲- . همان، ص ۲-۳.

۳- . همان، ص ۳.

۴- . همان، ص ۳.

گریان است.

- نکته دوم، ناشر در مقدمه برنامه روزانه آقای مجاب را معرفی کرده است و می نویسد:

شاعر جوان ما صبح ها بعد از منابر به درس و بحث و مطالعه در کتابخانه مدرسه علمیه نبویه می پردازد. این مدرسه چندی است توسط آیت الله سید اسد الله نبوی در شهر دزفول تأسیس شده است. و عصرها در مسجد جامع عتیق که در وسط شهر واقع است به عبادت مشغول است. (۱)

برنامه جامع آقای مجاب که هم شامل درس و بحث و هم عبادت؛ هم کار فردی و هم فعالیت اجتماعی است، در این گزارش پیدا است.

پس از مقدمه ناشر، زندگی نامه خود نوشت آقای مجاب آمده است. (۲) در آن دوره هنوز روحانیون آن هم در شهرهای دور دست، زندگانی خود نوشت کمتر می نوشتند، ولی روشن بینی آقای مجاب انگیزه او برای نوشتن زندگی نامه بوده است.

دیوان قدسی یک مقدمه بیشتر ندارد و زندگی نامه ای از مرحوم مجاب با عنوان خلاصه ای از شرح حال و زندگی نامه شاعر ارجمند با امضای ناشر منتشر کرده است. این نوشتار دو بخش دارد، بخش اول آن عیناً همان زندگی نامه خودنوشت مرحوم مجاب است که در نامه روشن بیان آمده است. این بخش از زبان آقای مجاب و ساختار آن اول شخص می باشد.

قسمت دوم با ساختار سوم شخص و درباره مرحوم مجاب است.

شعر و نایبایی

شاعر برای سرودن اشعار مطلوب نیاز به سه زمینه یا ابزار دارد:

- معلومات

- دانستن علم و سوژه عروض و قافیه و شعر

- احساس درونی

ص: ۱۷۵

۱- . همان، ص ۳.

۲- . همان، ص ۴ تا ۷.

وضع خاص جسمانی و ناینایی مطلق در شعر مجاب و پیدایش مجابیات مؤثر بوده است. خودش در پایان زندگی نامه خودنوشت می نویسد:

۱- در مطالعه زندگی اشخاص مانند من که همه اش با ناکامی و محرومیت مانند تمام شاعران بوده است، انسان را متوجه این نکته می کند که این جور آدم ها وقتی از کسی نوازش یا مهربانی دیدند، چون از دیگران کمتر می بینند، آن را فراموش نکرده و بعداً به صورت عشق و محبت، احساسات آنها را تهییج و انگیزه شاعری در آنها به وجود می آید. (۱)

آقای مجاب به علت شاعر شدن و علت سرودن شعر توسط ناینایان پرداخته و نکته مهمی را یادآور شده و در واقع می گوید در ذهن او و دیگر ناینایان، دستگاه مبدلی هست که دریافت های احساسی را می تواند تبدیل به واژگان منظم یعنی شعر نماید. البته ناینایانی که از این توانایی محروم اند، علت آن نداشتن این مبدل نیست بلکه بالقوه وجود دارد و باید با آموزش شیوه های تربیتی، کار آمد و بالفعل گردد. اگر دستگاه های متصدی امور ناینایان در این زمینه کار کنند، به شیوه علمی و اشتغال زا می رسند.

۲- چون آدم های ناینایا تراکم اخبار در ذهنشان کمتر است، مطلبی که می شنوند، با فرصت بیشتری در ذهنشان آمد و رفت می کند و طبع آنها برای جواب و تأثر که تنها انگیزه شعر و موسیقی است آماده می شود. (۲)

آقای مجاب دومین دلیل رو آوردن ناینایان و از جمله خودش به شعر و موسیقی را بیان کرده است. وی به نکته ای اشاره می کند که علما درباره خیال می گویند. شعر و موسیقی با خیال سر و کار دارد. قوه مخیله هر چه کمتر در گیر باشد و خلوت تر باشد، قدرت جولان و حذف و اضافه، تجزیه و ترکیب آن بیشتر می باشد. مثل میدان خلوتی است که سوار کار قدرت جولان بیشتر دارد. اما اگر میدان شلوغ باشد، نمی تواند جولان دهد.

ص: ۱۷۶

۱- . نامه روشن بینان، ص ۸-۹.

۲- . همان، ص ۹.

این نکاتی که آقای مجاب از روی تجربه خودش گفته، باید توسط روان پزشکان بررسی و شرح داده شود. اما علت شاعری خود را دو نکته مزبور دانسته است. یعنی ایشان احساس درونی و کشش درونی داشته، از طرف دیگر معلومات مذهبی و شیعی هم کسب کرده و سومین عنصر که دانش شعر و عروض و قافیه است هم کسب نموده است. مرجع اینها تولید مجایبات یعنی نوعی شعر شیعی است.

اما در بخش دانش شعر شیعی، دانستن اوزان شعری و اطلاعات درباره آرایه ها کافی نیست و شاعر نیاز به الگو دارد تا به او تأمین کند و شعرش را در قالب الگو بیان کند و بسراید.

آقای مجاب سه شاعر را به عنوان الگوی خودش داشت: یکی مرحوم ضیایی دزفولی و دوم وفایی و سوم جودی خراسانی است. در مقاله دیگری تأثیر این دو بر شعر مجاب و تأثر مجاب از آن دو را بررسی می کنیم.

خلاصه و نتیجه

مجایبات یا شعر مجاب با ویژگی های خاص و متأثر از روحیه و فرهنگ نایبایی در چند دهه اخیر در محافل مذهبی مورد توجه بوده است. اما کمتر از منظر علمی و شعر شناسی به جنبه های آن پرداخته اند. پایان نامه درباره شعر مجاب هنوز عرضه نشده و مقاله علمی درباره آن تألیف نشده است. هر چند بعضی از مبلغین دینی و نویسندگان شعر مجاب را نغز و پر مغز دانسته اند. (۱)

یک علت آن، مجهول و ناشناخته بودن مرحوم مجاب است. زیرا نهادهای متصدی امور معلولین به این گونه شخصیت ها نپرداخته و به معرفی آنها اقدام نکرده اند.

ص: ۱۷۷

حضرت معصومه سلام الله عليها از نگاه مرحوم مجاب، اعظم قاسمی

آقای مجاب به حضرت معصومه سلام الله عليها بسیار علاقه مند بود، از سال ۱۳۵۹ که به قم هجرت کرد و ساکن قم شد، در هر شرایطی پیش می آمد به زیارت حضرت می شتافت. در چهل و پنجاه سال گذشته مطالب اندکی درباره حضرت معصومه سلام الله عليها منتشر شده بود؛ همچنین اشعار کمتر بود. آقای مجاب یک قطعه شعر زیبا در آن شرایط سروده و ابتدای دیوان خود چاپ کرد. دیوانش با این قطعه آغاز می شود.

ساختار این قطعه بسیار زیبا و مسمط دو بیتی است. یعنی بعد از دو بیت این مصرع تکرار شده است: اجیرینا، اجیرینا، اجیری

اجیری فعل امر به معنای درخواست پناه و کمک؛ تضرع و فریاد کردن است. اجیری، بدون تعیین مفعول به معنای این است که پناه ده. اما اجیرینا یعنی به ما درماندگان پناه ده. دو بار به شکل اجیرینا و یکبار به اجیری بیان شده است. یعنی ای حضرت معصومه سلام الله عليها به ما درماندگان پناه ده؛ مجدداً تأکید می کند و می گوید: به ما پناه ده، سپس می گوید پناه ده.

نیز عنوان و تیتراژ این قطعه «اجیرینا اجیرینا» یعنی می گوید: «به ما پناه بده؛ به ما پناه بده» است.

دو بیت اول اینگونه است:

تو که فرزند موسای کبیری

تو که معصومه فرد بی نظیری

تو که در شهر چون بدر منیری

اجیرینا، اجیرینا، اجیری

چون مصرع آخر این دو بیتی، حلقه مکرر است، بین این دو بیتی و دو بیتی بعد، این مصرع نیامده و تکرار نشده ولی بین پنج دو بیتی دیگر، این مصرع تکرار شده است.

اما در این دو بیتی سه نکته اصلی مطرح شده است:

- پدر حضرت معصومه سلام الله عليها با لقب موسای کبیر یاد شده چون امام

موسای کاظم علیه السلام امام هفتم پدر حضرت است.

- حضرت معصومه با صفت فرد بی نظیر یاد شده.

- حضرت را در شهر قم، ماه شب چهارده (بدر منیر) می نامند.

دو بیتی دوم این گونه است:

تو که درد یتیمی ناله داری

به دل داغ پدر چون لاله داری

غم زهرای هجده ساله داری

به حق مادرت گرمی پذیری

حضرت معصومه را به دلیل وفات پدرش یتیم و ناله دار وصف کرده اما داغ از دست دادن پدر را به لاله یعنی زیبا تشبیه نموده چون پدرش امام موسای کاظم شهید شد. از این رو آرایه زیبای معنوی و لفظی یعنی لاله را به کار برده است.

بیت دوم می گوید بالاتر از شهادت پدرت، غم جده ات یعنی حضرت زهرا که در جوانی به شهادت رسید، هم داری و در ادامه به حق مادرت حضرت زهرا قسمش می دهد که از ما پذیرای گرمی داشته باشد.

بعد از این دو بیتی مصرع مکرر «اجیرینا، اجرینا، اجیری» آمده است و در ادامه می گوید:

سر

کوی محبت خانه ماست

کنار مرقدت کاشانه ماست

همین

شهر تو عُش و لانه ماست

اگر

نیست این تمنای کبیری

از این دو بیتی، روی ها «سه یک» شده است. حرف آخر چهار مصرع را نگاه کنید؛ در سه مصرع «ت» و در یک مصرع یعنی

مصرع آخر «ی» است. تا اینجا و در دو قطعه سابق حرف آخر همه مصرع ها مشابه بود. اما از اینجا به بعد فقط حرف آخر مصرع چهارم در هر دو بیت، با حرف آخر مصرع های اول و دوم یکسان یعنی «ی» است.

در این دو بیت، آقای مجاب خودش را ساکن کوی حضرت می داند. البته کویی که محبت آمیز است. و کاشانه خود را کنار مرقد حضرت یعنی در شهر قم می داند. شهر قم را منسوب و در تملک حضرت دانسته و تعبیر به شهر نمود، و شهری که امثال ما را هم پناه داده و عشق ما شده است. یعنی لانه کسانی که از نسل حضرت اند، در اینجا مسکن و مأوا دارند. سکونت در این شهر را آرزوی بزرگی

ص: ۱۸۰

می داند که برای بعضی دست نیافتنی است.

دو بیت چهارم:

در هر

خانه ای دیدم که بسته

به

پشت هر دری قومی نشسته

دلم

چون کاسه شد لب شکسته

در آوردم

به دکان جبیری

وضعیت جامعه را این گونه ترسیم کرده که مردم مشکلات دارند ولی موانع زیاد است و کسی به فریاد آنان هم نمی رسد و درها به روی مردم بسته است. امثال ما هم دل شکسته و ناامید شده ایم و مجبور هستیم به اهل بیت به عنوان کسانی که آلام و شکستگی های ما را درمان و اصلاح می کنند، پناه آوریم.

جبیر یعنی شکسته بند، دکان جبیر جایی است که به مداوای اعضای شکسته می پردازد.

در ادامه، در دو بیت دیگر می گوید:

تو که

از خاندان عزّ و جاهی

رُخت

شد مظهر لطف الهی

ضریری

گر شبی افتد به چاهی

باشد گر که دستش را بگیری

به حضرت معصومه سلام الله عليها خطاب می کند که از خاندان عزت و مقام معنوی است. علاوه بر آن ظاهریت هم زیباست و گویای الطاف خداوند می باشد.

نابینایی که در سیاهی و ظلمات چاه و پرتگاه را ندیده و به داخل آن سقوط کرده، دلیلی ندارد که او را راهنمایی نکنی و از او دستگیری ننمایی، یعنی چون از چنین خاندانی هستی و چون به لطف الهی پشتیبانی می شوی، حتماً نابینای فرو غلطیده در بدبختی ها را راهنمایی خواهی کرد.

بالاخره در آخر می گوید:

ز بس

دل در فراقش صابری کرد

به

حال ما مسلمانان کافری کرد

در

این خانه «قدسی» شاعری کرد

تمنا

داشت تبری یا شعیری

یعنی ما شیفته تو هستیم تا از محضرت بهره ببریم ولی دوری از شما موجب افسردگی و نالان شدن ما گشته و چون چاره ای جز صبر نداشتیم، موجب صابر شدن ما گردید. دور و دلتنگی های ما چنان عرصه را بر ما تنگ کرده که مسلمان هم به تردید می افتد. اما در این خانه یعنی قم من مجاب با تخلص قدسی برای اهل

بیت علیهم السلام شعر می سرایم بلکه اندک پاداشی در حد یک جو یا یک خرما به من داده شود و اندکی به وضع من نظر شود.

این قطعه شعر زیبا درباره حضرت معصومه سلام الله علیها با استقبال فراوان مواجه گردید. نویسندگانی که درباره حضرت معصومه کتاب نوشته اند، این قطعه را در آثار خود آورده اند؛ مثل آقای علی اکبر مهدی پور که در کتاب خود آورده است.

زندگی نامه: برای آشنایی بیشتر با حضرت معصومه سلام الله علیها اکنون مختصری از زندگی نامه وی آورده می شود:

حضرت معصومه سلام الله علیها متوفای ۲۰۱ق در شهر قم است. نام اصلی او فاطمه و دختر امام موسی کاظم علیه السلام و خواهر امام رضا علیه السلام از پرهیزگارترین زنان شیعه. در ۲۰۱ق، برای دیدار برادر خود، از مدینه به قصد مَرو بیرون آمد، اما در بین راه در شهر ساوه بیمار شد. آل سَیِّعِد، موسی بن خَزْرَج را در پی او فرستاد. موسی وی را به منزل خود در قم آورد، اما پس از هفده روز، آن حضرت در گذشت و در «بابلان» دفن شد. به نوشته تاریخ قم، زینب دختر امام محمدتقی علیه السلام در ۲۵۶ق به قم آمد و بر مزار وی قبه ای بنا نهاد و از آن پس آنجا زیارتگاه شیعیان شد. این بنا از ۳۵۰ق به بعد بارها تعمیر و مرمت شد و در دوره صفویه و قاجاریه فضای آن توسعه یافت. هم اکنون زیارتگاه شیعیان جهان است.

ص: ۱۸۲

مجایبات: تأثیر و تأثرها، علی نوری

کسانی متأثر شده و بر کسانی مؤثراند. در مورد مرحوم مجاب هنوز زود است تا تأثیرات او را بر دیگران رصد کرد ولی می توان از چند طریق به تأثیر او پی برد:

۱- اقرارهای خود مرحوم مجاب

۲- سبک شناسی اشعار و بررسی تطبیقی

مرحوم مجاب آثار شاعرانی چون حافظ، سعدی، مولوی را مطالعه می کرده است. اما در زمینه مرثی و مداح معصومین علیهم السلام و شعر شیعی، مرحوم مجاب به سه شاعر عنایت ویژه داشته است: وفایی، ضیایی و جودی خراسانی.

وی درباره وفایی و ضیایی می گوید:

اگر

چه حافظ و سعدی دو فخر شیرازند

یکی

وفایی و یک ضیایی ما است (۱)

یعنی حافظ و سعدی هر دو شیرازی و هر دو مایه افتخار هستند اما وفایی و ضیایی به ما و فرهنگ ما تعلق دارند. ارزش و اعتبار حافظ و سعدی سر جای خود است ولی آنچه در فرهنگ مطلوب و مقبول ما اهمیت دارد و ارزشمند است، وفایی و ضیایی می باشند، چون این دو در فرهنگ و شعر ما مؤثر بوده اند.

ایشان در سخنرانی های خود گاه درباره سبک و ساختار شعر جودی یا وفایی یا ضیایی مطالبی گفته است.

این مقاله درصدد است به معرفی این سه پردازد تا مبانی و ریشه های مجایبات از این طریق کشف گردد.

ضیایی دزفولی (۱۲۴۷-۱۳۳۲ق/ ۱۲۰۶-۱۲۹۱ش)

مولا محمد رشید ضیایی دزفولی فرزند حاجی بابا (۱۲۴۷ق/ ۱۲۰۶ش) شاعر ایرانی و دانشمند دینی است که در نجف اشرف و سامرا تحصیل کرده است. پس از

ص: ۱۸۳

طی مدارج علمی و اخذ اجازه اجتهاد به دزفول بازگشت و به تدریس و تربیت طلاب پرداخت. مدتی هم در بروجرد و خرم آباد سکونت داشت. او در شعر دینی و اشعار درباره اهل بیت علیهم السلام تبحر خاص داشت و به پرهیزگار، زاهد، عارف حقیقی و فقیه مشهور شده بود.

وی در دزفول نزد شیخ محمد ظاهر و سید حسین دزفولی بخشی از دروس حوزوی را فرا گرفت، سپس رهسپار نجف اشرف گردید و چند سال در محضر شیخ انصاری حضور داشت. پس از وفات شیخ به درس مجدد شیرازی در سامرا رفت. آنگاه به نجف اشرف آمد تا در مجالس خودسازی سید مرتضی کشمیری شرکت کند و به تکمیل نفس و تزکیه باطن پردازد.

پس از طی مدارج درسی و باطنی به دزفول بازگشت و در حوزه علمیه دزفول به تربیت طلاب مشغول شد. غیر از تدریس در حوزه، نقش اجتماعی هم داشت و به معتمد مردم و حل و فصل اختلافات هم می پرداخت. اما به سبب مشکلات مجبور شد به خرم آباد و از آنجا به بروجرد رفت و مدتی در این شهرها سکونت داشت. (۱)

برای بار دوم به نجف اشرف رفت و چند سال در آنجا بود و سپس به دزفول بازگشت و در ماه ربیع الثانی ۱۳۳۲ق/ ۱۲۹۱ش به رحمت خدا رفت و در جوار مقبره استادش سید حسین مدفون گردید. بعد از چند سال مقبره او در مسیر احداث خیابان قرار گرفت و تخریب گردید، از این رو جنازه او به مسجد ملاحاجی منتقل شد.

او در شعر به ضیایی تخلص می کرد و شعر مذهبی یا شعر شیعی به ویژه شعر سرایی درباره اهل بیت علیهم السلام را وارد مرحله جدید نمود. (۲)

دیوانش به نام زهرائیه در سال ۱۳۳۰ و بار دوم در ۱۳۶۲ منتشر شد. در مقدمه این دیوان شرح حال او به تفصیل آمده است. (۳) در کتاب زندگی شیخ انصاری او را

ص: ۱۸۴

۱- تاریخ علما و روحانیت دزفول، علی راجی، ج ۲، ص ۸۶۸-۸۷۹.

۲- زندگی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۶۸-۲۶۹.

۳- همان، ص ۲۷.

جزء شاگردان شیخ نام برده است^(۱).

روش ضیایی در شعر اینگونه بوده که در هر قطعه، نخست ابیاتی به عنوان مقدمه در ارشاد و نصیحت می گفته، سپس وارد موضوع اصلی یعنی مرثیه سرایی می شده است^(۲).

آثار دیگری که به نام او است، اشعار ضیایی دزفولی است که در سال ۱۳۰۴ق در بمبئی و دیگر دیوان شعر است که در ۱۳۲۳ق در تهران منتشر شده است^(۳).

آقا بزرگ می نویسد: دیوان ضیایی دزفولی از تلامذ شیخ انصاری و متوفی ۱۳۳۲ق در مدایح و مرثی است و در ۱۳۶۳ق در تهران چاپ شد. او از وجوهات استفاده نمی کرد و از طریق کسب و کار و درآمد هزینه زندگی خود را به دست می آورد^(۴).

دیوان شعری که دانش گستر تاریخ آن را ۱۳۲۳ق ثبت کرده، همان دیوان ضیایی است که آقا بزرگ، تاریخ آن را ۱۳۶۳ق می داند.

اما دیوان زهرائیه که در زندگانی شیخ معرفی شده، و تاریخش را ۱۳۳۰ می داند، در الذریعه نیامده است.

جودی خراسانی (درگذشت ۱۳۰۲ق)

عبدالجواد جودی متخلص به جودی از شاعرانی است که مرحوم مجاب از او استفاده نموده و اشعارش از شعر جودی متأثر است.

جودی خراسانی از شاعران و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام است اما تاریخ ولادت او مشخص نیست ولی از قرائن می توان فهمید در نیمه دوم قرن دوازدهم قمری متولد شده است. جودی از مردم عنبران (دهی است از دهستان مرکزی طرهبه شهرستان مشهد در سه کیلومتری مغرب طرهبه، سر راه مال رو عمومی) است. اطلاعی از زندگی وی در دست نیست، جز اینکه نوشته اند وی مغازه قنادی داشته و از این طریق هزینه زندگی اش را فراهم می آورده است. وی طبعی بلند و

ص: ۱۸۵

۱- همان، ص ۲۶۸-۲۷۲.

۲- همان، ص ۲۷۰.

۳- دانشنامه دانش گستر، ج ۱۱، ص ۷۴.

۴- الذریعه، ج ۹ (۲)، ص ۶۳۲-۶۳۳.

روحي آزاد داشته و هرگز به دربارها و مراکز قدرت در روزگار خویش که شاعران و عالمان را با صله و سیم گرد خویش می آوردند، عنایتی نکرده است. به سیره قناعت زیسته و به حرفه قنادی روزگار گذرانده است. وی عشق و علاقه عمیقی به اهل بیت علیهم السلام داشته است و به همین علت موضوع تمام اشعارش مدح و مرثیه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. خانه و مغازه اش پیوسته به روی مداحان و نوحه گرانی که برای شنیدن و گرفتن نسخه های شعرش بدو مراجعه می کردند، باز بوده است. دیوان جودی خود بهترین آینه تجلی معلومات صوری و حضوری اوست. اشعار وی در اوزان و قالب های متعدد و متنوع سروده شده است و از استحکام و انسجام قوی برخوردار و مزین به صنایع لفظی و معنوی می باشد. از این گذشته، آیات و قصص قرآنی، احادیث و روایاتی که به صورت های تلمیح و اقتباس و ترجمه در شاعر وی به کار رفته، گواه بر این است که جودی در حد لازم قرآن و حدیث می دانسته است. محتوای کلیات اشعار جودی مدح و مرثیه اهل بیت علیهم السلام می باشد و قسمت اعظم اشعارش پیرامون واقعه کربلا و پیامدهای این نهضت عظیم سروده شده است. «از مدینه تا مدینه» که عنوان مجموعه شعر مستقلی از آن اوست و بیش از دویست صفحه از دیوان او را در بر گرفته است، منظومه ای است که از موضوع نامه نوشتن کوفیان به امام علیه السلام آغاز شده، حادثه به حادثه واقعه را تا کربلا و از کربلا تا شام و ورود مجدد کاروان اسیران کربلا به مدینه پی گرفته است. این منظومه به خوبی نشان می دهد که جودی «مقاتل» متعدد را به خوبی مطالعه کرده و از آنها بهره ها برده است. خلاصه کلیات اشعارش نشان می دهد که از علوم و معارف اسلامی در حد خوبی بهره مند بوده است. از آنجا که مخاطبان جودی، عموم عاشقان اهل بیت علیهم السلام و شوریدگان آستان حسینی و عموم و عوام مردم بوده اند، لذا وی سعی بر این داشته است که اشعارش عاری از تعقید و پیچیدگی و ساده و سلیس باشد. جودی آن چنان به کار نوحه سرایی و محافل عزا و عشق اشتغال داشت که گویی از اوضاع روزگار خویش غافل بود و اثری از مسائل اجتماعی - سیاسی معاصرش در اشعار او دیده نمی شود. دیوان جودی بارها در ایران و هندوستان لباس طبع پوشیده و کلیات اشعارش به کوشش مهدی آصفی در ۱۳۷۲ شمسی در ایران به چاپ رسیده است.

در تاریخ وفات جودی اختلاف است. ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ ق اما میرزا عباسعلی اختر طوسی، از نزدیکان و علاقمندان جودی، ۱۳۰۲ ق را صحیح می داند.

وی در مشهد مقدس وفات یافته و در صحن نو، در اطاقی مجاور با مقبره مرحوم شیخ بهایی به خاک سپرده شده است. بر سر در اطاق آرامگاهش بیت ذیل که گویای عشق و علاقه قلبی او به حضرت سید الشهداء علیه السلام می باشد، نوشته شده است:

بعد

مردن گر شکافی قبر جودی را ببینی

سر به

زانوی مصیبت تا صف محشر نشسته (۱)

آقا بزرگ درباره دیوان جودی نوشته: دیوان جودی خراسانی یا مقتل فارسی منظوم از ادیب و شاعر خراسانی عبدالجواد متخلص به جودی (درگذشت ۱۳۰۲ ق) بارها در ایران منتشر شده است. سومین بار در ۱۶۰ ص در تهران در ۱۳۱۰ ق منتشر شده است. (۲)

مهدی آصفی همه اشعار او را در سال ۱۳۷۲ با عنوان دیوان جودی منتشر کرد. (۳) اما قسمت هایی از آن بارها منتشر شده است: حیدربک، ۲۴ ص؛ معراج نامه، ۳۲ ص؛ دوازده پند محتشم، ۱۶ ص؛ تعزیه فاطمه زهراء، ۳۲ ص؛ شهادت قمرینی هاشم، ۳۲ ص؛ شهادت حر، ۳۲ ص. (۴) نیز بخش های مهمی از آن که درباره امام حسین علیه السلام، است با عنوان از مدینه تا مدینه منتشر شده است. (۵)

وفایی شوشتری (درگذشت ۱۳۰۴ ق)

فتح الله فرزند حسن مشهور به وفایی شوشتری از عالمان شیعه و شاعران ایرانی است. اشعار او درباره مدایح و مراثی معصومین علیهم السلام و امامان شیعه است.

ص: ۱۸۷

۱- بیشتر مطالب از مقاله جلال محمدی در دایرهالمعارف تشیع، ج ۵، ص ۵۱۷-۵۱۸ اقتباس شده است.

۲- الذریعه، ج ۹ (۱)، ص ۲۰۹.

۳- دایرهالمعارف تشیع، ج ۵، ص ۵۱۸.

۴- الذریعه، ج ۹ (۱)، ص ۲۰۹.

۵- دایرهالمعارف تشیع، ج ۵، ص ۵۱۷.

در عرفان اسلامی نیز تبحر داشته است.

وفایی از معمرین بوده و با شیخ جعفر تستری (در گذشت ۱۳۰۳ق) ارتباط و دوستی داشته است. به پیشنهاد شیخ جعفر، کتاب الشهاب الثاقب را در ردّ متصوفه نوشت.

بعد از درگذشت در ۱۳۰۴ق/ ۱۲۶۳ش در مقام سید صالح شوشتر دفن شد.

دیوان شعر او در ۱۲۹۸ق در بمبئی چاپ شد. نیز در ایران بارها منتشر شده است. آخرین بار با تحقیق جدید در ۱۳۷۸ در تهران چاپ شد.

آثار دیگری مثل سراج المحتاجین و الجبر و الاختیار دارد. (۱)

مرحوم مجاب در جاهایی از وفایی یاد کرده است از جمله او را در کنار ضیایی آورده و هر دو را شاعر مورد توجه شیعیان می داند.

اگر

چه حافظ و سعدی دو فخر شیرازند

یکی

وفایی ما بود و یک ضیایی ما است (۲)

نتیجه گیری

سید مجاب، به آثار حافظ، سعدی و مولوی بسیار توجه داشته و در هر شرایط پیش آمده، از افراد می خواسته برایش آثار آنان را بخوانند. اما در مرثی و در شعر شیعی یعنی مقومات و ارکان مجابیات، از اشعار ضیایی، وفایی و جودی تأثیر پذیرفته است. لازم است در چند تحقیق، مضامین، آرایه ها و محتوای اشعار مجابیات با اشعار این سه مقایسه گردد و ارتباطات پیدا و پنهان و تأثیر و تأثر بین مجابیات و آن سه بیشتر به دست آید.

اما نسبت به شاعران دیگر مثل محتشم این پرسش مطرح می شود که ارتباط آقای مجاب با آنها چگونه است و آیا از اشعار کسانی مثل محتشم بهره گرفته است؟

این موضوع دیگر است و بررسی موضوع ارتباط مجابیات یا ضیائیات یا وفائیات و جودیات یا با هر سه موضوعی است که نافی دیگر موضوعات نیست.

۱- . دانشنامه دانش گستر، ج ۱۷، ص ۴۹۵؛ الذریعه، ج ۹ (۴)، ص ۱۲۷۴-۱۲۷۵.

۲- . دیوان قدسی، ص ۱۳۲.

این مقاله فقط به بررسی روابط محتوای این سه با مجاب پرداخته و به قول معروف اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. موضوعات دیگر هم در جای خودش قابل بررسی است.

ص: ۱۸۹

فرهنگ روضه خوانی از منظر مرحوم مجاب، عبدالحمید کاشانی (۱)

شیعیان از طریق بیان مصائبی که بر رهبرانشان رفته، ظلم‌هایی که متحمل شده و تلاش‌هایی که برای ترویج مذهب داشته‌اند، نام و یاد رهبران تشیع را زنده نگاه داشته و توانسته‌اند معارف شیعی را در لایه‌های جامعه توسعه و گسترش دهند.

بیان مصائب رهبران و آل‌البت علیهم‌السلام بی‌شک بزرگترین رخداد تاریخی، اجتماعی و فرهنگی است. مرحوم حجت‌الاسلام سید محمد کاظم مجاب هم یکی از شاغلان و خادمان این فرهنگ بوده است. او تمامی عمرش را در این راه تلاش کرد؛ مهم‌تر اینکه با تبیین ابعاد فرهنگ روضه خوانی و عرضه الگوی عملی در این زمینه، تلاش نموده روضه خوانی مطلوب را ترویج کند و با اصلاح فرهنگ روضه، عناصر مخرب را از این فرهنگ بزداید. کارنامه مرحوم مجاب در زمینه روضه و روضه خوانی نیاز به تحقیق و بررسی مفصل‌تر دارد و آاین نمی‌خواهم به همه ابعاد کارنامه ایشان پردازم؛ فقط بخشی از کارنامه ایشان، یعنی تحلیل روضه خوانی که در دیوانش آورده می‌خواهم بررسی و توضیح دهم.

نگاه کلی

آقای مجاب در بخش قصائد، شعری با عنوان «حفظ اسرار» دارد که این‌گونه آغاز می‌کند:

روضه خوانی چیست، خود را از جهان بیکار کردن / علم دین را در میان مردمان اظهار کردن

این قطعه چهارده بیت دارد و نام‌گذاری آن به «حفظ اسرار» به دلیل این است که نکات و مباحث و مسائلی که در فرهنگ روضه در شیعه هست، در واقع از اسرار مذهب است که دارای نقش حیاتی در جامعه شیعیان می‌باشد. اسراری که به راحتی نمی‌توان به آسیب‌شناسی آنها پرداخت و مشکلات آن را برطرف کرد.

ص: ۱۹۱

به همین دلیل مرحوم مجاب در آخر این شعر می گوید:

گفتمش قدسی جسارت

میکنی در شعر گفتن

گفت تا کی

می توانم حفظ این اسرار کردن

ابتدا تمامی چهارده بیت این شعر را نقل می کنم آنگاه به بررسی آن می پردازم:

روضه خوانی چیست خود را از جهان بیکار کردن

علم دین

را در میان مردمان اظهار کردن

هم شریعت

را بیان با نقل آیات و احادیث

هم طریقت

را بنقل نکته و اشعار کردن

شرح کردن

وصف آل مصطفی سب نواصب

نقل تاریخ

و کلام عترت اظهار کردن

هم دعا

کردن برای پادشاهان عدالت

ظالمان را

گفتگوی لائدر دیار کردن

گه پی کسب

فضائل گه محو ردائل

نقل من

لایحضر و تهذیب و استبصار کردن

گه تغزل

گه تمثل گه تأمل گه تحمل

نکته ها و

قصه ها و غصه ها بسیار کردن

علم و عرفان حسن احسان قبح عصیان رامبرهن

حکم یزدان

کفر شیطان بر سر بازار کردن

شبروی چون

قاصدان عاشقان تا پیش یاران

نکته های

عشق را با عاشقان تکرار کردن

فارغ از

فکر سیاست خالی از حب ریاست

در شبان

تیره تنویر همه افکار کردن

فلسفه

تاریخ و تفسیر و احادیث و کرامات

شرح و بسط روشن و تصدیق

و پس اقرار کردن

انبیاء و

اولیا را در میان خلق ظاهر

عارفان

معروف و هر جا منکری انکار کردن

هر کجا

رفتن مخن از هر کس و ناکس شنیدن

گفتگو با

مردمان صالح و اشرار کردن

کی سزد

این دسته را ای دوستان در زندگانی

یا ز خان

یا زورگو یا ظالم استعمار کردن

گفتمش قدسی جسارت

میکنی در شعر گفتن

گفت تا کی

می توانم حفظ این اسرار کردن

بیت اول می گوید روزه خوانی این است که از دنیا فاصله پیدا کنی و فقط به فکر اظهار و اعلان دین در میان مردم باشی. از این رو کسانی که روزه خوانی را وسیله ای برای دنیا و زندگی دنیوی خود قرار می دهند و از طریق روزه به کسب درآمد و سودجویی و به آلاف و علوف می رسند، در واقع روزه خوانی نیست.

اول می پرسد روزه خوانی چیست؟

در پاسخ این پرسش می گوید: خود را از دنیا و جهان کنار کشیدن و بیکار

ص: ۱۹۲

کردن و علم دین را در میان مردم اظهار نمودن. در واقع دو ویژگی اساسی برای روضه خوانی ذکر کرده است: ترویج و اظهار علم دین در میان مردم و دوم از دنیا کنار کشیدن و به خاطر دنیا به سراغ روضه نرفتن.

مرحوم محدث نوری (میرزا حسین بن محمدتقی نوری طبرسی ۱۲۵۴-۱۳۲۰ق) کتاب مهمی درباره روضه و فرهنگ روضه خوانی به نام لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر نوشته است. این کتاب دو فصل به نام اخلاص و صدق دارد. در فصل اخلاص می نویسد: اگر کسی برای تحصیل مال یا نشر کمالات خود یا محاسن خویش را در شنوندگان مطرح کند، بر منبر آید و سخن بگوید و روضه بخواند، خود را در مهلکه ای عظیم انداخته که امید نجات در آن نیست. سپس احادیثی از معصومان علیهم السلام نقل می کند؛ از جمله حدیثی از امام محمدباقر علیه السلام (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۸): «اگر به وسیله ما، مال مردم را بخوری، فقیر خواهی شد» (۱). دوم اینکه از کذب و مباحث شبه ناک پرهیز کرده و راستگویی پیشه کنی.

مرحوم مجاب وظایف اهل منبر را بیان می کند و در واقع آیین نامه ای برای این گروه تدوین نماید و رئوس و شرح وظایف منبری ها را معلوم نموده است. بعداً به تفصیل این وظایف را توضیح می دهیم.

مرحوم مجاب قطعه دیگری دارد که آن هم چهارده بیت دارد و به نوعی آسیب شناسی مراسم عزاداری برای امام حسین علیه السلام است. بیت نخست آن این گونه است:

حسین

را کشت یک دسته فئودال

هنوزش

می کشند آنها همه سال

بعد می گوید:

عزاداری

که در دین بود بدعت

کجا

باشد به شاه دین محبت

در اینجا بدعت ها و مشکلاتی که در فرهنگ عاشورایی و روضه خوانی پدید آمده توضیح می دهد. در ادامه این مقاله، این مباحث را به تفصیل شرح می دهیم.

۱- . لؤلؤ و مرجان در آداب اهل منبر به کوشش مصطفی درایتی، ص ۵۶.

اما نخست همه ابیات این قطعه را نقل می کنم:

حسین را کشت یک دسته فئودال
هنوزش می کشند آنها همه سال
در این گلشن که رنگ و بوی گل
نیست

بجز تشریف سرنا و دهل نیست
ز سرنا و دهل تنهاست مقصود
کزین نهضت کسی کمتر برد سود
محرم چیست استحمار مردم؟

همه مشغولی افکار مردم

مسلمانان مسلمانی نه اینست

شعار دین ایمانی نه اینست

در این گلشن نشانی ز آن چمن
نیست

حسینی را چرا خلق حسن نیست

بجان آنکه آقای من است تو

بجان محبوب و مولای من است او

همه اینها اذیت بر حسین است

برای دشمنانش نور عین است

از آن شه گفت کاندلر وقت معلوم

کشد مهدی ز ظالم داد مظلوم

از آن روزیکه او از زین فتاده

سرش را ظالمی برنی نهاده

بود مظلوم در اعصار و ادوار

ز یاران دروغی هست بیزار

عزاداری که در دین بود بدعت

کجا باشد بشاه دین محبت

عزاداری که در ابداع و تشریح

کجا از وی مقامی گشت ترفیع

خلاصه این ره مقصود ما نیست

در این سودا بعالم سود ما نیست

این مقاله بر اساس این دو شعر استوار شده و مرحوم مجاب دیدگاه های مهم خود درباره روضه خوانی و تبلیغ دینی را در این دو شعر آورده است.

شکل گیری فرهنگ روضه

روضه به معنای باغ و بهشت و گلزار است. اما از سده دهم قمری به این سو روضه و روضه خوانی در معنای ذکر و بیان مصائب و رنج هایی که بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته و معمولاً به شهادت آنها انجامید، متداول و متعارف گردید. البته این معنا ویژه فرهنگ شیعی است و بین شیعیان متداول است.

ملاحسین واعظ کاشفی (درگذشت ۹۱۰ق) کتابی به نام روضه الشهداء تألیف

ص: ۱۹۴

نمود و در آن واقعه کربلا- (حادثه طف) و روایات و احادیث کامل مربوط به شهادت حضرت سیدالشهداء و ۷۲ تن یاران و اصحاب ایشان و مصائب وارده بر خاندان عصمت و نبوت را در آن کتاب منعکس نمود و نام آن را روضه الشهداء نامید. این کتاب مورد توجه علما و دانشمندان و نیز منقبت خوانان و کسانی که در مجالس عزاداری خامس آل عبا علیه السلام ذکر مصیبت می نمودند، قرار گرفت و بارها از آن استنساخ و در دوره بارها تجدید چاپ و منتشر گردید. از قرن دهم خوانندگان آن کتاب را در منابر، روضه خوان و آن مجالس را روضه خوانی گفته اند.

منابع کهن سنی و شیعی حکایت دارد که نخستین مجلس عزاداری و سوگواری، چهل روز بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در اربعین حسینی به سال ۶۱ق در کربلا در جوار قبر مطهر امام حسین برپا گردید.

هنگامی که زنان و خاندان اباعبدالله الحسین علیه السلام از شام عازم سفر مدینه بودند، از راهنمای خود خواستند که مسیر آنان را از راه کربلا قرار دهد هنگامی که به قتلگاه و مزار مطهر امام حسین علیه السلام رسیدند، با جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم در کربلا ملاقات کردند که همگی جهت زیارت قبر مطهر آمده بودند، سپس مجالس نوحه سرایی و عزاداری برپا شد.

ریاب همسر اباعبدالله الحسین علیه السلام برای برپایی مراسم اربعین همراه حضرت سجاد و سایر اسیران وارد کربلا شدند، پس از پایان مراسم او و خدمتکارش یک سال در کربلا باقی ماندند و همچنان مجالس عزا را برپا داشتند و پس از اربعین دوم به سال ۶۲ق کربلا را به سوی مدینه ترک کرد.

پیش از ورود کاروان به مدینه حضرت امام زین العابدین علیه السلام دستور فرمود دو خیمه بزرگ برپا شود، یکی جهت زنان دیگری برای مردان. حضرت در خیمه بر روی کرسی نشستند. مردم مدینه گروه گروه برای عرض تسلیت خدمت امام و حضرت زینب کبری سلام الله علیه می آمدند و آن دو بزرگوار در حالی که سخت می گریستند، حوادث و وقایع کربلا و شقاوت های سپاه بنی امیه را برای حاضران بیان می کردند. این مجلس بعد از کربلا از نخستین مجالس عزاداری در تاریخ تشیع به حساب می آید.

بنی الحمراء از قبایل ایرانی تبار شیعه ساکن کوفه که محله و مسجدی تا عصر

حاضر از آنها و به نام آنها برقرار است، به رغم ارباب و تهدید بنی امیه، علناً در کوفه مجالس عزا و سوگواری برای شهدای کربلا برپا می کردند. هنگام قیام مختار در سال ۶۵ق به خونخواهی اباعبدالله الحسین علیه السلام بنی حمراء همگی به مختار پیوستند. (۱)

از اینجا تاریخ ذکر مصائب شروع شد و به تدریج در بلاد و شهرهای مختلف توسعه یافت.

سپس با رسیدن خبر شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام به بلاد اسلامی، مردم به حزن و سوگواری نشستند و مجالس عزاداری برقرار کردند. بعد قافله زائران به سوی کربلا سرازیر گردید و طولی نکشید که صحرای خشک و سوزان کربلا به شهری آباد مبدل شد و قبر مطهر مرکز تجمع شیعیان و عاشقان خاندان عصمت و نبوت علیهم السلام قرار گرفت. در میان زائرین صدها تن از فضلا و اصحاب و محدثان، مجالس سوگواری در اطراف قبر مطهر برقرار کردند.

در فرهنگ شیعیان اصطلاح های منبر، منبری، روضه، روضه خوان و روضه خوانی به تبلیغ معارف مذهبی و ترویج آموزه های تشیع گفته می شود.

منبر واژه ای عربی از نبر به معنای ارتفاع و بلندی می باشد و منبر به دلیل بلندی آن، منبر نامیده شده است. منبر وسیله ای از چوب یا غیر چوب است و دارای چند پله بوده و روی آن نشسته یا ایستاده خطبه می خوانند یا موعظه می کنند. (۲)

در حدیث نبوی وارد شده: «منبری علی الحوض» (۳) یعنی کسی که ملازمت با منبر دارد، به دلیل اعمال صالح، در قیامت صاحب منبر را به بهترین درجات وارد می کند. واژه منبر در اشعار فردوسی، مولوی و بسیاری از شاعران قدیم و جدید وارد شده و کاربرد دارد. از این رو از واژه هایی است که هیچگاه کاربرد خود را از دست نداده و مهجور نشده است.

ص: ۱۹۶

۱- دایرهالمعارف تشیع، ج ۶، ص ۳۸۷-۳۸۸.

۲- لغت نامه دهخدا، ج ۱۳، ص ۱۹۰۵۸؛ مجمع البحرین، ج ۳-۴، ص ۴۸۷.

۳- مجمع البحرین، ج ۳-۴، ص ۴۸۷.

منبر در ادبیات دینی اغلب با محراب با هم به کار می رود. یکی گویای بلندی و رفعت و دومی گویای گودی و پایین بودن است. منبر در فولکور معاصر فارسی گویای نکات مهم است؛ بعضی از کاربردهای جدید منبر را دهخدا در لغت نامه آورده است. (۱)

اما روضه و روضه خوانی اصطلاحی مشهور در فرهنگ شیعیان است و منظور برپایی مجلس وعظ و خطابه مذهبی همراه با سوگواری برای مصائب اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام حسین علیه السلام است. این اصطلاح پس از تدوین کتاب روضه الشهداء نوشته ملاحسین واعظ کاشفی (درگذشت ۹۱۰ق) متداول گردید. (۲)

مرحوم سید محمد کاظم مجاب علاوه بر اینکه بیش از هفتاد سال از عمرش در روضه و روضه خوانی یعنی اداره مجالس وعظ ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام فعالیت داشت، در «فرهنگ روضه و منبر» هم نکات و مطالبی دارد. با تلاش های شخصیت هایی مثل آقای مجاب، فرهنگ روضه در سراسر جهان و در جوامع مختلف رونق یافته است. روضه فعالیت مردمی و دارای وجوه و ابعاد متنوع جامعه شناسی است. همه اقشار جوامع بدون جبر و زور بلکه از سیر عشق و محبت در روضه خوانی مشارکت می کنند و با تمام وجود کوشا هستند.

مناسبت ها و ایام

روضه خوانی در هر زمان مستحب است ولی زمان های خاص برای ذکر مصائب رهبران دین و اهل بیت علیهم السلام تعیین و متعارف شده است. اینها را مناسبت ها یا ایام خاص می گویند. مجالس روضه خوانی در تمامی طول سال به صورت هفتگی و ماهیانه و بیشتر شب های جمعه برگزار می گشت. ولی به طور عمده در دهه نخست ماه محرم به مناسبت رویداد عاشورا و شهادت حضرت

ص: ۱۹۷

۱- لغت نامه، ج ۱۳، ص ۱۹۰۵۸-۱۹۰۵۹.

۲- دایره المعارف تشیع، ج ۸، ص ۳۸۴.

حسین بن علی علیه السلام و اربعین حضرت در دهه نخست صفر برپا می گردد. روزه ماه محرم از گستردگی بیشتری برخوردار است که مراسم روزه خوانی برپا می گردد. در گذشته در برخی خانه ها ماهیانه به مناسبت اول، سوم، دهم، پانزدهم و بیستم ماه مراسم روزه خوانی برپا می گشت. روزه خوانی به صورت هیئت های ثابت و سیار در شب های جمعه یا صبح جمعه و شب های شهادت ائمه نیز برپا می گشت. گاه خانم ها به این مهم می پرداختند، به طوری که حتی امام جماعت و روزه خوان و مفسرین قرآن نیز از خانم ها بودند. روزه های معروف عبارتند از: روزه ابوالفضل العباس علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام، روزه «عطش» در روز عاشورا، حضرت علی اکبر در روز هشتم محرم و فاطمه زهرا سلام الله علیها. (۱)

نیز قبل از شروع ماه محرم به مناسبت شهادت مسلم بن عقیل، ایام مسلمیه برپا می شود و مداحان و روزه خوان ها به ذکر مصائب عقیل نماینده امام حسین علیه السلام در کوفه می پردازند.

پس از معرفی ابعاد روزه و روزه خوانی، به تلاش های یکی از فعالین این حوزه یعنی مرحوم مجاب می پردازیم. یکی از ابتکارات مرحوم مجاب در روزه خوانی پرداختن به یک موضوع در یک جلسه بود. این موضوع اعم از شخص یا ایام و مناسبت یا مکان بود. برای نمونه یک جلسه درباره حضرت عباس علیه السلام، یک جلسه درباره شهادت عباس علیه السلام، یک جلسه درباره محرم یا درباره عاشورا. در زمان محدود یعنی حدود بیست دقیقه جوانب مختلف این موضوع را توضیح می داد. از این روشیوه او در روزه استقبال عمومی را به همراه داشت و تأثیر بسیار به گروه های مرجع نهاد.

زمان منبر

یکی از آداب منبر این است که خطیب در حداقل زمان ممکن مطلبش را جمع کند و درباره ابعاد موضوع مورد نظرش به طور کامل بحث نماید.

ص: ۱۹۸

منبری های مهم دوره معاصر معتقدند یک منبر مطلوب و تأثیرگذار باید حدود بیست دقیقه باشد و از سی دقیقه تجاوز نکند. (۱)

منبرهای مرحوم مجاب حدود بیست دقیقه بود. کسانی که پای منبرش بوده اند، به این ویژگی یعنی رعایت زمان حدود بیست دقیقه برای هر منبر اشاره کرده اند. (۲)

اما در دهه های اخیر، منبرهایی هستند که حدود یک ساعت طول می دهند و با جمله پردازی ها و آوردن عبارت مترادف برای یک موضوع، شنوندگان و پامنبری ها را خسته می کنند. چون مطلب جدید به آنها نمی دهند، فقط الفاظی است که فوراً فراموش می شود.

عمار یاسر بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جایی سخنرانی داشت. سخنرانی خود را زود تمام کرد. برخی مردم اعتراض کردند که چرا کوتاه سخن گفتی. عمار گفت: «أمرنا رسول الله باقصار الخُطْب» (۳) یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کوتاه صحبت کردن امر فرمود.

در بین منبری های معاصر، مرحوم مجاب بیشتر از دیگران به رعایت وقت و کوتاه سازی سخنرانی خود مشهور بود. اما چرا کوتاه سخن می گفت و علت آن چیست؟ چرا این ویژگی و این آداب را مراعات می کرد و:

در پاسخ می توان گفت: آقای مجاب به دلایل زیر زمان روضه و منبرش را محدود می کرد.

- زمان را ارزشمند و قیمت آن را بالا-ترین می دانست، از این رو در صرفه جویی وقت و استفاده حداکثری از وقت اصرار داشت.

- مردم ایران بیشتر از دیگر جوامع وقت خود را هدر می دهند! وظیفه نخبگان است که به مردم یاد دهند چگونه از اوقات خود بهره برداری کنند. آقای مجاب با کوتاه کردن زمان روضه و منبر و بیان حداکثر مطالب در حداقل زمان، عملاً به مردم می آموخت که زمان را مراعات کنند.

ص: ۱۹۹

۱- «گفت و گو با حجت الاسلام شیخ علی نظری منفرد»، مجله منبر، تیر و مرداد ۱۳۹۰، ص ۱۹۰.

۲- نگاه کنید به مصاحبه شخصیت های مختلف در کتاب حاصل عمر.

۳- مسند ابی یعلی، ص ۸۵.

- روضه با ظرف زمان تناسب داشته و در مواردی که مطالب زیادتر بود، آقای مجاب وقت بیشتر می گذاشت. برعکس در موضوعاتی که مطالب کمتر بود، وقت کمتر می گذاشت. این هم نوعی آموزش عملی برای پامنبری ها بود که وقت خود را نسبت به هدف و محتوای مورد نیاز تعیین کنند؛ نه اینکه زمان کامل و معین را در همه منبرها مراعات کنند.

- زمان بی رحم و برگشت ناپذیر است، از این رو لازم است بهترین استفاده از آن بشود.

- نظم و منظم بودن با زمان پیوند دارد و نظم به وسیله برنامه ریزی امور در زمان تحقق پیدا می کند. از طرف دیگر موفقیت انسان مرهون نظم است. بنابراین با برنامه ریزی و استفاده درست از زمان می توان به موفقیت رسید.

- زمان سیر، ابتدا، وسط و انتها دارد. آقای مجاب مطالب خود را در هر منبر نظم و سیر می داد و سیر مطالب را با سیر زمان منطبق می ساخت. در واقع عملاً به مردم یاد می داد که به زندگی خود سیر بدهند و امور روزانه خود را ترتیب بدهند تا در استفاده از زمان موفق باشند.

- زمان هیچ مشخصه، رنگ، بو، سر و صدا و غیره ندارد، ساده و بی آرایش ولی مقتدرانه می رود و با قدرت می گوید باز نمی گردم. این درس بزرگی برای انسان ها است. ساده و بی آرایش ولی جدی باشیم مثل زمان.

- کم فروشی در زمان هم قبیح و مذموم است. یعنی وقت مردم را گرفتن ولی دانش و آگاهی به مردم ندادن. وعاظ و منبری هایی که یک ساعت وقت ده ها نفر را می گیرند (یعنی صدها ساعت وقت) ولی مطالب و معلومات اندکی می دهند نوعی کم فروشی است. آقای مجاب منبری را فروشنده معلومات و پامنبری ها را پرداخت کننده وقت می دانست و می گفت وعاظ نباید کم فروشی کنند.

- همان طور که پر کردن سبد میوه با میوه های نامطلوب و فاسد و روی آن را میوه سالم چیدن موجب غبن در معامله و گول زدن مشتری است، اگر منبری از زمان مردم استفاده کند و با حرف های به ظاهر قشنگ و بیان جملات تو خالی ولی زیبا منبر و روضه خود را آراسته کند ولی بی محتوا باشد، این هم نوعی غبن است.

- مردمی هستند پنجاه سال یا بیشتر به روضه رفته و اگر از آنها پرسیده شود

چی یاد گرفته اید؟ هیچ نکته ای به یاد ندارند. در واقع منبری ها نتوانسته اند اینها را درست آموزش دهند. مطالب درهم و بدون نظم و بدون محور بیان کردن نتیجه اش همین است. از این رو آقای مجاب تلاش می کرد مطالب و معلومات درست و ماندگار عرضه کند.

بالاخره مشهور است آقای مجاب منبرهای کوتاه به لحاظ زمانی و پرمحتوا به لحاظ علمی داشت. این نکته درس آموز است. از این رویه و سیره استاد مجاب ده نکته مزبور را می توان آموخت.

وظایف منبری

آقای مجاب روضه خوانی را دارای این ویژگی ها می داند و در واقع وظایف مبلّغ دینی را در چهارده بیت شعر این گونه بیان می کند.

- اظهار علم دین در میان مردم.

- بیان شریعت با نقل آیات و احادیث.

- معرفی راه و طریقت از طریق نکات و حکمت ها و معارفی که ادبا و شعرا از تجارب روزگار گردآوری کرده اند.

در نگاه آن مرحوم منبر و تبلیغ فقط بیان شریعت و فقط قرآن و حدیث نیست، بلکه تجارب متعارف که نخبگان از حوادث تاریخی آموخته و مثلاً فردوسی در قالب شاهنامه بیان کرده، هم اهمیت دارد و واعظ و منبری باید به این موارد هم دقت داشته باشد. به همین دلیل می گوید:

هم شریعت را بیان با نقل آیات و احادیث / هم طریقت را به نقل نکته و اشعار کردن

- ویژگی دیگر روضه خوانی توصیف آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سب و ناصبی ها است. مبلّغ و منبری از یک طرف جاذبه دارد و به بیان فرهنگ خودی می پردازد، از طرف دیگر دافعه دارد و به نقد مخالفان و دشمنان می پردازد.

- نقل و بیان تاریخ ائمه اطهار علیهم السلام شامل سرگذشت آنان، معرفی آثار و خدمات آنان است.

- وظیفه دیگر منبری و روضه خوان را دعا کردن به حاکم عادل و نقد ظالمان

می داند و این که کاری کنند که جامعه از ستمگران روی برگردانند.

- فضایل کسب کردن و از رذایل دوری جستن.

- به منابع اصیل شیعه مثل تهذیب و من لا یحضره الفقیه و الاستبصار توجه کردن و از آنها نقل نمودن.

- غزل خوانی و مثال آوردن برای هر موضوع و به فکر واداشتن مردم.

- با داستان و بیان قصه ها به مردم معرفت و شناخت دادن و آنها را به تأمل و عبرت آموختن وادار نمودن.

- با دانش نیکوکاری را ترویج کردن پیامدهای منفی عصیان و شورش را به مردم معرفی نمودن.

- سامان دهی به بازار مسلمان با اعمال قوانین.

- رزمندگان را تشویق کردن تا از کیان کشور دفاع کنند.

- اندیشه کشور داری را در سیاستمداران تشویق کردن و حب ریاست و سوءاستفاده از قدرت را نقد نمودن.

- در سخت اجتماعی به فرهنگ سازی و روشن سازی پرداختن.

- معرفی شخصیت های الگو مثل انبیا و اولیا به مردم.

- خوبی ها را ترویج کردن و ناهنجاری ها را زدودن.

- منبری نباید به هر مجلسی برود و برای هر کس تبلیغ کند و مطیع هر کس و ناکس باشد.

- گفتگو بین مردم صالح و نیک را تشویق کردن.

- با نیکوکاران دوست شدن اما از زورگو و استعمارگر و خان دوری گزیدن.

در مجموع حدود بیست وظیفه برای منبری و روضه خوان در شعر برشمرده است و در پایان می گوید:

گفتمش قدسی جسارت می کنی در شعر گفتن

گفت

تاکی می توانم حفظ این اسرار کردن؟

آقای مجاب به خودش می گوید: ای قدسی، بیان این نکات، جسارت می خواهد و شجاعت می طلبد. در درونش ندا می

رسد این اسرار را لازم است مردم بدانند. تا کی می خواهید مخفی کاری کنید و این اسرار را فاش ننمایید!؟

ص: ۲۰۲

جامعه نیاز دارد و باید این نکات دانسته شود.

البته این شعر جای شرح و بسط بسیار دارد و می توان یک کتاب درباره آن مطلب نوشت تا برای وعاظ و روحانیون آموزش داده شود.

آسیب شناسی

مرحوم مجاب شعری درباره امام حسین علیه السلام و روضه خوانی دارد که بسیار عجیب و زیبا است. با کارهای دیگر آقای مجاب بسیار متفاوت است. در این شعر به آسیب شناسی فرهنگ روضه خوانی می پردازد و عادات ناپسند و سنت های غیر مطلوب را که در فرهنگ عزاداری و روضه خوانی رخنه کرده، معرفی می کند. شعر این گونه شروع می شود:

حسین

را کشت یک دسته فئودال

هنوزش

می کشند آنها همه سال

اشراف و بزرگان آن دوره را که با یزید همدست شدند و در شهادت امام مشارکت داشتند، با تعبیر فئودال نام می برد، یعنی سرمایه داران و اشراف زادگانی که زمین دار بودند و رعیت را به بردگی و استثمار کشیده بودند.

تعبیر مهم دیگری در این بیت هست: قضیه شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۰ هجری تمام نشد و هنوز ادامه دارد و هر سال پیروان امام حسین علیه السلام به شهادت می رسند. چون اشراف و فئودال ها به حیات خود ادامه می دهند.

سپس مشکلات و آسیب های فرهنگ عاشورایی را بیان می کند:

- عاشورا و محرم به سرنا و دهل و سر و صدا تبدیل شده، و رنگ و بوی گل در این بوستان مخفی است و آنچه عیان و ظاهر است، سروصدای دهل و سرنا است.

کنایه از اینکه معرفت و شعور نسبت به قیام حسینی و شهادت امام و یارانش مورد توجه نیست ولی مقوله هایی که جزء ذات و واقعیت فرهنگ حسینی نیست، یعنی سر و صداهای ساز و دهل جای عناصر اصلی یعنی زیبایی های عاشورا و زیبایی های قیام حسینی را گرفته است. پوستین وارونه بر پیکر فرهنگ عاشورا پوشانده شده است.

- این نهضت باید سراسر سود و منفعت برای مردم باشد، ولی کمتر مردم سود

می برند. چون تحریف شده است.

- محرم باید بیدارگر و احیاگر مردم باشد اما استحمار آنان است چون فکر و اندیشه مردم را از امر به معروف، قیام بر ضد ظلم و ظالم و اصلاح، منحرف نموده و مشغول خرج دادن، ساز و دهل و اینگونه مسائل کرده است.

محرم

چیست، استحمار مردم؟

همه

مشغولی افکار مردم

- آقای مجاب فریاد می زد: مسلمانان، این راه و رسم مسلمانی نیست. دین و ایمان واقعی اینها نیست. در ادامه دلیل می آورد: چون در این گلشن، سرسبزی و چمن کنایه از حیات وجود ندارد. شما که می گوید پیرو حسین علیه السلام هستید و حسینی می باشید، چرا خُلق حَسَن (اخلاق نیک) ندارید؟!

- اخلاقیات و رفتارهای اجتماعی موجب رنجش امام حسین علیه السلام است و در راستای اهداف دشمنانش و موجب خوشحالی دشمنان می باشد.

- در چند بیت به قیام حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف و ارتباط آن با قیام حسینی می پردازد و می گوید: مهدی می آید و داد مظلوم را از ظالم می ستاند. در آن روزی که سر امام حسین علیه السلام بر نیزه ها است و ظلم ظالم، حاکم اعصار شده، حضرت مهدی یاران دروغی را رسوا می کند و راه درست را نشان می دهد.

- عزاداری نوعی بدعت شده و نه تنها محبتی نسبت به امام حسین علیه السلام در آن نیست بلکه برعکس نوعی دشمنی است.

آقای مجاب بگوید عزاداری ها و روضه خوانی ها بدعت آمیز شده و تنها امید باقی مانده، این است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید و عزاداری ها و روضه خوانی ها را اصلاح کند.

- مجدداً می گوید عزاداری که ابداع و تشریح است، نمی تواند موجب ترفیع جایگاه و فرهنگ دینی ما بشود. ایشان در واقع اشاره دارد طرح هایی که برای اصلاح عزاداری در سال های اخیر عرضه شده، کارآیی نداشته و در ذات آنها هم نوعی ابداع هست. راه حل نهایی این است که حضرت حجت بیاید و اصلاح کند.

- پایان بخش این شعر با این بیت است:

خلاصه این ره مقصود ما نیست

در این سودا به عالم سود ما نیست

این شعر هم شامل چهارده بیت است و از نظر محتوایی و مفاهیم دینی که به کار گرفته، بسیار زیبا و قابل توجه می باشد.

روضه خوان ها

از قدیم یک قشر از جامعه تمام وقت و زندگی خود را وقف ذکر مصیبت کرده اند. اینان یک طبقه از جامعه را تشکیل می دهند و دارای ساختار و نظام خاص با مراتب و تقسیم کار است. وظایف روضه خوان و مداح تعریف و تعیین شده است. معمولاً پیش از آن که روضه خوان به کار خود پردازد، نوحه خوان ها مجلس را شروع و در دست می گیرند، و با خواندن نوحه های مختلف با آهنگ های گوناگون، شور و حالی به مجلس می بخشند. اما روضه خوان های معروف تهران که آنها را می شناسیم عبارت اند از:

صدر الذاکرین از معروف ترین روضه خوان های تکیه دولت بود که صدای بسیار رسا و پرتینینی داشت. تاج اصفهانی، سید ابراهیم ابطحی معروف به گل و بلبل، روضه خوان های خاندان سادات شیرازی چون سید محمد شیرازی، حسن شیرازی، آقا سید جلال شیرازی، حاج آقا کمال و آقا سید عبدالله نیز از جمله سرشناسان بودند. حاج ناظم از پیشکسوتان مداحان، شترداران از روضه خوان های به نام میدان خراسان، حسین بهاری معروف به شاه حسین از مداحان، آسید محمد فقیهی شیرازی سادات جندقی که سه برادر بودند از روضه خوان های معروف تهران، خوشدل مداح و روضه خوان و شاعر، حاج عباس زری باف، حاج آقا نوائی شاعر و مداح و روضه خوان، سید دربندی از خانواده معروف دربندی ها، حاج اکبر عین الدوله ای از روضه خوان های معروف تهران، حاج مرزوق از پیشکسوتان روضه خوان های تهران.^(۱)

در همه شهرها افراد سرشناس و مشهوری بوده اند که امور روضه خوانی را اداره

ص: ۲۰۵

و مدیریت می کرده اند. آقای مجاب در شعرش وظایف این گروه را به تفصیل بیان کرده است.

هم اکنون مجالس عزاداری بزرگ ترین رخداد فرهنگی و اجتماعی در جوامع شیعی است و اگر خوب اجراء شود می تواند تحول اساسی و انقلاب زیربنایی ایجاد نماید.

زائر نابینا

برخی اسناد تاریخی جابر انصاری را اولین زائر قبر امام حسین علیه السلام دانسته و بعضی اسناد عیدالله فرزند حر را نخستین زائر می دانند. عیدالله از اشراف و مشاهیر کوفه بود و پدرش روز عاشورا به شهادت رسیده بود. از این رو انگیزه کافی برای آمدن به زیارت شهدا داشت.

سید محسن امین از قول عطیه عوفی می نویسد: همراه با جابر بن عبدالله انصاری جهت زیارت قبر مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام از مدینه خارج گشتیم. پس از ورود به کربلا، جابر در کنار شط فرات پیاده شده غسل کرد و بهترین جامه های خویش را بر تن نمود. عطری که همراه داشت، به خود زد و با هر قدمی که به سوی قبر برمی داشت، تکبیر می گفت و خدا را یاد می کرد. چون جابر بینایی خود را در واپسین روزهای عمر خویش از دست داده بود، از من خواست که دست او را به قبر مطهر سیدالشهداء علیه السلام بمالم. هنگامی که دست خود را روی قبر شریف گذاشت، بر روی قبر افتاد و از شدت ناراحتی و حزن از حال رفت، پس مقداری آب به صورتش پاشیدم تا به حال آمد. وی سه مرتبه فریاد زد: یا حسین، حبیب لا یجیب حبیبه؛ دوست جواب دوست خود را نمی دهد؟! سپس خطاب به امام علیه السلام گفت: می دانم چرا جواب مرا نمی دهی، چون رگ های گردنت را بریده اند و سر مبارکت را از بدن جدا کرده اند. به خدا سوگند شهادت می دهم که فرزند بهترین پیغمبران هستی و پسر سید مؤمنان و فرزند هم پیمان تقوی و از تبار راه هدایت و پنجمین اصحاب کساء (عبا) و پسر سید نقبا و پسر فاطمه سیده نساء. چرا امروز چنین قرار گرفته ای؟! تو همان بودی که از دست سید مرسلان تغذیه می شدی و در امان امیر مؤمنان

ص: ۲۰۶

تربیت یافتی و از سینه ایمان شیر نوشیدی و اسلام در رگ هایت جریان داشت. تو پاک و پاکیزه بودی و با شهادت دل های مؤمنان بی قرار و ناآرام شده است. رحمت خدا و درود اهل روان بر تو باد. (۱)

جابر اگر اولین زائر نبوده اما در زمره اولین زائران بوده است. ناینیان همواره ارادت خاصی به امام حسین علیه السلام ابراز کرده اند. در این دوره، ناینیان چندین هیئت عزاداری راه انداخته و هر هفته و هر ماه مجالس روضه برپا می کنند. شخصیت هایی مثل آقای مجاب هم سنگ تمام گذاشته و حدود هفتاد سال از عمرش را در این راه فعال بوده است.

هم اکنون ناینیان و ناشنویان و دیگر اقشار دارای معلولیت ده ها هیئت عزاداری دارند. در بین معلولین، مداحان، مرثیه سرایان و روضه خوانان قابل توجه و مؤثر وجود دارد. یک علت توجه و اهتمام معلولان به امام حسین علیه السلام این است که حضرت هم به آنان توجه و اهتمام کافی مبذول می داشت. (۲)

ص: ۲۰۷

۱- دایره المعارف تشیع، ج ۶، ص ۳۸۸.

۲- به عنوان نمونه نگاه کنید به سخنان امام درباره معلولین در تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، ص ۵۲۰.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

